

تاریخ نظامی ایران

جنگهای دوره اشکانی

دکتر محمد جواد مشور



نشریه شماره ۱۹

سازمان بزرگ ارتش ایران

اداره روابط عمومی

تاریخ و آرایش نظامی

چاپخانه ارتش شاهنشاهی

تاریخ طغیانی ایران

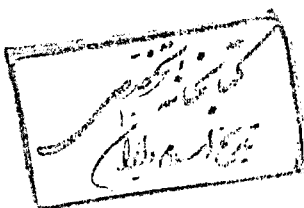
جلد سوم

ایران
باستان

۱

۴

۱۴



تاریخ نظامی ایران

جنگهای دوره اشکانی

از انتشارات

سازمان بزرگ ارتش ایران

اداره روابط عمومی

تاریخ و آرایش نظامی

فهرست مطالب

<u>صفحه</u>	<u>عنوان</u>
۴	نبرد تیرداد با شاه سلوکی
۹	نبرد آماردها
۱۰	نخستین نبرد مهرباد با دولت باختر
۱۳	جنگ مهرباد با دمتریوس
۱۹	نبرد باسکاها
۲۱	هجوم طخارها به ایران
۲۳	نبرد اردوان با طخارها
۲۷	نبرد مهرباد با سلوکیان
۳۳	فرهاد و پومپیوس
۳۷	عزیمت کراسوس به مشرق
۵۰	جنگ حران
۵۷	لشگرکشی ایران به سوریه و فلسطین
۶۷	تدارك آنتونیوس برای حمله به ایران
۱۰۱	اشك پانزدهم

<u>صفحه</u>	<u>عنوان</u>
۱۱۲	اشك نوزدهم
۱۱۸	لشگرکشی تیرداد به روم
۱۲۰	نبردهای مرزی بین ایران و روم
۱۲۴	متارکه جنك ایران و روم
۱۳۲	هجوم آلانی‌ها به ایران
۱۴۱	لشگرکشی تراپانوس به ایران
۱۴۴	فتح ارمنستان واتحاد ممالك اطراف آن
۱۵۰	خط سیر جنگی تراپانوس
۱۶۵	جنك بلاش باروم
۱۷۳	وقایع ارمنستان
۱۷۶	حمله سوریس به شهرهای آن سوی فرات
۱۸۷	خط سیر لشگرکشی کاراکالا
۱۹۰	جنك نصیبین
۱۹۳	انقراض دولت اشکانی

جنگ‌های دوره اشکانی

پادشاهان اشکانی از نژاد پارتی به شمار می‌رفتند پارت ناحیه‌ای بود، که در خراسان کنونی قرار داشت . گویند که نام این قوم مأخوذ از اسم قبیله پارنی^۱ است که تیره‌ای از قوم سکایی داهه^۲ بشمار می‌آمدند و در بیابانهای بین رود جیحون و دریای خزر درییلاق و قشلاق بودند، و مسکن اصلی آنان در استپهای میان گرگان و دریای آرال بود .

مردم پارنی شاید بیشتر از قبیله‌هایی بودند که بخشهای آباد پارت را در تصرف گرفتند در زبان ارمنی قدیم، و قسمت‌های پارتی مانوی بعضی از کلمات آن زبانها را از ریشه پارنی دانسته‌اند، که توسط آن قوم به زبان پارتی راه یافته است.^۳

پارنی‌ها حتی پس از تصرف پارت عادت چادرنشینی و شبانی خاص سکایی را نگاه داشتند. پارنی‌ها مردمی

1— Parni

2— Daha

۳- ریچارد فرای : میراث باستانی ایران ص ۲۹۰

سوارکار و دلیر بودند، و چون از آزادگان بشمار میرفتند، پیاده رفتن را دونشان خود میدانستند و همواره اسبی زیر ران خود داشتند تیر و کمان سلاح ملی آنان بود. خصوصیت جنگی ایشان در جنگ و گریز حيله گرانه بود. سوارپارتی در حین گریز ناگهان به عقب باز میگشت و به دشمن تیر می انداخت، پس از مدت کوتاهی بار دیگر حمله را آغاز میکرد.

از مجموع نوشته های مورخان قدیم چنین نتیجه گرفته میشود که پارتی ها از آریاهای ایرانی بودند، و به یکی از زبانهای ایرانی که پارتی یا پهلوی باشد گفتگو میکردند ولی چون بیش از مهاجرت بداخل ایران از میان مردم آریایی نژاد سکایی گذشته، و با آنان رفت و آمد، و آمیزش داشتند، خوی و رفتار آنان رانیز پذیرفتند از این جهت است که نویسندگان روزگار قدیم آنان را سکایی نژاد شمرده اند.^۴

آغاز پادشاهی اشکانیان (۲۵۰-۲۴۸ ق . م)

مقارن همان زمانی که «دیودوتوس»^۵ یونانی در باختر بر سلوکیان سربه طغیان برداشت، در پارت امیری بنام «ارشک» با همدستی برادرش تیرداد دعوی استقلال کرد.

یوستی نوس مینویسد :

«ارشک مردی بود که نام و نشان نداشت و به راهزنی میپرداخت، چون شنید که دیودوتوس دعوی استقلال

4— G. Rawlinson, Parthia, P. 29

5— Diodotus

کرده، او نیز با همدستان خود به پارت آمد، و پس از جنگی بر «آندراگوراس»^۶ فرمانروای یونانی پارت غلبه یافت، و به تشکیل سلطنت پرداخت.^۷

تاریخ این واقعه را مورخان قدیم مختلف نوشته‌اند. یوستی نوس آنرا در ۲۵۶ (ق. م) و «اوزیوس»^۸ و «موسی خورنی» در ۲۵۰ پیش از میلاد دانسته‌اند.

در این بین پارنی‌های پارتی به قیادت «ارشک: که او نیز سر به طغیان علیه سلوکی‌ها برداشته بود، و آندراگوراس، سردار یونانی جنگ در گرفت، سلوکی‌ها خیال میکردند این جنگ به نفع آنان تمام خواهد شد، و به ضعف‌هردو مخالف جوان آنان منتهی خواهد گشت. ولی برخلاف تصور ایشان ارشک بعد از شکستی که در (۲۴۸ ق. م) از «دیودوتوس» پادشاه تازه به دوران رسیده باخت‌خورد، وارد سرزمین پارینا — پارت شد و «آندراگوراس» را شکست سختی داد و در سال ۲۴۸ ق. م آن ناحیه را تحت اطاعت خود آورد و عملاً و رسماً دولتی بنام پارت تشکیل داد پس از آن ارشک، — هیرکانینا^۹ (گرگان) را در سال ۲۴۷، و سپس «کومی‌سنا»^{۱۰} (قوس) را به تصرف درآورد. سلوکوس^{۱۱} دوم که «کالی‌نیکوس»^{۱۲} بمعنی پیروزمند

6— Andragoras

۷— یوستی نوس (کتاب ۴۱ بند ۴)

8— Eusebios

9— Hyrkania

10— Komicena

11— Seleucus II

12— Callinicos

نورانی لقب داشت در سال اول سلطنت خود یعنی ۲۴۶ (ق.م) برای الحاق پارت بدولت سلوکی به مشرق ایران لشکرکشی کرد. نخست، ارشک از لشکریان سلوکی شکست خورد، بسوی بیابانهای کویر گریخت، سپس با «دیودوتوس» پادشاه باختر که دشمن او بود آشتی کرده با وی متحد شد. از سوی دیگر قبیله سکایی «آسپاسیاک»^{۱۳} که مناسبات دیرینه با پارتها داشتند و در دشتهای کنار جیحون میزیستند به یاری ارشک آمدند ارشک با این نیروهای تازه نفس به سپاه سلوکی حمله آورده تلفات بسیاری به آنان وارد کرد، و سلوکوس کالینیکوس را به مغرب ایران عقب نشاند. از جهت بروز اختلافاتی که بین خانواده شاهی سلوکی در سوریه بود، سلوکوس فرصت جبران این شکست را نیافت و ناچار شد که مرزهای شرقی را وا گذاشته، ارشک را بصورت پادشاه دست نشانده پارت و هیرکانی بشناسد، و به انطاکیه شام لشکرکشی کند.

ارشک دوم تیرداد نخستین (۲۴۸-۲۱۴ ق.م)

تیرداد که نامش در کتابهای یونانی تیریداتس^{۱۴} آمده، پس از برادر، در سال ۲۴۸ (ق.م) به تخت نشست و خود را شاه بزرگ خواند، پارتی ها سال به تخت نشستن وی را مبدأ تاریخ خود قرار داده اند.

نبرد تیرداد با شاه سلوکی

در سال ۲۳۷ (ق.م) سلوکوس دوم، «کالی نیکوس»

13— Aspasiak

14— Tiridates

که ذکر وی در پیش گذشت با برادرش «آنتیوخوس هیراکس»^{۱۵} : که در آسیای صغیر دعوی استقلال مینمود صلح کرد، و بقصد تسخیر پارت افتاد، برای اینکه از پیروزی خود مطمئن باشد با «دیودوتوس» پادشاه باکتریا «باختر» برضد پارتی ها پیمان اتحادی امضاء کرد و به پارت لشکر کشید. تیرداد تاب مقاومت نیاورد و به قبیله «آسپاسیاکا»^{۱۶} که تیره ای از سکاها بودند و در دره بین رود جیحون و سیحون جای داشتند روی آورد و بایکعه از ایشان به خراسان بازگشت.

مقارن این زمان «دیودوتوس» پادشاه باختر بطور ناگهانی درگذشت، و خبر مرگ او ایجاد قوت قلبی در لشکریان پارتی بود. تیرداد از مرگ دیودوتوس استفاده کرده وضع را بنفع خود تغییر داد، و با پسر او «دیودوتوس» دوم (۲۴۵-۲۳۰) برضد سلوکی ها متحد شده، و سلوکوس کالینکوس را شکستی سخت داد.^{۱۷} «پوسیدونیوس»^{۱۸} فیلسوف و مورخ یونانی درگذشته در ۵۰ (ق.م) مینویسد که: «تیرداد نه تنها سلوکوس کالینکوس را شکست داد بلکه او را به اسارت خود نیز درآورد».

این فتح درخشان برای ایرانیان پارتی در آغاز تاریخ بسیار مهم تلقی میشود، و موجب شگفتی است که چگونه پارتی ها توانسته اند فالانژه های (سربازان) ورزیده سلوکی را از پیش رانده، بردولتی که تقریباً از نظر

15— Antiochus Hierax

16— Aspasiaka

17— Rawlinson, Parthia, P. 54

18— Posidonius

وسعت بیست برابر خاک پارت را در دست داشته غلبه کنند، شاید خود پارتی‌ها هم از این پیروزی درخشان احساس غرور کرده و سال ۲۴۷ (ق.م) را که سال بر تخت نشستن تیرداد نخستین است مبدأ تاریخ ملی خود قرار داده باشند.^{۱۹}

سرپرسی سایکس مینویسد: «سلوکوس بدبخت پس از شکست از تیرداد به مقر سلطنت خود بازگشت پارتی‌ها به یادگار این پیروزی جشنی گرفتند که تا سالها در میان فرزندان ایشان این عید گرفته میشد.»

اشك سوم اردوان نخستین (۲۱۴-۱۹۶ ق.م)

اشك سوم پس از پدر به تخت نشست، ۲۱۴ (ق.م)

جنگ اردوان با آنتیوخوس سوم — در این زمان پادشاه مقتدری از سلسله سلوکی بنام آنتیوخوس سوم^{۲۰} بر مغرب فرمان میراند (۲۲۳-۱۸۷ ق.م) که در تاریخ معروف به آنتیوخوس کبیر است.

بقول «پولی بیوس» اردوان از اختلاف و کشمکش وی با پسرعمویش «آخئوس»^{۲۱} استفاده کرده از مشرق بسوی مغرب پیشروی نمود، و همدان و ایالت ماد، و خوآرنه^{۲۲} را گرفت، و تاکوهمای زاگرس^{۲۳} پیشرفت. از همدان اردوان میخواست که بسوی بین‌النهرین و کلدیه رود ولی آنتیوخوس پس از شکست دادن و کشتن پسر—

۱۹- ایران باستان ج ۳ ص ۲۲۰۵-۲۲۰۶ تألیف حسن پیرنیا

20— Antiochus

21— Achaeus

22— Choarene

23— Zagros

عمویش «آخئوس» در سارد، و فراغت از جنگهای خانگی با لشگری گران به مقابل اردوان شتافت.

در این هنگام دولت پارت و باختر و ارمنستان برضد سلوکیها با هم دست اتحاد داده بودند. آنتیوخوس ابتدا از آسیای صغیر به سوفن^{۲۴} در ارمنستان کوچ آمد و «آرساموستا»^{۲۵} را محاصره کرد، و خشایارشا (کرکسس) امیر این ناحیه به اطاعت درآمد، خواهر آنتیوخوس را که آنتیوخیس^{۲۶} نام داشت به زنی گرفت. سپس به ماد رفت، و معادل چهار هزار تالان ثروت از آنجا به یغما برد و پس از تسخیر همدان بسوی پارت براه افتاد. (۲۱۳ ق.م)^{۲۷}

یوستی نوس^{۲۸} شماره سپاهیان او را یکصد هزار پیاده، و بیست هزار سواره نوشته است.

پارتیها چنانکه روش جنگی ایشان بود بقول «پولی بیوس» چاهها و آبانبارها، و قنات میان راهها را کور یا زهرآلود کرده عقب نشستند، ولی اینکارفایده‌ای نکرد، زیرا آنتیوخوس متصدیان زهرریزی را گرفته، و آنان را از ادامه کار خود بازداشت.

سپس آنتیوخوس برای آنکه دچار بی‌آبی نشود به

24— Sophene

25— Arsamosta

26— Antiochis

۲۷- ایران نامه تالیف پروفیسور شوشتیری ج : ۱ ص ۴۵۵
ج، ۲ ص ۱۶، ایران باستان ج، ۳ ص ۲۲۰۹

۲۸- یوستی نوس کتاب ۴۱ بند ۵

شتاب از نواحی بیابانی ایران گذشته، شهر صدروازه را محاصره و تسخیر کرد.^{۲۹}

پس از آن آنتیوخوس به شهر «تاگه»^{۳۰} نزدیک دامغان رفت، و از ارتفاعات قله لاماوس^{۳۱} (دماوند) گذشته به طبرستان دست یافت، و در آنجا شهری بدون قلعه و بارو را که تامبراکس^{۳۲} نام داشت و آنرا با شهر ساری امروز تطبیق کرده‌اند، تسخیر کرد. سپس از طبرستان به گرگان آمد.^{۳۳}

اردوان بسوی هیرکانی (گرگان) عقب نشست. آنتیوخوس با زحمات زیاد و دادن تلفات بسیاری او را تعقیب کرد و شهر سیرونکا^{۳۴} را که پارتی‌ها به آن پناه برده بودند، محاصره نمود، این امر برای یونانیان ساکن آن شهر سخت شوم بود زیرا، پارتی‌ها که نقشه فرار از شهر را شب هنگام طرح کرده بودند برای آن‌که یونانیان آن خبر را به سلوکیها ندهند همه آن پیچارگان را از دم تیغ بیدریغ گذرانیدند. با وجود همه این احتیاط‌ها پارتیها در مقابل فشار قشون سلوکی ناچار به تسلیم آن شهر شدند، و گرگان بدست سلوکی‌ها افتاد. بعد از نبردی که جزئیاتش بر ما معلوم نیست، آنتیوخوس از

۲۹- بولی‌بیوس کتاب ۱۰ فصل ۲۸ بند ۵

30- Tagae

31- Lamavus

32- Tambrax

۳۳- تاریخ سیاسی پارت ص ۱۲ و ۱۳، تألیف نیلسون دوبوآز

34- Sirynka

جنگ و گریزهای پی‌درپی پارتی‌ها به تنگ آمده ناچار شد برای عقد صلح با اردوان وارد مذاکره شود، و اختلاف دو دولت با صلح شرافتمدانه پایان پذیرد.

اشك چهارم - فری‌یاپاتی (۱۹۶-۱۸۱ ق.م)

پس از پدر بتخت نشست و در مدت پانزده سال در پارت، با سودگی و آرامش پادشاهی کرد، زیرا باختریان متوجه هند بودند و با پارتیان کاری نداشتند فری‌یاپت از ۱۹۶ تا ۱۸۱ ق.م سلطنت کرد.

اشك پنجم - فرهاد نخستین (۱۸۱-۱۷۴ ق.م)

فرهاد پس از پدرش فری‌یاپاتی به تخت نشست. مدت سلطنت او را هشت سال از سال (۱۸۱ تا ۱۷۴ ق.م) نوشته‌اند بقول گوتشمید مدت سلطنت او از ۱۷۶ تا سال ۱۷۱ ق.م بود وقایع مهم دوران پادشاهی او نبرد دولت اشکانی با قوم «آمارد» در ساحل جنوبی دریای خزر است که ذیلا بشرح آن می‌پردازیم:

نبرد آماردها

این قوم راکه ماردی^{۳۵} نیز می‌گفتند از اقوام ماقبل آریایی، و از یونانیان اصلی سرزمین ایران بودند که از روزگاران دراز بین دو قوم غیر آریایی کادوسیای و تپوریان می‌زیستند و قلمرو آنان را میتوان در حوزة رود آمل و تنکابن کنونی دانست فرهاد پس از چیرگی بر آماردها آنان را تخته قاپو کرده و ادار به سکونت در شهر خسارکس در دروازه خزر در حدود «ایوانکی» امروزی کرد.

اشک ششم - مهرداد نخستین (۱۷۴-۱۳۶ ق.م)

جرج رالینسون مینویسد : هنگامیکه میترا دات اول به پادشاهی نشست کشور اشکانی وسعتی نداشت ظاهراً از دروازه خزر (ایوان کی) تاهرات و هریرود بیشتر وسعت نداشت و او این مملکت کوچک را درسی و هشت سال به منتهای عظمت خود رسانید .^{۳۶}

نخستین نبرد مهرداد با دولت باختر

در زمانی که پنجاب هند بدست « اوکراتیدس »^{۳۷} پادشاه باختر تسخیر میشد، بقول یوستی نوس مهرداد موقع را مغتنم شمرده به باختر حمله آورد و شهرهای « آسپیونس »^{۳۸} و توریوا^{۳۹} را که در میان باختر و نسا قرار داشت از آن کشور منتزع ساخته، ضمیمه پارت کرد این نواحی شامل آریانا (ثاحیه هرات) نیز میشد. بنابراین مهرداد سرحد کشور خود را به کوههای هندوکش رسانید .^{۴۰}

اوضاع دولت سلوکی

پس از شکست آنتیوخوس سوم در ماکنسیا از دولت روم (۱۸۹ ق.م) که طبق عهدنامه «آپامه آ»^{۴۱} همه آسیای صغیر در شمال کوههای توروس به روم واگذار شد. قدرت سلوکیها در آسیا به ضعف گرائید ، و این شکست آنان را

۳۶- دیودورس (کتاب سوم)

George Rawlinson, Parthia, P. 63—88

37— Eucratides

38— Aspiones

39— Turiua

۴۰- یوستی نوس کتاب ۴۱ فصل ششم و هشتم

41— Apamea

براه سرنوشت قریب الوقوع خویش که از دست دادن قلمرو وسیع خود در آسیا بود انداخت .

سرانجام کار آنتیوخوس چهارم و پنجم

در سال ۱۶۵ ق . م آنتیوخوس چهارم از فرات گذشته به بابل آمد و از آنجا به ارمنستان لشکر کشید و پادشاه آن سرزمین را که «آرتاکسیاس»^{۴۲} نام داشت ، اسیر کرد ، سپس بسوی جنوب شرقی روی آورد و از همدان گذشته به خوزستان و پارس آمد و خواست که استخر را تسخیر کند ولی بدان کار توفیق نیافت ، و سرانجام در «گایانا»^{۴۳} (جی یا اصفهان کنونی) درگذشت (۱۶۳ ق . م) مرگ وی راه را برای کشورگشایی پارتیان باز کرد . پس از او پسر نه ساله اش که در رم میزیست از آنجا گریخته به آسیا آمد و بدست يك عده از سرداران سود طلب بنام آنتیوخوس پنجم (۱۶۴ - ۱۶۲ ق . م) به تخت نشست . ولی سلطنت این پادشاه سلوکی نیز دیری نپائید ، و بدست «تریفون»^{۴۴} نامی کشته شد .

اختلاف بین سرداران سلوکی قریب بیست سال بطول انجامید و نزاع بین دمتریوس و تریفون چنان دولت سلوکی را بخود مشغول کرده بود که آن دولت ابداً در فکر دشمنان حقیقی خود نبود به این ترتیب بود که مهرداد مشرق زمین را بتدریج از دست سلوکیان خارج ساخت . پس از اینهمه جنگهای خانگی بالاخره نوبت سلطنت به دمتریوس سوتراول رسید .^{۴۵}

42— Artaxias

43— Gabiena

44— Tryphon

45— Demetrius Soter

فتح بین‌النهرین

در اوایل سلطنت دمتریوس، مهرداد به بین‌النهرین حمله آورد و آن ایالت را ضمیمه قلمرو عظیم شاهنشاهی خود ساخت. يك لوحه خشت شکسته با کتیبه‌ای به خط میخی که به سهولت قابل خواندن است، داستان لشکرکشی مهرداد را به آن سرزمین شرح میدهد. طبق این سند مهرداد در ژوئیه سال ۱۴۱ شمهر سلوکیه را که بر دجله قرار داشت اشغال کرد، و به شاهی بابل شناخته شد. در پائیز همان سال شمهر «اورک»^{۴۶} را که در مسیر سفلی فرات واقع بود، نیز تسخیر کرد و همه مردم بین‌النهرین او را به شاهی برخورد پذیرفتند.^{۴۷}

مهرداد در فاصله بین اکتبر و دسامبر سال ۱۴۱ ق.م بین‌النهرین را رها کرده، و در آنجا پادگانی گذاشت و برای سرکوبی مجدد اقوام سکایی به هیرکانیا (گرگان) بازگشت و دیگر تا پایان عمر خود موفق نشد به بین‌النهرین بازگردد.

دومین جنگ مهرداد با دولت باختر

اوکراتیدس شاه باختر پسرش «هلیوکلس»^{۴۸} را در پادشاهی باخود شریک کرده بود. چون پدرش اوکراتیدس پس از صلح با مهرداد، غلبه پادشاهی اشکانی را بر ایالات غربی دولت باختر پذیرفت، هلیوکلس به بهانه اینکه پدرش تسلیم منویات مهرداد شده و تن به ذلت داده است او را شایسته شاهی ندانسته، وی را هنگامیکه از هندوستان باز می‌گشت بکشت.

46— Uruk

۴۷— اشکانیان ص ۴۵

48— Heliocles

هلیوکلس چون مستقلا بر تخت نشست، خواست ایالات ازدست رفته باختر را بازگرداند. از طرف دیگر مهرداد که پس از صلح با پدر او، اوکراتیدس دوست وی بشمار میرفت. از این پدرکشی کینه وی را به دل گرفت و بالشکری نیرومند به قصد او به باختر تاخت و هلیوکلس را شکست داد، و قسمت بیشتری از باختر را ضمیمه پارت کرد. بقول دیودوروس، مهرداد به این بهره‌مندی اکتفا نکرده بطرف مشرق راند و به هند درآمد و تارود هیداسپ و جیلم کنونی دست یافت.^{۴۹}

در نتیجه سرنگی^{۵۰} (زرنگ)، آرخوزیا (آریا، باکتريا) ضمیمه کشور اشکانی، که تاکنون به چنین وسعتی نرسیده بود، شد.

جنگ مهرداد با دمتریوس (دیمتریوس) سلوکی

در اقدام به این جنگ امیدواری دمتریوس علاوه بر لشکرش به شهرهای یونانی‌نشین، و دولت یونانی و باختری (باکتريا) بود. زیرا دولت باختر دائما از همسایه پارتی خود در وحشت بود، و برای ایالات ازدست رفته خود به چشم حسرت می‌نگریست.

بقول یوستی‌نوس چون اکثر شهرنشین‌های سابق سلوکی با دمتریوس همراه بودند، و به لشکر عظیم او که از سوریه آورده بود یاری میکردند. دمتریوس پارتی‌ها را در چند جنگ شکست داد مهرداد چون قوای متحدین را بیش از نیروی خود دید متوسل به حيله گردید و صلح را

۴۹- ایران‌نامه تالیف پروفیسور عباس شوشتری ج، ۳، ص ۲۳،

ایران در عهد باستان ص ۳۲۲

بهمانه کرد، و دمتریوس را از پاسدارانش دور ساخت، و
بر او تاخته وی را به اسیری گرفت (یوستی نوس کتاب ۳۶
بند ۱)

مهرداد، دمتریوس را به زنجیر کشید، و در ایالتی
که باو گرائیده بودند بگردانید تا مردمی که به پیروزی او
امیدوار بودند این منظره را دیده از کامیابی وی
مایوس شوند.

پس از آن، مهرداد، دمتریوس را به گران فراخوانده
از مرتبه ذلت به مقام عزت رسانید، و دختر خود «روذگونک»
(بمعنی روزگونه یا خورشیدوش) که در منابع یونانی
بنام ردوگون Rhodogune آمده به او به زنی داد، و
امیدوارش ساخت که او را دیگر باره بر تخت سلطنت
بنشاند، اما مرگت به او امان نداد که به عهد خود
وفا کند.^{۵۱}

اشك هفتم - فرهاد دوم (۱۳۷-۱۲۷ ق. م)

این پادشاه پس از پدرش مهرداد در سال ۱۳۷ ق. م
بر تخت نشست.

لشکرگشی آنتیوخوس هفتم به ایران

آنتیوخوس سیدتس^{۵۲} «پس از غلبه بر رقیب خود
تریفون»^{۵۳} و خاتمه دادن به جنگی خانگی که از ۱۴۶ تا ۱۳۷
طول کشید، و جنگ با یهود (۱۳۷-۱۳۳ ق. م) که به
تسخیر اورشلیم انجامید به دولت یهود استقلال بخشید،

51— G. Rawlinson, P. 74—46

52— Antiochus Sidetes

53— Tryphon

و یهودیان را باخویش متحد ساخت، و در سال ۱۳۰ ق.م با سیصد هزار سپاهی که از آن میان هشتاد هزار مرد جنگی و بقیه نوکر و خدمتگزار بودند به ایران لشکر کشید. اما «اروسیوس»^{۵۴} از آباء کلیسای کاتولیک در قرن پنجم میلادی، عدد افراد مسلح او را سیصد هزار، و شمار خدمتگزاران را ثلث آن نوشته است. یوستی‌نوس می‌نویسد: زروسیم در این سپاه آنقدر فراوان بود که چکمه‌های هرسرباز ساده‌ای هم میخ‌های طلایی داشت. ظرفهای آشپزخانه از نقره بود، و چنین بنظر میرسید که این لشکر بجای میدان رزم به مجلس بزم می‌روند. شماره سپاهیان فرهاد از یکصد و بیست هزار تن تجاوز میکرد. سردار یونانی آنتیوخس در این جنگ آته‌ناوس^{۵۵} نام داشت^{۵۶} سردار لشکریان یهود رادر این سپاه یوحنا هیرکانوس^{۵۷} پسر سیمون (شمعون)، ونوه مکابی^{۵۸} اول بود. لشکر چند پادشاه دیگر که همه با جگزاران سابق پارت بودند، در این جنگ به‌وی یاری میکردند. از اینرو در سه نبرد آنتیوخوس بردشمن غلبه یافت.

در نبرد نخستین سرداری پارتی بنام اینداتس^{۵۹}

54— Orosius

55— Athenaeus

56— Tarn, Parthia, P. 581

57— John, Hyrcanus

58— Maccabi

59— Indates

در آدیابنه^{۶۰} درکنار رودلوکوس^{۶۱} (زابعلیا) در نزدیکی آریل^{۶۲} از آنتیوخوس شکست خورد. یوحنا هیرکانوس یهودی شهر بابل را تسخیر کرد. سردار دیگر پارتی بنام «انیوس»^{۶۳} بدست سربازان سلوکی کشته شد. سلوکیه، و بابل و تیسفون و پس از آن همدان و ایالات غربی ایران بدست آنتیوخوس افتاد. همه اقوامی که فرمانبردار پارتی‌ها بودند سرازاطاعت ایشان برداشتند وضع چنان شد که پارتی‌ها خود را در سرزمین اصلی خویش محصور یافتند. آنتیوخوس از فتوحات خویش آنچنان مغرور شد که خود را به لقب «کبیر» خواند و جانشین اسکندر دانست.

توای امدادی سکایی که بنا بود به یاری فرهاد بیاید به موقع نرسید و در نتیجه وی شکست یافت و تقاضای صلح کرد. هنگامیکه بر فها رو به آب شدن میرفت فرهاد دوم سفیری نزد آنتیوخوس فرستاد تا بداند شرایط صلح او چیست.

آنتیوخوس برای صلح سه شرط پیشنهاد کرد: نخست آنکه، برادرش دیمتریوس را آزاد بخشد، دوم آنکه کشورهای بیرون از ناحیه اصلی پارت را که اشکانیان در طول زمان به تصرف آورده‌اند به دولت سلوکی پس دهند، سوم آنکه پارتی‌ها تعهد کنند که همه ساله باجی به خزانه دولت سلوکی بپردازند.

60— Adibene

61— Lycus

62— Arbela

63— Enius

فرهاد به پیشنهاد آنتیوخوس تن درداد ولی تقاضای نخستین او را به نحوی پذیرفت، بدین طریق که برای اختلاف انداختن بین دو برادر، دیمتریوس را آزاد کرده بافوجی از سپاهیان پارسی بسوی سوریه فرستاد، البته آنتیوخوس با آزادی برادرش به اینصورت موافق نبود، در این هنگام گشایشی در کار فرهاد پیدا شد و آن چنان بود که مردم بلاد مفتوحه از بیدادگری و ستم سپاهیان سلوکی، که همه آذوقه ایشان را برای خود میگرفتند، به تنگ آمده سربه شورش برداشتند و به حمایت پارتیها برخاستند.

فرهاد که خود در این تحریکات دست داشت موقع را مغتنم شمرده به تعرض خود علیه سلوکیها پرداخت آنتیوخوس در حالی که برای رسانیدن کمک به نزدیکترین واحد خود میرفت بایکصد و بیست هزار سرباز مصادف شد. با آنکه میتوانست به کوهستان نزدیک عقب نشینی کند، از فرط غروری که داشت به جنگ مبادرت کرد سربازان سلوکی که در نتیجه چند ماه بیکاری در آن زمستان تن پرور شده، در دهها و شهرهای اطراف پراکنده بودند از این جنگ ناگهانی روحیه خود را باختند، و در نبردی که سرنوشت آن معلوم بود شکست یافتند.

«آته ناوس»^{۶۴} سردار سلوکی چنان شکسته حال شد که به سوریه گریخت «سلکوس»^{۶۵} پسر نوجوان آنتیو-خوس و دختر دیمتریوس در این جنگ اسیر شدند. اما

64— Athenaeus

65— Seleucus

خود آنتیوخوس در حالیکه زخم برداشته بود به گوشه‌ای بگریخت و برای اینکه بدست دشمن نیفتد و مورد اهانته قرار نگیرد به قصد خودکشی افتاد و خویشتن را از صخره‌ای به زیر انداخت و جان به جان آفرین تسلیم کرد (فوریه ۱۲۹ ق . م)

فرهاد با پیکر بی‌جان آنتیوخوس و بازماندگان او رفتاری جوانمردانه کرد، و فرمان داد که جسد او را به احترام در تابوتی از نقره گذارده برای دفن به سوریه بفرستند .

«پسیدونیوس»^{۶۶} عالم معروف یونانی در گذشته در ۵۰ ق . م نوشته است که: چون آنتیوخوس کشته شد، و نعش او را برهنه نزد فرهاد آوردند روی به جسد او کرد و گفت :

«ای آنتیوخوس غرور و می‌گساری ترا به این حال انداخت، چنانکه باده در ساغری بزرگ می‌نوشتیدی میخواستی کشور اشکانی را در رطلی گران گذاشته بنوشی».^{۶۷}

فرهاد با خانواده آنتیوخوس که به اسارت او درآمده بودند خوش رفتاری کرد، و یکی از دو دختر او را به زنی گرفت سپس سلوکوس فرزند مهتر او را با جلال و شکوه به سوریه فرستاد تا در آنجا بجای پدر بر تخت سلطنت بنشیند، محل این جنگ رادر کوه‌های کردستان ایران در جائیکه زیاد دور از همدان نبود دانسته‌اند.^{۶۸}

66— Posidonius

67— G. Rawlinson, Parthia, P. 98 : 101, 68 ص ۲ در التیجان ج ۲
68— کوتشمید ص ۱۱۸-۱۲۰

نبرد با سکاها

فرهاد به قصد تسخیر سوریه به بابل آمد، و به گردآوری لشکر پرداخت، تا کار سلوکیان را یکسره کند. در این هنگام خبر حمله سکاها را در مشرق شنید از لشکرکشی به سوریه صرف نظر کرد، و سرداری جوان و خوش سیما را از مردم گرگان بنام اوهمه مروس^{۶۹} که به زبان پارتی بایستی نامش «هومرته» یعنی مرد خوب باشد، و به وی تعلق خاطری داشت به جانشینی خود در بابل گماشت و به مقابل مردم سکایی به مشرق شتافت.

«اوهمه مروس» مردی زشتخو بود، در غیبت شاه با اهالی مسنه جنگ کرد، و مردم بابل را بسختی گوشمالی داد، و گروه بسیاری از دختران و پسران ایشان را برده کرد. و به ماد فرستاد و چند معبد را خراب کرد و در نتیجه مردم از تسلط پارتی ها برخود بیزار شدند.

یوستینیوس مینویسد: (کتاب ۴۲ بندیک) زمانیکه فرهاد با آنتیوخوس می جنگید، سکاها را به یاری خود خواست ولی آنان وقتی رسیدند که کار از کار گذشته و لشکر ایران شکست یافته بود.

وقتی که ایشان پایمزد خود را طلب کردند، فرهاد به آنان پاسخ داد به موقع نرسیده اید سزاوار هیچگونه مزد و پاداشی نیستند، سکاها گفتند از وجود ما میتوانید در جبهه های دیگر استفاده کنید ولی فرهاد، به آنان جواب قانع کننده نداد سپس، سکاها سر به طغیان برداشتند و به مرزهای کشور پارت تجاوز کردند. (۱۲۸ ق. م)

69— Euhemerus

نام این شخص را هیمرس Hymerus و اوهمه مروس Evemerus نیز نوشته اند.

فرهاد، بایک دسته از سربازان یونانی که در جنگ با آنتیوخوس اسیر شده بودند به جنگ ایشان رفت، سکاهاى وحشى لشکر پارتى را درهمه جا شکست دادند و سراسر پارت را به آب بستند و تا بین النهرین تاختند و هرچه را سراسر اهشان بود ویران، و باخاک یکسان کردند. چنان کاری که از پانصد سال پیش از آن سابقه نداشت. در نبردی حیاتی سربازان سابق آنتیوخوس که فرهاد آنها را به خدمت پذیرفته، و سپس با ایشان بدرفتاری و درشت خویی کرده بود به وی خیانت کرده به خیل سکاها پیوستند در نتیجه پارتی ها هم شکست خوردند و خود فرهاد نیز در این نبرد کشته شد: (۲۷ ق . م)^{۷۰}

این سکاها بر اثر فشار «یوئه چی ها» و آنان نیز بر اثر فشار هونها که یکی پس از دیگری مساکن خود را از دست داده بودند در مشرق دولت یونانی باختری را منقرض کرده به ایران روی آوردند .

اقوام سکایی بر اثر این واقعه در زرنگ که قسمتی از ایران شرقی بود مسکن گزیده ، و کم کم بنام ایشان آن ناحیه سکستان (سجستان ، سیستان) خوانده شد .^{۷۱}

این سکاها در دو جهت براه افتادند یکی از راه مرو رود و شهر صددروازه به همدان و حوالی بابل رفتند، دسته دیگر از مرو رود به هرات آمده ، به ایالت غنی زرنگ رهسپار گشتند، و در آنجا دولت سکستان را تشکیل دادند.^{۷۲}

۷۰- گوتشمید ص ۱۲۰-۱۲۱، تاریخ سیاسی پارت ص ۲۵-۲۶

۷۱- ایران در عهد باستان ص ۳۲۵-۳۲۷ و ص ۳۳۶ دیاکونوف:

اشکانیان ص ۵۲-۵۳

۷۲- گیرشمن ص ۲۴۷

اشك هشتم - اردوان دوم (۱۲۷-۱۲۴ ق.م)

پس از کشته شدن فرهاد ، اردوان دوم پسر سوم
فری پایت^{۷۳} که مردی سالخورده بود به پادشاهی نشست .
یوستی نوس (کتاب ۴۲ بند ۲) این پادشاه را عموی فرهاد
دوم دانسته است .

هجوم طخارها به ایران :

طخارها قومی بودند از سکاها که در آن طرف رود
سیحون یا سیردریا که اکنون آن صفحه را فرغانه گویند ،
زندگی میکردند بطلمیوس جغرافی دان قدیم یونانی
ایشان را «تهاگوروی»^{۷۴} خوانده ، و در اسناد چینی نام
ایشان «توگارا»^{۷۵} آمده است .

پراثر فشار هونها (هون نو) ، یوئه چی های چوپان
ناچار شدند که مساکن و چراگاههای خود را از دست داده ،
و بسوی مغرب مهاجرت نمایند . سپس آنان به دو قبیله
بزرگ تقسیم شدند . قبیله بزرگتر بسوی جنوب شرقی
رفت و به مردمی فشار آورد که در دو طرف رود سیحون و
جیحون مسکن داشتند این اقوام همان سکاها بودند که
به نامهای «ماساژت»^{۷۶} و «دربیک»^{۷۷} و «داهی»^{۷۸} نیز
خوانده شده اند .

یوئه چی ها بر سر این قوم ریخته آنان را از چراگاهشان

73— Phriapatius

74— Tehaguroi

75— Togara

76— Massagete

77— Derbik

78— Dahi

بیرون کردند ، چنانکه سکاها بر اثر این فشار ناچار شدند به کشور باختر و پارت حمله آورده ، چراگاههای تازه بدست آورند . بنابراین جنبش اقوام سکایی آغاز شد ، و سرانجام یوئهچی ها و سکاها باهم آمیخته به ممالك آباد آسیای وسطی حمله کردند ، خوشبختانه دولت نیرومند اشکانی توانست جلوی این سیل مهیب را بگیرد^{۷۹} .

در زمان اردوان دوم سکاها داخل کشور پارت شده ، تیورستان (طبرستان) و ماوراءالنهر را اشغال کردند ، در آنجا به دو قسمت شدند ، گروهی بطرف مغرب که شمال بیابان مرکزی ایران است روی آورده ، دسته دیگر به جنوب یعنی مشرق کشور روانه شدند .

دسته اول در هیرکانیا (گرگان) و کمیسنه (قوس) به تاخت و تاز پرداختند ، و شاید در آنجا شهر صدروازه را که مجدداً آباد شد غارت و خراب کرده باشند . بنا به اخبار کهن ارمنی ، قوم سیاه پوست بت پرستی که در سال ۳۰۴ میلادی در ارمنستان وجود داشتند اعقاب همان هندیانی هستند که در برابر هجوم « دین اشکه »^{۸۰} سردار سکایی گریخته و به مغرب دجله روی آورده و سپس در ارمنستان ساکن شدند .

اردوان دوم با کمال شجاعت جلوی سکاها را گرفت ، و قسمتی از هیرکانیا را از ایشان بازستاند اما گروه کثیری از این مهاجمان بسوی جنوب روی آورده ، و از راه هرات به کنار دریایچه هامون آمدند ، و ایالت زرنک را اشغال کرده ،

۷۹- ایران در عهد باستان ص ۳۲۵-۳۲۷

دولتی در هیرمند سفلی تشکیل دادند و پس از چندی آن ناحیه بنام ایشان سکستان (سیستان) خوانده شد .
 بعدها سکاها بطرف هند روی آوردند و قسمت شمال آن سرزمین را تسخیر کرده ، دولت هند و سکایی را تشکیل دادند^{۸۱} . طخارها دولت یونانی باختر را برانداختند و به جای ایشان نشستند و با اشکانیان همسایه شدند .

نبرد اردوان با طخارها :

پس از سکاها نوبت طخارها رسید . سکاها در زمان فرهاد دوم ایران را غارت کرده به سرزمین خود بازگشته بودند ، و تقریباً با اردوان در حال صلح می زیستند . اما پس از ایشان بر اثر فشار سکاها و یوئی چی ها قوم تازه نفسی بنام طخارها از مشرق به ایران حمله آوردند . بقول « تروگت پومپه »^{۸۲} (کتاب ۴۲) اردوان برای جلوگیری از حمله طخارها از « او هه مروس » سردار مقتدر خود در بابل کمک خواست ولی چون شهر « مسه نیس »^{۸۳} که در میان بابل و خلیج فارس قرار داشت ، بر « او هه مروس » شوریده بود ، نتوانست کمکی به شاهنشاه ایران برساند .

یوستی نوس (کتاب ۴۲ بند ۲) می نویسد که : اردوان به جنگ طخارها رفت ، و در آن جنگ نیز به بازویش زخمی رسید . پس از مدتی از آن جراحت درگذشت سن او را مورخان نود سال نوشته اند^{۸۴} . (۱۲۳ ق.م)

81— Tarn, Parthia, P. 583

82— Trogue, Pompée

83— Messenis

اشك نهم - مهرداد دوم (۱۲۴ - ۷۶ ق.م)

پس از اردوان پسر او مهرداد دوم بر تخت نشست
مهرداد ظاهراً نخستین پادشاه اشکانی است که خود را رسماً
شاهنشاه خواند و این لقب را بر سکه های خود تويسانده است.

بيرون راندن سکاها و طخارها از ايران :

بقول يوستی نوس (کتاب ۶۲ بند ۲) :
« اوسکاها را شکست داد و لکه ننگی را که بردامن
خاندانش نشسته بود بشست » .

وی به سکاها و طخارها شکست سختی داد و آنان را
از ایران براند و هدف او از این کار پس گرفتن مستملکات
از دست رفته ایران بوده است .

گو تشمید می نویسد: در مشرق ایران وضع حکومت
تغییر نکرد و این عقیده را که چون نام های پارسی بین
فرمانروایان قوم هندو سکایی در دره کوپهن (کابل) رواج
داشته ، پس مهرداد دوم قبل از آن نواحی را تسخیر کرده بود ،
از آن جهت میتوان رد کرد که از قندهار قدیم که به زبان
چینی اوگهه - شان - لی^{۸۵} آمده و به فاصله زیادی در مغرب
آن ناحیه قرار گرفته طبق روایات چینی دولتی وجود
داشته که مستقل بوده است ، بنابراین اگر مهرداد دره کابل
را گرفته بود میبایستی دولت مستقل قندهار را نیز از
میان برده باشد .

فرای مینویسد : مهرداد دوم در مشرق بر سکاها
چیره شد و شاید ایشان ناچار شده باشند که فرمان پارسی ها
را گردن نهند ، مرزهای دولت پارت به حدود هندوستان

رسید ، وقندهار امروزی چنانکه « ایزیدورخاراکی » (بند ۱۹) می نویسد در داخل آن قرار گرفت .

مورخ معروف قارن به استناد منابع چینی معتقد است که در حدود سال ۱۱۵ ق.م پارتی ها مرو را تصرف کردند و از آن تاریخ تامدتی آن شهر را در دست داشتند و مرزایران در این زمان در مشرق جیحون بوده است .

نبرد با ارمنستان :

ارمنستان در زمان هخامنشی یکی از شهرنشینمهای آن سلسله بود، در زمان اسکندر بدست مقدونیان افتاد سپس ، سلوکیان بر آن حکومت میکردند، در هنگامی که آنتیوخوس سوم سلوکی از رومیان شکست خورد ارمنیان موقع را مغتنم شمرده مستقل شدند پس از آن دوتن از فرمانروایان ارمنی که یکی «آرتاکسیاس (آرتاسیس) و دیگری « زاریادرس» نام داشت، ارمنستان را بین خود تقسیم کردند .

ارمنستان بزرگ در آن زمان از شمال : پنت ، کلخید، ایبری (گرجستان) ، آلبانی (اران) ، وازمشرق : ماد کوچک ، وکوههای آذربایجان ، واز جنوب آسور قدیم (موصل کنونی) ، واز مغرب، رود فرات بود، که ارمنستان بزرگ را از ارمنستان کوچک جدا میساخت. ارمنستان تا زمان آنتیوخوس سوم هرگز رسماً تحت تسلط سلوکی ها در نیامد، ووی بود که ارمنستان را به اطاعت خود آورد و بالعکس ارمنستان بواسطه خویشاوندی نژادی تحت نفوذ معنوی پارتی ها بود و یک نوع حکومت آریستوکراسی مانند دربار پارت در آن کشور استقرار داشت .

در زمان مهرداد نخستین ارمنستان بر سلوکیان شوریده شاهزاده‌ای بنام «واغار شاگت»^{۸۶} از خانواده اشکانی، به پشتیبانی مهرداد بر تخت آن کشور نشست (۱۴۷-۱۲۷ ق.م). در زمان او حدود ارمنستان از کوه‌های قفقاز تا بلاد نصیین و از دریای خزر تا دریای مدیترانه امتداد داشت. پس از «ارشاک»^{۸۷} (۱۲۷-۱۱۸ ق.م) و بعد از وی پسرش «آرداشس»^{۸۸} (۱۱۸-۹۴ ق.م) شاه شد و او همزمان فرهاد دوم بود.^{۸۹}

در زمان مهرداد دوم «آرتاواسدس»^{۹۰} پسر «آرداشس» حکومت میکرد مهرداد او را شکست سختی داد، و شاهزاده تیگران را که به‌ظن قوی برادرزاده او بود بعنوان گروگان گرفت.^{۹۱}

در حدود سال ۹۲ ق.م مهرداد تیگران دوم را که فرمانبردار او شده بود بر تخت ارمنستان نشاند. در مقابل این محبت تیگران هفتاد دره از ارمنستان را به دولت پارت واگذار کرد. بدین ترتیب مهرداد توانست که خط مرزی ایران را در جناح شمال جبهه فرات تامین بخشد.^{۹۲}

تاریخ جنگ مهرداد با آرتاواسدس بخوبی معلوم نیست ولی بقول راولینسن^{۹۳} میتوان آنرا در حدود (۱۲۰ ق.م) استنباط کرد.

86— Wagarshag

87— Arshag

88— Aradashes

۸۹- ایران در عهد باستان ص ۳۵۹-۳۶۱

90— Artavasdes

91— Rawbinson Parthia, P. 125.

۹۲- گوتشمید ص ۱۲۴، اشکانیان ص ۵۶

۹۳- راولینسون: ششمین دولت بزرگ مشرق ص ۱۳۱

نبرد مهرداد با سلوکیان :

مهرداد چون تیگران را بر تخت ارمنستان نشانید و از امور آن کشور فراغت حاصل کرده از اختلاف بین آنتیوخوس دهم ملقب به «ازه بس فیلاپاتور»^{۹۴} بادمتریوس سوم، و بطلمیوس هشتم ملقب به «لاتیریوس»^{۹۵} که بر سرتاج و تخت سلوکیه باهم منازعه داشتند، استفاده کرده به مغرب تاخت. مهرداد ابتدا با ملکه «لاودیسه»^{۹۶} که ظاهراً لقب «تئافیلادلفوس»^{۹۷} داشت و دختر گریپوس آنتیوخوس هشتم پادشاه سلوکیه شام بود، و در کوماگنه»^{۹۸} در شمال سوریه یا ناحیه دیگری در بخش علیای فرات، حکومت میکرد به جنگ برخاست. ملکه پسر عموی خود آنتیوخوس دهم سلوکی را به یاری طلبید، وی در جنگ با پارتیان کشته شد. در این زمان دولت سلوکیه شام در حال احتضار بود. پارتی ها آشکارا در امور داخلی آنان مداخله میکردند. چندی بعد هنگامیکه دمتیریوس سوم در دمشق حکومت برادرش «فیلیپوس»^{۹۹} را که در «بروا»^{۱۰۰} (شهر حلب امروز) سر به شورش برداشته بود در محاصره گرفت، متحد او «استراتو»^{۱۰۱} از امیری از امرای عرب بنام «عزیز»

94— Eusebes Philapator

95— Latyrius

96— Laodice

97— Thea Philadelphos

98— Kommagene

99— Philippus

100— Beroa

101— Strato

و مهرداد سیناس^{۱۰۲} فرمانروای اشکانی در بین‌النهرین یاری خواست. اینان با نیرویی کافی فرار کردند و شهر بروا (حلب) را از محاصره آزاد کرده دمتریوس را شکست دادند و با همه سپاهیان و ناگزیر به تسلیم ساختند (۸۸ ق.م) سپس فرمانروای پارتی بین‌النهرین دمتریوس را بعنوان گروگان به دربار پارت فرستاد، و او تا هنگام مرگ در دربار مهرداد تحت نظر بود.^{۱۰۳}

مهرداد در بین‌النهرین حدود ایران را به رود فرات رسانید، در اینجا با مقاومت «لاودیسه»^{۱۰۴} که ملکه قبیله‌ای از عرب بود و توسط آنتیوخوس نهم ملقب به «سیزی‌سنوس»^{۱۰۵} حمایت میشد، مصادف گردید و بر او غلبه کرد.

آغاز رابطه ایران و روم

رومیان پس از آنکه اروپا را تسخیر کرده، و بر کارتاژ و شمال آفریقا دست یافتند مقدونیه را مطیع ساختند، و در طمع تصرف آسیا افتادند در آسیای غربی سلوکیه در حال انحطاط بود، دیگر پادشاهان کوچک محلی نیز قدرت دفاع از سرزمین خود را نداشتند، تنها پادشاهی که نسبتاً لیاقت زور آزمایی با رومیان را داشت مهرداد ششم پادشاه کشور پنت یعنی قسمت کاپادوکیه در جنوب دریای سیاه بود که آنرا کاپادوکیه پنتی^{۱۰۶} می‌نامیدند. در سال ۹۲ ق.م

102— Mithridates Sinaces

۱۰۳- گوتمسید ص ۱۲۵؛ اشکانیان ص ۵۷

104— Laodice

105— Cyzicenus

106— Cappadoce Pontique

«سولا»^{۱۰۷} از طرف سنای روم با اختیاراتی بعنوان فرمانروای «کیلیکیه»^{۱۰۸} به کاپادوکیه آمد .

مهرداد دوم اشکانی چون اعزام شخصیت بزرگی را از طرف سنای روم به آسیای صغیر شنید موقع را مغتنم شمرده سفیری بنام «اروبازوس»^{۱۰۹} به رسالت نزد «سولا» فرستاد، وی او را در کنار فرات در محلی نزدیک «میله تن»^{۱۱۰} ملاقات کرد، و به سولا گفت برای این از طرف شاه آمده که پیشنهاد کند يك پیمان تعرضی و دفاعی بین دولت روم و ایران بسته شود. این فرستاده که به اخلاق رومیان آشنا نبود و تربیت شده به آداب یونانی بود تصور کرد رومیان سخنان او را درست فهمیده و با پارتی ها مانند يك دوست هم شأن رفتار خواهند کرد، غافل از آنکه رومی ها این پیشنهاد را حمل بر ناتوانی و ضعف پارتی ها نمودند، چون سولا از قدرت جنگی پارتی ها بیخبر بود با سفیر ایران رفتاری مغرورانه کرد و تنها در پاسخ او گفت : «چنین اختیاری را از طرف سنای روم ندارم» و مساله را مسکوت گذارد. «اروبازوس» چون بازگشت به جرم اینکه در ادای رسالت خود بی لیاقتی نشان داده و در پیشگاه سولا تحقیر شده ، و به حیثیت دولت اشکانی لطمه وارد آورده است، به امر مهرداد کشته شد^{۱۱۱} (پلوتارک کتاب سولا بند ۶)

107— Sulla

108— Cilicia

109— Orobazus

110— Meletene

۱۱۱- تاریخ ایران باستان ج ۳ ، ص ۲۲۷۳-۲۲۷۵؛ اشکانیان

ص ۵۷ - ۵۸

اشك دهم - سنتروك (۷۶ - ۹۷ ق.م)

پس از مرگ مهرداد اوضاع کشور آشفته گشت ، و از هر سو گردنکشی سر برداشت . در بابل گودرز خود را به لقب ارشك (ارسا سیس) ملقب ساخت . وی تا سال ۸۱ یا ۸۰ پیش از میلاد بربابل و قسمتی از ایران استیلا داشت .

تسلط تیگران بر ایران

تیگران شاهزاده ارمنی که مهرداد دوم او را به شاهی نشانده بود ، پس از مرگ مهرداد به خود لقب شاهنشاه داد و چنان با تاخت و تاز خود در ایران پارتی ها را ذلیل کرد که تا آن تاریخ این ضعف و ذلت نظیر نداشت . وی در سال ۸۶ ق.م قسمت بزرگی از سوریه را نیز به تصرف خود درآورد . فقدان سکه های پارتی در این عصر حاکی از آن است که در آن دوران چنان وضع فلاکت باری حکمفرما بوده که کسی عنایتی به ضرب سکه نداشته است . باری ، تیگران ماد و کردون و آدیابن و نصیبین را تصرف کرد و هفتاد دره فرات را که سابقاً به پارتی ها داده بود پس گرفت بعلاوه نواحی اطراف نینوا را غارت کرد . آدیابنه ^{۱۱۲} را که پایتخت آن آر بل بود و سابقاً تحت الحمايه پارتی ها بشمار میرفت ، تسخیر نمود و قلعه مستحکم آن « سی سی بیس » را متصرف و از آن نیز فراتر رفته تا نواحی شام و فینیقیه را فتح کرد . تیگران در ماد ، کاخ پادشاهی « ادراپانا » ^{۱۱۳} که در شاهراه بابل و همدان قرار گرفته بود آتش زد تا مغرب اکباتان (همدان) پیش رفت ، و ناحیه ،

112— Adiabene

113— Adrapana

آتروپاتن (آذربایجان) را تابع خود ساخت^{۱۱۴} این بود
اوضاع ایران تا اینکه سنتروك به شاهی نشست .

تیگران پس از شکست دادن « آرتانس »^{۱۱۵} پادشاه
« سوفن »^{۱۱۶} یا ارمنستان کوچک ، آن قسمت از ارمنستان
را نیز ضمیمه ارمنستان بزرگ کرد، و کردون و آدیابن را
نیز بگرفت و در کردون دژی محکم بنام « تیگرانگرد »^{۱۱۷}
یعنی قلعه تیگران، بنا کرد و این قلعه متین همواره پارتی ها
را تهدید میکرد است. این قلعه در حقیقت شهر بزرگی
بود که در مساحت وسیعی قرار گرفته بود. تیگران آنرا
در حدود ۸۰ ق.م بنا کرد و پایتخت شرقی خود ساخت .

این شهر از لحاظ عظمت و تزئینات شباهت بسیاری
به شهرهای آشوری داشت تیگران دوازده شهر یونانی را
خالی از جمعیت کرده مردم آنرا به آن شهر آورد و سیصد
هزار از مردم کاپادوکیه بدانجا کشانیده شدند و عده ای
بسیار از مردم کیلیکیه و گردیانه ،^{۱۱۸} و آدیانبه و آسور
اصلی بدانجا روی آوردند .

وی در این شهر « پارادیس »^{۱۱۹} یعنی باغهای وسیع
احداث کرد و اردك و غاز وحشی و نخجیران بسیاری را
برای شکار در آنجا سرداد بلندی دیوارهای این شهر
به هفتاد و پنج پامیر رسید. مقصود وی از ساختن این شهر

۱۱۴- تاریخ سیاسی پارت ص ۳۶

115— Artanes

116— Sophene

117— Tigran certe

118— Gordyene

119— Paradises

قلعه‌ای بود که بتواند سلوکیه و تیسفون و بابل و شهرهای پارتی را تهدید کند. پس از آن تیگران خود را «آقای بزرگ آسیا» و سپس به لقب یونانی «بازیلیوس بازیلیون»^{۱۲۰} خواند.^{۱۲۱}

در سال ۷۴ پیش از میلاد «لوکولوس»^{۱۲۲} سردار روم با سپاهی‌گران برای از میان بردن دولت پنتوس به آسیا وارد شد، مهرداد ششم پنتی از سنتروک یاری خواست ولی سنتروک به جهت خساراتی که در ایران از متحد و داماد او تیگران ارمنی دیده بود به درخواست او اعتنائی نکرد و بیطرفی را ترجیح داد. دامنه جنگ بین روم و دولت پنت هر روز گسترده‌تر میشد، و حفظ بیطرفی ایران مشکل‌تر می‌گشت. سنتروک ناچار وعده‌هایی به طرفین میداد بطوریکه این رفتار مذوبوبانه سنتروک موجب کدورت خاطر «لوکولوس» گردید، سپس وی برای چشم زخم گرفتن از ایرانیان به خاک ایران حمله آورد و شهر نصیبین را در محاصره گرفت ولی ایرانیان پافشاری کردند، و محاصره آن شهر به درازا کشید از طرف دیگر چون مهرداد پنتی رومیان را گرفتار جنگ با ایرانیان یافت به تقویت نیروی نظامی خود پرداخت.

رومیان چون از گرفتن شهر نصیبین ناامید گردیدند بسوی شمال روی آوردند پس از آن دولت پارت توانست سالی چند بیطرفی خود را حفظ نماید.

120— Bazilpus Bazileon

121— Rawlinson, Parthia, P. 134

122— Lucullus

اشك يازدهم - فرهاد سوم (۶۷-۶۰ ق.م)

فرهاد پسر سنتروك بود و پس از پدر بر تخت نشست.

فرهاد و لوكولوس :

در سال ۶۹ ق.م لوكولوس برای جنگ بامهرداد پونتی از طرف سنای روم به آسیا آمد و در ارمنستان بامتحد آن پادشاه که تیگران بود وارد جنگ شد. مهرداد و تیگران چون در فشار حملات رومیان قرار گرفته بودند، برای تقویت جبهه خود علیه آن دولت اروپائی، ناچار شدند که فرهاد دوم را به اتحاد با خود دعوت بنمایند.

لوكولوس از پیام مهرداد پونتی خبر یافته به شتاب تمام وارد مذاکره با پارتی ها شد. اما فرهاد تصمیم گرفت کماکان بیطرف بماند.^{۱۲۳}

فرهاد و پومپئوس :

در سال ۶۶ ق.م سردار و کنسول معروف قدیم روم پومپئوس^{۱۲۴} جانشین لوكولوس در آسیا شد، و از طرف سنای روم مأمور قلع و قمع مهرداد ششم پونتی گردید. بقول دیون کاسیوس^{۱۲۵} مورخ یونانی (در گذشته

در ۲۲۵ م.) پومپئوس پیش از آنکه به جنگ بپردازد با همان شرایطی که مهرداد و تیگران به فرهاد پیشنهاد کرده بودند با وی قرارداد اتحاد بست و او را به حمله به ارمنستان تشویق نمود در همان اوان فرصت دیگری برای فرهاد پیدا شد و آن اینکه پسر تیگران پادشاه ارمنستان که او نیز «تیگران» نام داشت و با پدرش در سلطنت شریک بود و از این پس او را

۱۲۳- گوتشمید ص ۱۲۹، اشکانیان ص ۶۹-۷۰

124— Pompéius

125— Dion cassius

تیگران که ترمیخوانیم، بر پدر سر به طغیان برداشت و نزد فرهاد گریخت. فرهاد مقدم او را گرامی داشت، و یکی از دختران خود را بزنی بوی داد و لشکری به همراهی وی به ارمنستان تاخت (۵۶ ق.م) و تیگران که هرسال به کوهستان گریخت. پارتی‌ها شهر آرتاکساتا^{۱۲۶} پایتخت ارمنستان را در محاصره گرفتند ولی به گشادن آن توفیق نیافتند. چون محاصره آن شهر به درازا کشید، فرهاد لشکری به اختیار تیگران که ترمیگذار و خود به ایران بازگشت، در غیاب فرهاد، تیگران جوان از عهده پدر پیر خود بر نیامده از او شکست یافت و به نزد پومپیوس گریخت^{۱۲۷}.

چندی از این واقعه نگذشت که پادشاه پارت کسی را نزد پومپیوس فرستاده درخواست کرد که تیگران که ترمی را که داماد او بود بدست وی بسپارند و نیز مرزا ایران و روم رود فرات باشد.

پومپیوس پاسخ داد که تیگران به پدر خود بیشتر میرسد تا به پدر زن خویش، امادر مورد مرز بین دو کشور من خواهم کوشید که از انصاف و عدالت برکنار نباشم سپس پومپیوس ارمنستان را به یکی از سرداران خود بنام «افرانئوس»^{۱۲۸} سپرده و به تعقیب مهرداد ششم که به ماوراء قفقاز میگریخت پرداخت، لشکر پومپیوس در این راه در دشت مغان گرفتار حمله ماران زهرآگین شد و از آنجا بازگشته در ارمنستان کوچک نشیمن گرفت. در اینجا پادشاه ماد و عیلام (خوزستان) نزد او آمدند و مورد نوازش

126— Artaxata

۱۲۷- گوتشمید ص ۱۲۹-۱۳۰

128— Afranius

او واقع شدند چون فرهاد سوم به گردینه^{۱۲۹} یا ایالت کردون (کردستان) تاخته صدماتی به رعایای تیگران رسانیده بود، پومپیوس، افرانیوس را مأمور جنگ با پادشاه اشکانی کرد و او فرهاد را شکست داد، تا ناحیه آرییلا (اربل) بدنبال اورفت،^{۱۳۰} و گودرین نصیبین را از پارتیان گرفته به تیگران داد. اما مهرداد ششم پونتی به ماوراء قفقاز گریخت و از کنار دریای آزوف وارد شبه جزیره کریمه شد، و چون از پیروزی بروم ناامید گشت و پسر ناخلف خود فراناک را همراه دشمنان دید، دست به خودکشی زد، و در شصت و نه سالگی در سال ۶۳ ق.م به زندگی با شرافت خود خاتمه داد.

میانگیری پمپیوس بین ایران و ارمنستان :

در سال ۶۴ ق.م که پمپیوس درسوریه بود، فرهادباز به ارمنستان لشکرکشی کرد سردار اودراین جنگ «ساری استر» برادر تیگران کهتر ومانند وی نیز داماد او بود، سپاه ایران در آغاز پیشرفتی نداشت ولی پس از چندی پیروز گشت، و تیگران پیر ناچار خود را باز به دامان پمپیوس انداخت از آن جهت که پمپیوس از جانب دولت روم اجازه جنگ با فرهاد را نداشت، و از طرفی میل داشت که اختلاف ایران و ارمنستان هم با کدخدای منششی دولت روم هر چه زودتر فیصل پذیرد، درخواست کرد که حل اختلاف طرفین به داوری او واگذار گردد و این پیشنهاد مورد قبول آنان واقع شد.

129— Gordyne

130— G. Rawlinson, Parthia, P. 138-140

سپس، پمپیوس سه شخصیت رومی را بعنوان داور گسیل داشت. این داوران رومی از بیطرفی خارج شده و بسود تیگران رای دادند ظاهراً این داوران رومی قرار گذاشتند که ناحیه آدیابن^{۱۳۱} (زاب علیا) در تصرف فرهاد بماند، و دو ناحیه کردون (کردستان) و نصیبین به تیگران واگذار شود.^{۱۳۲} بعلاوه فرهاد قسمت غربی بین النهرین را نیز از دست داد و آن ناحیه را پادشاه عرب «اوسرئن» که آریا رامنه مذکور (مازارس)^{۱۳۳} نام داشت و «ابگر»^{۱۳۴} دوم خوانده میشد و دوست پمپیوس و متحد روم بود افتاد. نیز عرب دیگری که بنام «الخودونیوس»^{۱۳۵} است مغرب فرات را تسخیر کرد، و اعتراض فرهاد به پومپیوس مفید واقع نشد و فرهاد قصد لشکرکشی به آن نواحی داشت که اجل مهلتش نداد.^{۱۳۶}

اشك دوازدهم - مهرداد سوم (۶۰-۵۵ ق.م)

مهرداد سوم، و ارد پس از کشتن پدرکشور اشکانی را بین خود تقسیم نموده، و دريك وقت هر دو به سلطنت نشستند. مهرداد سوم پدرکش پس از شاه شدن برای بازگرفتن کردون (کردستان) به ارمنستان لشکر کشید و کردون را پس گرفت اما در غیاب او بزرگان ایران بروی

131— Adiabene

۱۳۲- تاریخ سیاسی پارت ص ۵۶ Rawlinson, Parthia, P. 142

133— Mazares

134— Abgar

135— Alchaudonius

136— Tarn, Parthia, P. 604

شوریده برادرش ارد را به تخت نشانیدند مهرداد در ارمنستان از این خبر اطلاع یافت و بالشکری به ایران بازگشت. ارد بگریخت، مهرداد بقدری سفاکی کرد که مجلس مهستان یعنی بزرگان پارتی او را خلع کرده و مجدداً ارد را به تخت نشانیدند، مهرداد گریخته نزد «گابی نیوس» سردار روم در سوریه رفت (۵۵ ق. م) «گابی نیوس»^{۱۳۲} به مهرداد کمکی نکرد، مهرداد باز گریخته به قبایل عرب در حوالی بابل پناه برد و بکمک آنان بابل و سلوکیه را گرفت ولی سورنا سردار نامی ارد او را وادار به تسلیم کرده و به فرمان ارد بکشت. پادشاهی مهرداد از ۶۰ تا ۵۶ یا ۵۵ ق. م بود.

اشك سیزدهم - ارد (۵۵ - ۴۷ ق. م)

این پادشاه در سال ۵۵ پیش از میلاد مستقلاً بجای برادر بر تخت نشست.

عزیمت کراسوس به مشرق

در این زمان کراسوس که پس از پمپیوس خود را سومین شخصیت روم میدانست از طرف سنای روم به فرمانروایی سوریه و اداره امور مشرق مامور گشت، بدون آنکه به وی اجازه ورود به ایران و جنگ با دولت اشکانی داده باشند. اما چون او مرد طمعکار و پول دوستی بود برای اندوختن مال به این سفر عزیمت کرد. وی پیش از حرکت از روم، غالباً به دوستان و کسان خود میگفت من به تسخیر ایران و برانداختن اشکانیان اکتفا نخواهم کرد، بلکه کشورهای باختر و هند را هم تا حدود چین خواهم گشود.

کراسوس، روبراه نهاد و به بندر «بروندوزیوم»^{۱۳۸} که از بتادر ایتالیا در کنار دریای آدریاتیک بود رسید، چون در فصل زمستان کشتیرانی در آن دریا دشوار مینمود کراسوس نخواست منتظر سپری شدن فصل شود، فی الفور چند کشتی فراهم آورد و لشکریان خود را در آنها جای داد. از جهت نامساعد بودن هوا چند فروند از کشتی‌هایش غرق شدند تا به بندر «گالاتا»^{۱۳۹} در جزیره سیسیل رسیدند. کراسوس پس از مدتی در ۵۴ ق.م از راه دریا به سوریه آمد چون بفرات رسید پلی بر روی آن بسته لشکریان خود را بگذراند.

شهرهای بین‌النهرین یکی پس از دیگری بدون مقاومت تسلیم وی شدند تالومنس سیلاس^{۱۴۰} که شهر بین‌النهرین بود با سواران معدودی در نزدیکی شهر یونانی «ایخنه»^{۱۴۱} که در ساحل رود بلیخ قرار داشت به مقابل او شتافت، و شکست خورد عده زیادی از شهرهای یونانی: ایخنه، نی‌سی‌فوریوم^{۱۴۲}، و کرخا، که مردم آن از پارتی‌ها نفرت داشتند به کراسوس پیوستند.

در آن هنگام هنوز مهرداد دوم در سلوکیه بود و بابرادرش ارد اختلاف داشت کراسوس میتواندست تاراه نزدیکی را پیموده با او ملاقات کند و وی را تقویت کرده با ایجاد جنگ خانوادگی آنچه را میخواست بدست آورد ولی از فرط غرور از بکار بردن این گونه تدابیر غافل بود.

138— Baundusium

139— Galatia

140— Talymenus Silaces

141— Ichnae

142— Nicephorium

کراسوس در سوریه :

در این هنگام پسرش «پوبلیوس»^{۱۴۳} که در زیر دست سزار در «گالیا»^{۱۴۴} (فرانسه امروز) خدمت میکرد، و دلیریهایی در آنجا از خود نشان داده بود بایک هزار سوار گالیایی به نزد او آمد. بالشکریانی که «گایی نیوس» سردار رومی در سوریه داشت مجموع قشون کراسوس هفت لژیون بود و حتی شماره ایشان با سربازان پراکنده به هشت لژیون میرسد. سرداران او در این جنگ عبارت از اوکتاویوس،^{۱۴۵} وارگونتیوس^{۱۴۶} و پسرش پوپلیوس کراسوس بودند. این پسر که جوانی شجاع بود سابقاً در زیر دست سزار در کشور گالیا خدمت میکرد. در مقابل کراسوس، سورنا سردار جوان ایران ده هزار سوار تیر-انداز داشت که توسط هزار عرب جمازه سوار پشتیبانی میشد.^{۱۴۷}

سفیران ارد در پیش کراسوس :

در آنگاه که کراسوس میخواست لشکر خود را برای حمله به ایران از قشلاق فراخواند، سفیرانی از طرف ارد شاهنشاه ایران به پیش وی آمدند. سفیران پیام شاهنشاه اشکانی را در چند جمله کوتاه چنین بیان داشتند که :

اگر این سپاه را مردم روم فرستاده‌اند من اینک به جنگ آماده هستم و تاجان دارم در برابر آنان ایستادگی

143— Publius

144— Gallia

145— Octavius

146— Vargunteius

147— Tran, Parthia, P. 606

خواهم کرد ولی این لشکرکشی را کراسوس به دلخواه خود کرده ، که گویا برآستی هم همینطور باشد ، من میتوانم چشم از جنگ پوشیده برپیری و فرتوتی او ببخشایم و سپاهییانی را که بعنوان پادگان در شهرهای ما گذارده است و در حقیقت زندانیان ما هستند ، آزاد کرده به روم روانه سازم . کراسوس از فرط غرور چنین گفت که : « پاسخ این پیام را در شهر سلوکیه خواهم داد » .

مهرتر فرستادگان که « واگیس »^{۱۴۸} نام داشت ، خندیده کف دست راست خود را نشان داد و گفت : « اگر در کف دست من مویی بروید تو سلوکیا را هم خواهی دید » . سپس سفیران بازگشتند و آنچه را دیده و شنیده بودند به ارد بازگفتند .

اتحاد ارمنستان و روم :

در این هنگام پادشاه ارمنستان « آرتاوازدا » که به یونانی « آرتابازس »^{۱۴۹} آمده ، باشش هزار سوار به رومیان پیوست ، و با کراسوس برضد دولت اشکانی متحد شد و وعده داد که به هزینه خود ده هزار سوار زره پوش و سی هزار پیاده به یاری او آورد . کراسوس از غروری که داشت اعتنایی نمی کرد سپس آرتاوازدا به کراسوس گفت : بهتر است که لشکر روم از راه ارمنستان آهنگ ایران نماید ، زیرا او به آسانی میتواند به لشکر روم آذوقه برساند و نیز در سرزمین کوهستانی ارمنستان که برای پارتیان ناسازگار است رومیان بهتر میتوانند به نبرد بپردازند . کراسوس تشکر

148— Vagises

149— Artabazes

سردی از او کرده گفت از بین النهرین خواهد گذشت زیرا پادگانهای رومی در آنجا چشم براه او هستند .

کراسوس در بهار سال ۵۳ ق.م با چهار هزار سوار و همانقدر سپاهیان سبک اسلحه و هفت پیاده که مجموعاً معادل چهل و دو و الی چهل و سه هزار تن بودند از پلنی که نزدیک شهر «زوگما» روبروی شهر آقامه برفرات زده بودند ، گذشت .

دراثر سهوی که «آپ پیان»^{۱۵۰} اسکندرانی مرتکب شده مجموع سپاهیان کراسوس را صد هزار تن دانسته و نیز رقمی را که فلوریس ذکر میکند یعنی یازده فوج صحت ندارد. او تعداد افواج را همانطور که در زمان قیصرها معمول بوده شش هزار تن میداند ، و بهمین اندازه هم، عقبه برای هرفوجی که ذکر میکند یاد کرده است. وقتی مارقم هشت هزار سرباز مقیم شهرهای بین النهرین را هم علاوه کنیم همین عدد حاصل میشود .^{۱۵۱}

آریامنس و کراسوس :

پلوتارک او را شیخی عرب بنام «آریامنس»^{۱۵۲} نوشته و در منابع دیگر بنام «آبکاروس»،^{۱۵۳} و در ارمنی «اوگت ایر»^{۱۵۴} پادشاه «اورهونه»^{۱۵۵} یا «اسروهن»^{۱۵۶} آمده است.

150— Appien

۱۵۱- گوتشمید ص ۱۳۵-۱۳۶

152— Ariamnes

153— Abgarus

154— Avagayr

155— Orrhoene

156— Osrohene

این مرد بیگانه که بسیار چرب زبان بود به نزد کراسوس آمد و سخت از پومپیوس ستایش کرد و گفت : من به سبب ارادت به پومپیوس و تنفر از اشکانیان آمده‌ام که به شما خدمت کنم و راهنمای لشکر شوم . آریامنس پس از آنکه با سخنان پرفریب خود کراسوس را مطمئن ساخت وی را از رود فرات دور کرده به دشتهای وسیع کشانید.^{۱۵۷}

لشکر ایرانی ارد :

ارد شاهنشاه ایران چون خبر حمله کراسوس را به ایران شنید ، قوای خود را به دو ستون تقسیم کرد ، ستون اصلی راکه شامل سواره نظام سبك اسلحه و سنگین اسلحه بود به فرماندهی سورنا سپهسالار ایران که او را در جنگ با برادریاری کرده بود ، برای دفاع بین النهرین به جلوی کراسوس فرستاد. فرماندهی ستون فرعی را خود به عهده گرفت و بسوی ارمنستان حرکت کرد ، به این منظور که ضمن گوشمالی «آرتاواکس» (آرتاواکس) پادشاه ارمنستان به پارتیان حمله آورد ولی کراسوس نقشه او را رد کرد ، زیرا ظاهراً از طول راه میترسید و به پشتیبانی پادگانهای خویش در بین النهرین امیدوار بود .^{۱۵۸}

شخصیت سورنا :

پلوتارک شخصیت سورنا را چنین توصیف میکند ، سورنا مردی عادی نبود ، بلکه در توانگری و بزرگی خاندان و شهرت پس از پادشاه دومین مرد و در دلیری و قدرت نخستین مرد ایران بشمار میرفت . در زیبایی چهره

۱۵۷- پلوتارک : کتاب کراسوس

۱۵۸- اشکانیان ص ۸۵، جنگهای هفتصد ساله ایران و روم

و بلندی قامت بی مانند بود ، با آنکه پنهان سفر میکرد باز هزار اشتر بار و بنه او را می کشید ، دو یست گردونه پر از زنان خوب چهره برگزیده حرم او را تشکیل میداد. هزار سوار غرق آهن و پولاد و بیش از آن عدد سپاهیان سبک اسلحه از یساولان او بودند و حفاظت جان او را بعهده داشتند املاک و دهات فراوان داشت بطوریکه بیش از ده هزار سوار میتوانست از املاک خود تجهیز کند.

خاندان او از روزگار قدیم این امتیاز را داشتند که در هنگام تاجگذاری، تاج بر سر شاه جدید گذارند و کمر بند شاهی او را بربندند، و نیز این سورا بود که چون ایرانیان شهر بزرگ سلوکیا را محاصره کردند، پیش از همه از دیوار بالا رفته، بادیست خود قلعه بانان سلوکی را عقب نشاند و شهر را بگرفت او در هنگام حمله کراسوس به ایران بیش از سی سال نداشت .

کراسوس در بیابانهای بی آب و علف :

گفتیم که آریامنس، کراسوس را به بیابانی بی آب و علف کشانید، و او را از فرات دور ساخت ، سردارانی که همراه او بودند عبارت بودند از « لونگینوس کاسیوس »^{۱۵۹} و پسرش « پوبلیوس »^{۱۶۰} کراسوس، و « وارگونیتوس »^{۱۶۱} و « اکتاویوس »^{۱۶۲} اما پادشاهان آن طرف که وی انتظار مسامتت و همراهی آنان را داشت، عبارت بودند از

159— Longinus Cassius

160— Publius

161— Vargutius

162— Octavius

«آبگاروس»^{۱۶۳} پادشاه اسروهن ، آرخاندونیوس^{۱۶۴} یکی از امیران عرب، و «ارتاواسدس»^{۱۶۵} پادشاه ارمنستان و پسر تیگران جوان.^{۱۶۶} کم‌کم ریگزاری پدید آمد که نه درختی داشت و نه آبی و نه کرانه آن پیدا بود ، و پای که می‌گذارند فرومیرفت ، رومیان از بی‌آبی و خستگی به سختی افتاده در دلشان شك راه یافت که آن مرد عرب ، که دعوی راهنمایی آنان رامی‌نماید، به ایشان خیانت میکند و مامور هلاک ایشان است .

این شك بزودی به یقین پیوست زیرا ، ارتاواسدس پادشاه ارمنستان ، کس فرستاد و گفت اردبالشکری جرار به آن کشور تاخته و من نمیتوانم برای شما کمکی بفرستم بنابراین بهتر است که به ارمنستان بشتابید تا به یاری هم با پارتیان به نبرد پردازیم اگر نمیخواهید این اندرزمرا بشنوید لااقل از عبور از دشتهایی که برای سواره نظام پارتی متناسب است احتراز کنید و همواره به کوهستانها نزدیک شوید. کراسوس که در آن حال خشمگین بود پاسخی به «آرتاواسدس» ننوشت، فقط به پیک او گفت ، من حالا وقت ندارم که در فکر ارمنستان باشم ولی بزودی به ارمنستان خواهم آمد تا از ارتاواسدس انتقام خیانت او را بکشم .

163— Abgarus

164— Alchandonius

165— Artavasdes

آغاز جنگ :

سپاه کراسوس پیش‌میرفت تا به رودخانه بالیسوس،^{۱۶۷} یا (بلیک)^{۱۶۸} رسید، اگرچه رود کوچکی بود، ولی برای سپاهیان گرم‌زده کراسوس خود نعمتی بشمار میرفت بسیاری از سرکردگان پیشنهاد کردند که شب را در کنار آن رود بپارامند و در ضمن از وضع آرایش سپاه دشمن آگاهی حاصل کنند، ولی کراسوس را پسرش و سواران گالیایی که همراه آن پسر بودند چنان به شتاب واداشته بودند، که او اجازه ماندن نداده فرمان داد که هر کس مایل به خوردن چیز می‌باشد همچنان در حال صف بخورد، کراسوس (در نیمروز نهم ژوئن ۵۳ ق.م) باطلیعه لشکر سورنا مصادف شد.

بقول اسمیت : کراسوس لشکر خود را به ۴۸ گردان تقسیم کرد و آن‌ها را در یک مربع وسیع جای داد، دسته‌های کوچکی از سواره نظام بین هر گردان مستقر ساخت. جناح چپ لشکر او بر ساحل رودخانه قرار داشت، و جناح راست آن توسط قوای گالیائی پسرش پوبلیوس که متشکل از ۳۰۰ سوار و پانصد سرباز سبک اسلحه بود حمایت میشد، هشت گردان دیگر از آن مربع خارج نگه‌داشت تا موقع لزوم آماده کار باشند،^{۱۶۹} اما سورنا جبهه ستون‌های خود را با سواره نظام سبک اسلحه پوشانید و سواره نظام سنگین اسلحه را که قسمت عمده قشون او را تشکیل می‌دادند طوری در پس پرده این حفاظ مستور ساخت که قوای او

167— Balisus

168— Belik

169— Tarn Parthia, P. 611

دراولین برخورد ، برخلاف انتظار رومیان بنظر زیاد و مهیب جلوه نکرد . بقول پلوتارک : برای اینکه اسلحه و تجهیزات درخشان سواران پارتی ازدور جلب توجه رومیان رانکند ، سورنا دستور داده بود روی اسلحه خود را با پوست و پارچه بپوشانند . درآغاز نبرد سواره نظام سبك اسلحه ایران با نواختن طبلی که بجلوی زین آویخته بودند ، و فریادهای سهمگین ، شروع به مانور و تیراندازی کردند و لوله دلخراشی همچون آواز جانوران درنده پدید آمد . در میان نعره‌هایی چون غرش رعد شنیده میشد .

ناگهان ، پارتیان پرده‌ها را از روی سلاحهای درخشان خود برداشته ، افزارهای پولادین خود را آشکار ساختند برق اسلحه در زیر آفتاب درخشان صحرا چشمان رومیان را خیره میکرد چون سپاهیان پارتی نزدیکتر شدند ، رومیان هیاکل و چهره‌های وحشتناکی دیدند که موهای خود را بمانند سکاها بر روی و پیشانی ، افشانده بودند محل جنگ در نزدیکی شهر «ایخنه»^{۱۷۰} در نزدیکی رود بلیسوس (بلیخ) به مسافت سی میل از شهر کرهه^{۱۷۱} واقع شده بود که نام آن در تورات و کتب اسلامی «حران» آمده است . درآغاز پارتیان خواستند بانیزه به رومیان حمله کرده صف‌های مقدم دشمن را بشکافند ، ولی چون آرایش پر عمق رومیان با این حمله شکافته نشد ، سواره نظام پارتی باشیوه جنگی مخصوص بخود ، که جنگ و گریز یا نوعی مانور بود شروع به عقب نشینی کردند و چنان بزودی گروهان مربع

170— Ichnae

171— Carrhae

رومی را از هر طرف احاطه کردند که آنان فرصت آگاهی از آهنگ پارتیان را نیافتند کراسوس فرمان داد که سپاهیان سبک اسلحه حمله برند ولی بعلت باریدن مداوم تیر برایشان از پیش روی، بازمانده بازگشته، متوسل به حمایت پیاده نظام خود شدند، پیاده نظام چون خود را سپر بلا دید در برابر باران تیرهای پارتی خود را درمانده یافت پارتیان دور شده همچنان تیر می انداختند، رومیان چنان بهم چسبیده بودند که ممکن نبود از تیرباران ایشان تیری به کسی اصابت نکند. تیرهای خود را چنان به قوت پرتاب میکردند که به عمق بسیار به گوشت می نشست رومیان امیدوار بودند که بزودی تیرهای پارتیان تمام شده با ایشان به جنگ تن به تن پردازند. ولی این خیال باطل بود زیرا در پس لشکر پارتی شترانی ایستاده بودند که بارشان تیر بود کراسوس دانست که بیش از آن نبایستی منتظر شد و هدف تیرهای دشمن قرار گرفت فوراً به پسرش پوبلیوس^{۱۷۲} پیغام داد که پیش از آنکه محاصره شوند بکوشد به دشمن حمله نماید. آن جوان با هزار و سیصد سوار که از کشور گالیا از نزد سزار یا خود آورده بود و نیز با پانصد سوار و هشت دسته پیاده نظام بدشمن حمله آورد، سواران پارتی برای اینکه پوبلیوس را از حمایت پدرش دور سازند تظاهر به شکست کرده روی به گریز نهادند.

گشسته شدن پوبلیوس :

پوبلیوس کار دشمن را تمام شده پنداشته بادو تن از

سرکردگان خود «سن زور پیوس»^{۱۷۳} و «مگاباخوس»^{۱۷۴}

172— Publius

173— Senesor Pious

174— Megabachus

به تعقیب دشمن پرداخت ، پارتیان یکباره بازگشته و به وضع مهیبی روی دشمن نهادند و گردوغبار زیادی برانگیختند بطوریکه فضای میدان جنگ تیره و تار شد، تیر فراوان بررومیان باریدن گرفت، سواران سنگین اسلحه پارتی هم رسیده ، رومیان را درمیان گرفتند باوجود رشادت حیرت آور سواران گالیایی که با پوبلیوس بودند، و پیاده شده شکم اسبان پارتی را می دریدند و سواران آنان را سرنگون می ساختند ، باز سپاه رومی عقب نشست و کراسوس جوان نیز مجروح گردید .

پوبلیوس چون زخم فراوان برداشته بود و از درد، رنج میبرد پهلویش را بسوی میرآخورش برگردانیده به وی فرمان داد که با فرو کردن شمشیر به پهلوی او، وی را از درد و رنج راحت سازد، وی نیز همچنان کرد، آن جوان دلیر به مردی جان سپرد، پارتیان همگان را جز پانصد تن از دم شمشیر گذرانیده یا به زخم تیر و نیزه هلاک کردند، سپس سر کراسوس جوان را بریده بر سر نیزه نمودند .

سورنا برای ضعیف ساختن روحیه دشمن تدبیری بکار برده و دستور داد سر بر سر نیزه کرده پوبلیوس را در برابر سپاه روم آورده، فریاد برآوردند که جوان رشیدی که صاحب این سر بود کیست؟ خود وی پیش از مرگ می گفت پسر کراسوس است، ما باور نمی کنیم زیرا از مثل کراسوس شخص بی غیرت و بی حمیتی، چنین پسر دلیری بوجود نمیاید، رومیان بجای اینکه در مقابل این سخنان به غیرت آیند و حمله برند، پاك روحیه خود را باختند و ترس بوجود ایشان مستولی شد، آنان دسته دسته سلاح خود را انداخته میگریختند .

سواران پارتی حمله را از سر گرفتند و تیراز کمانهای ایشان چون باران بر پیکر رومیان باریدن گرفت رومیان خود را به یکدیگر نزدیکتر ساخته در فضایی تنگ در پناه سپرهای بزرگ خود در یک جا جمع شدند چند سرباز رومی برای اینکه از وحشت خلاصی یابند، خود را بی محابا به میان انبوه پارتیان افکندند، ولی نه از برای اینکه با آنان بجنگند بلکه برای اینکه به تیرهای پارتی ها از پای در آمده زودتر بمیرند، زیرا نیزه های سطر و بلند پارتی ها چنان نیرومند و شکافنده بود که غالباً دو تن را به یکدیگر میدوخت، این نبرد سهمناک تا شب هنگام بطول انجامید .

عقب نشینی رومیان :

رومیان چنان غمزده و آشفته حال بودند که در آن شب نه بفکر به خاک سپردن کشتگان خود افتادند و نه به خیال بستن زخمهای مجروحان هر کس در اندیشه فردا بود، با آنکه میخواستند با شنیدن سخنان سردار خود کراسوس که مسبب همه بدبختیهای ایشان بود تسلی یابند، او در گوشه تاریکی خزیده و سرش را زیر کلاهش پنهان کرده دراز کشیده بود . او کتاویوس^{۱۷۵} معاون او و کاسیوس او را از جای بلند کرد، تামشورتی درباره آینده آن سپاه بکنند ولی سخن ایشان در وی اثر نکرد و او مانند بخت خویش خفته بود، ناچار روسای دسته ها را گرد آورد و باشتاب تصمیم گرفتند که بی آنکه شیپوری بدمند از تاریکی شب استفاده کرده از آنجا کوچ کنند. بمحض آنکه مجروحان فهمیدند کسی بفکر آنان نیست و ایشان را در همانجا

می‌گذارند، بی‌اختیار به‌زاری و شیون پرداختند ناچار ایستاده و مشغول برنشانیدن آنان برستوران شدند و در نتیجه فرصت گرانمایی را از دست دادند ولی سیصد تن از سپاه به‌سرکردگی «اگتاتیوس»^{۱۷۶} جدا شده و باشتاب خود را به شهر حران رسانیدند، به‌زبان رومی دژبانان را آواز داده گفتند: به «کوپونیوس»^{۱۷۷} کوتوال قلعه بگوئید که کراسوس نبرد سختی با پارتی‌ها کرده است پس از آن بدون آنکه چیزی دیگر گوید بشتاب راه «زئوگما»^{۱۷۸} را پیش گرفت و خود و سوارانش را از مه‌لکه نجات داد، کوپونیوس از آن پیام به‌شک افتاد همینقدر توانست حدس بزند که واقعه بدی برای کراسوس اتفاق افتاده است، از اینجهت قوای خود را آماده کرده به استقبال کراسوس شتافت و او را بالشکرش به‌درون شهر آورد.

جنگ حران :

آنگاه اندر ماخوس راهنمایی رومیان را بعهده گرفت و می‌کوشید که آنان را دور نبرد و از چشم پارتی‌ها دور نسازد و ایشان را از این سوبه آن سو میگردانید تا آنان را به‌مردابی افکند گروهی از رومیان به‌وی بدگمان شدند و نخواستند که از او پیروی کنند از این جهت کاسیوس راه حران را پیش گرفت. اعرابی گفت کجا می‌روید امشب قمر در عقرب است، صبر کنید تا ماه از عقرب بدر آید. کاسیوس گفت من از قوس (کمان) بیشتر از عقرب می‌ترسم

176— Egnatius

177— Coponius

178— Zaeugma

مقصود وی از قوس ، کمان پارتیان بود سپس با پانصد سوار به شتاب خود را به آسور رسانید دسته‌ای پنج هزار نفری به ریاست اکتاویوس که راهنمایان خوبی داشتند ، خود را به کوه «سین ناکا»^{۱۷۹} رسانیدند ، سپس به شاهراهی رسیدند که بیش از ۱۲ استاد (نیم فرسنگ) بین او و اکتاویوس فاصله نبود .

پارتیان که مراقب رومیان بودند به ایشان رسیدند کراسوس خود را به تپه‌ای رسانید که صعود بر آن آسان بود ولی پناهگاه خوبی نمیتوانست باشد اکتاویوس که از دور مواظب سردار بود ، بیاری کراسوس آمد و با پارتیان به نبرد برخاسته آنان را از آن تپه راند ، و بفرمود که پیرامون کراسوس را گرفته با سپرهای خود دیواری گرد او بکشند و ببانگ بلند میگفت تا يك تن از رومیان زنده است ، هرگز تیری به تن سردار ما نخواهد رسید .

در این هنگام سورنا دید که پارتیان چندان میلی به جنگ ندارند ، و در آنسو اگر رومیان جنگ را تاشب ادامه دهند خواهند توانست خود را به کوهستان کشیده و از دست او بیرون روند از اینرو دست به حيله زده چند تن از اسیران رومی را آزاد ساخت ، اینان که از بعضی از پارتیان شنیده بودند که پادشاه اشکانی مایل نیست بیش از این بارومیان بستیزومیل دارد هرچه زودتر بین ایران و روم صلحی برقرار گردد مطلب را با سرداران رومی و کراسوس در میان گذاردند پارتیان دست از جنگ کشیده و سورنا با سرداران خود سوار شده با رویی گشاده به تپه‌ای که کراسوس بر آن پناه گرفته بود نزدیک شد ، سپس

زه کمان خود را باز کرده ، دست راست خود را بسوی کراسوس دراز کرده او را دغوت کرد برای مذاکره صلح نزد وی بنیاید .

آنگاه گفت که زدو خوردی که در این چند روزه بین سپاه روم و ایران روی داده به اجازه شاهنشاه نبود و تنه‌ها جنبه آزمایش داشته است ، اکنون ایرانیان و رومیان باید دشمنی را کنار گذاشته به صلح و آرامش گرایند کراسوس که خود مردی مجرب و سرداری جنگ‌دیده بود به این پیشنهاد — صلح بی‌موقع ظنین شد سپاهیان را گفت کمی شکیبایی داشته باشید و زحمت بخود داده خود را سرکوه‌ها که سواران دشمن را قدرت گذشتن بر آنجا نیست دراز بکشید ، شب هنگام می‌توانید از دست دشمن جان بدر برید و به آسایش و ایمنی برسید .

سپاهیان که از جنگ و گریزهای متوالی و راه پیمایی — های دشوار فرسوده شده بودند ، با تهدید سپرهای خود ، خود را به یکدیگر کوبیده فریاد برآوردند که کراسوس برای عقد صلح با سورنا به گفتگو بپردازد .

قرار ملاقات کراسوس و سورنا :

کراسوس از بیم طغیان سپاه خود به این مذاکره تن در داده چنین گفت: « شما ای اکتاویوس و پترونیوس^{۱۸۰} بدانید که من به اجبار به این راه میروم ، اگر جان از این معرکه بدر برید به همه کس بگوئید که باعث تابودی من بیش از فشار دشمن نافرمانی سپاهیان خودم بود. »

سپس با او کتاویوس و پترنیوس از تپه بزرآمد ولیکتورهای Lictor خود را که میخواستند پیشاپیش او حرکت کنند برگردانید. نخستین کسانی که به پیشواز کراسوس آمدند دویونانی دورگه بودند که هر دو از اسب پیاده شده به وی کرنش و احترام کردند و بزرگان یونانی گفتند، : خوبست کسی را پیش از خود بفرستید تا ببینند سورنا و همراهان او بسوی شما می آیند یا خود اسلحه دارند یا خیر کراسوس پاسخ داد: من اگر اندک دل بستگی به زندگی خود داشتم خویشتن را بدست شما نمی سپردم، سپس دو نفر را که برادران روسکیوس^{۸۱} نام داشتند فرستاد تا بپرسند که در پیرامون چه موضوعی باید گفتگو کرد و این دیدار چقدر طول خواهد کشید. سورنا بر فور فرمان داد آن دو برادر را بازداشت کرده و خود با سرکردگانش بر اسب نشسته به پیش کراسوس آمد. همینکه به نزد او رسید گفت، این خوب نیست که سردار روم پیاده باشد و ما بر اسب نشسته باشیم، کراسوس گفت عیبی ندارد، هر کدام بر سم کشور خود رفتار کرده ایم، کراسوس میخواست کسی را بفرستد تا برای او اسب بیاورند، سورنا گفت لزومی ندارد سپس اسبی بالغام زرین پیش کشیده گفت پادشاه ایران این اسب را به شما پیشکش میکنند چون کراسوس بر نشست، سورنا گفت حال ما برابر شدیم، کراسوس چون این مهربانی را از سورنا دید فی الجمله اطمینانی حاصل نمود، اما پس از سوار شدن، سورنا گفت که مقصود ما از این ملاقات آن است که قرار مصالحه

ای بین دولت جمهوری روم و ارد شاهنشاه ایران بدهیم، متأسفانه شما رومیان در وقت استیصال عهد می‌بندید و همینکه خطر بر طرف شد قول خود را فراموش کرده عهدتان را می‌شکنید. بهتر است چند روزی مه‌مان ما باشید تا با هم به شهر و قلعه‌های بین‌النهرین که اکنون در تصرف رومیان است برویم و بهر جا که برسیم شما خودتان آن قلعه را بمن مسترد دارید بعد دست کراسوس را فشرده و فشردن دست در آن زمان علامت صلح و آشتی بود، کراسوس از گفته‌های سورنا سپاسگزاری کرد.

کشته شدن کراسوس :

در آن زمان یکی از رسوم و تشریفات پادشاهان ایران آن بود که هرگاه شخص محترمی را می‌پذیرفتند بر یکی از اسبان خاصه پادشاه می‌نشانند و آن سوار نمی‌بایست آن اسب را باشلاق و یا چوبی که در دست دارد بزند زیرا این کار نسبت به پادشاه و اسب او نوعی بی‌حرمتی بشمار میرفت، از اینجهت بجای اینکه خود وی اسب را براند دوتن از مهتران اصطبل خاصه ماموریت یافتند که در دو طرف اسب قرار گرفته آنرا برانند و اگر لازم شود شلاقی بر پشت و پهلوی آن بزنند، این تشریفات و احترام را نیز در حق کراسوس منظور داشتند ولی اوکتاویوس و پترونیوس دوسرکرده رومی که همراه کراسوس بودند پنداشتند که مقصود پارتیان از این تشریفات توهین و بی‌احترامی به کراسوس است. از اینرو بدون تحقیق در حقیقت امر، اوکتاویوس بیدرنگ شمشیر برکشیده یکی از مهتران را بکشت یکی از سرداران اشکانی از مشاهده این بی‌نزاکتی به قصاص مهتر اوکتاویوس را مقتول

ساخت در نتیجه بین همراهان کراسوس و سورنا نزاع در گرفت کراسوس از اسب پیاده شد که میانجیگری کند و مانع خونریزی شود .

سواران اشکانی و رومی که بهم افتاده بودند او را زیر پای ستوران خویش پایمال کردند. یکی از پارتیان که «پوماکسارت»^{۱۸۲} نام داشت او را با مهتر مقتول قرابتی بود ، فرصت یافته ، کراسوس نیمه‌جان را زیر دست و پای اسبان بدرآورده ، سرش را برید ، و برنیزه کرد ، بعد از آن سرو دست راست او را به ارمنستان به نزد ارد فرستاده^{۱۸۳}

در این جنگ از لشکریان رومی بیست هزار نفر کشته ، ده هزار تن به اسارت درآمدند .

سر کراسوس در پای ارد :

پلوتارک باز مینویسد :

سورنا سرودست کراسوس را به ارمنستان بنزد ارد فرستاد ، حامل این ارمغان کم نظیر وقتی به ارمنستان رسید که ارد با ارتاواسدس^{۱۸۴} پادشاه ارمنستان صلح کرده خواهر او را برای پسر خود یا کورس بزنی گرفته ، جشن عروسی بزرگی بمناسبت آن ازدواج ترتیب داده بودند . در این جشن باشکوه برای سرگرمی شاه و میهمانان ، خنیاگران مشغول خواندن سرودها و تصنیف‌ها و اجرا کردن نمایشنامه‌هایی بزبان یونانی بودند ، زیرا ارد نسبت

182— Pomaxarthes

۱۸۳— گلچینی از پلوتارخ ، ج ۲ ص ۲۰۲-۲۳۰

183— Rawbinson Parthia, P. 176—136

184— Artavasdes

به زبان و ادبیات یونانی بیگانه نبود ، و آرتا واسدس در این زبان نمایشنامه‌ها و مقالاتی درباره تاریخ نوشته بود. در آن اثناء که حضار گرم تماشای تأثر بودند . سیلاس^{۱۸۵} از طرف سورنا حامل سرکراسوس وارد شده آن سر را به پای ارد شاهنشاه ایران انداخت ، مردم متوجه شده به هلهله و شادی پرداختند . از مجموع لشکریان کراسوس کسانی که سلامت جان بدر بردند و توانستند از راه ارمنستان به سوریه برسند بنا بقول آپیان بزحمت به ده هزار تن میرسید. قریب بیست هزار تن در میدان جنگ کشته شدند و ده هزار تن دیگر به اسارت پارتی‌ها درآمدند که در آنتیوخیا (انطاکیه) پایتخت ناحیه مرگیان^{۱۸۶} (مرو) سکنی داده شدند .

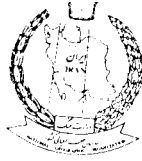
اثرات جنگ کرخا (حران) :

این جنگ برای دولت جوان اشکانی اهمیت جهانی داشت و نام او را در عالم بلند کرد زیرا رومیان تا آن زمان در همه جنگها فاتح بودند و همه ممالك آن روزگار را مرعوب خود ساخته بودند ، برای نخستین بار در مشرق زمین شکستی فاحش خوردند و کنسول و سردار خود کراسوس را که از هنگامیکه به مشرق آمد و سمت پرو کنسول سوریه را نیز پیدا کرده بود از دست دادند و با آنکه خیال تسخیر همه مشرق و رسیدن به هندوستان را در مغز خود می‌پرورانیدند ، دیگر در طول تاریخ خود نتوانستند از حدود سرحدات فرات پای فراتر گذارند .

نتایج این جنگ را میتوانیم در چند جمله ذیل خلاصه کنیم :

185— Sillaces

186— Margiana



۱- اراضی بین النهرین تا حدود فرات از دست رومیان بیرون رفت و به دولت اشکانی تعلق گرفت و مرز ثابتی بین ایران و روم گردید .

۲- ارمنستان تا مدتی از تحت نفوذ روم بیرون آمد و دست نشانده ایران شد .

۳- دولت روم در این واقعه بیست هزار کشته و ده هزار اسیر داد .

۴- اسلحه و مهمات بخصوص پرچم‌های رومی بدست ایران افتاد، و از این حیث لطمه بزرگی به حیثیت رومیان وارد گردید .

۵- از آن پس در پیش جهانیان، ایران حریفی قوی پنجه در برابر روم شمرده شد و دنیای قدیم به دو قلمرو شرق و غرب یعنی ایران و روم تقسیم گشت.^{۱۸۷}

اگرارد از نتایج این جنگ بهره برداری کرده بود و سورناراکه یگانه عامل موفقیت ایران در این نبرد عظیم بود نمی‌گشت ، تمام ممالك دست نشانده روم در آسیا مانند سوریه و فلسطین و کشورهای آسیای صغیر از دست آن کشور خارج میشد و مجد و عظمت زمان هخامنشیان تجدید میگردد .

لشکرکشی ایران به سوریه و فلسطین :

در سال ۵۲ ق.م پارتی‌ها از بهره‌مندی خود مغرور شده باقوای اندکی به سوریه حمله بردند ولی کاسیوس که باقیمانده سپاه رومی را به آن سوی فرات برده بود بآسانی این حمله را دفع کرد . سپس ارد پسر خرد سال خود

«پاکور»^{۱۸۸} راتحت سرپرستی سرداری مجرب بنام «اوساکس»^{۱۸۹} با لشکری برای تسخیر سوریه فرستاد، این سپاه در ششمین ماه رومی که سکس تیلس^{۱۹۰} میخواندند و با اوت فرنگی مطابقت داشت در سال ۵۱ ق. م به آن سفر جنگی رهسپار شدند، و پیروزیهایی در آن صفحات بدست آوردند رومیان در این زمان قوای زیادی در سوریه نداشتند زیرا پومپیوس و سزار میخواستند افواج رومی را برای جلوگیری از انقلابات داخلی در نزدیک خود نگاهدارند، از طرف دیگر بقول دیوکاسیوس (کتاب ۴۱ بند ۲۸) اقوام آسیایی که در تحت تسلط رومیان بسر میبردند پارتیان را منجی خود پنداشتند و به آنان می پیوستند، این امر سوء رفتار رومیان را نسبت به مردم دست نشانده خود میسرساند.

مأموریت سیسرو در آسیا :

سپس سردار تازه ای که همان خطیب و سیاستمدار روم قدیم: مارکوس تولیوس سیسرو^{۱۹۱} (۱۰۶-۴۳ ق.م) بود به کنسولی روم در ناحیه کیلیکیه، که آدانای کنونی در آسیای صغیر باشد، برگزیده شد و بادوازده هزار پیاده و یک هزار دو بیست تن سواره به آسیای صغیر آمد. از دستورهایی که باوداده شده بود یکی آن بود که با مردم کاپادوکیه به احتیاط و دوستی رفتار نماید، زیرا پادشاه ایرانی آنجا «آریوبرزن»^{۱۹۲} تاحدی مورد شك و سوءظن رومیان بود. در آن زمان مردم

188— Pacurus

189— Osaces

190— Sextilis

191— Marcus Tullius Circero

192— Ario Barzanes

سوریه که ازستم رومیان به فغان آمده بودند به هواخواهی پارتیان قیام کردند. امیر عرب قبیله جام که بلیوکوس نام داشت در شهر «امه سا»^{۱۹۳} (حمص) نیز به طرفداری ایرانیان برخاست. سیسرو نقطه ای نزدیک «سیبیترا»^{۱۹۴} (ارگل کنونی) در دامنه جبال توروس اردوگاه خود ساخت و با کمال اصرار از سنای روم درخواست کرد که او را به نیرو و مردان جنگی یاری نماید.

در آن زمان اکثر لژیونهای رومی در ایبریا (اسپانیا) و گالیا (فرانسه) گرد آمده بودند، سزار و پومپیوس در آن نواحی مشغول جنگ بودند از این جهت روم استطاعت اعزام لشکر به این سوی جهان را نداشت.

اردوی سیسرو در موضع سیبیترا مدت پنج روز مقیم بود در این موقع به او خبر رسید که پارتیان از ناحیه گماگنه گذشته به ایالت کوییر هستیکار رسیده اند.^{۱۹۵}

پارتیها همه جا در دشتهای هموار چنانکه عادت جنگی ایشان بود برتری داشتند اما عدم مهارت آنان در فن جلوگیری و نبردهای محاصره ای باعث شد که آنان خود را در دره تنک «ارن تس»^{۱۹۶} محدود ساخته و کاسیوس از موقع بدایشان استفاده کند، لشکر پارتی را به کمین گاهی کشانیده و آن را شکست دهد در این جنگ اساکس سردار ایرانی مربی پاکورس در نزدیکی آئیتوگونیا^{۱۹۷} (در سپتامبر

193— Emesa

194— Cybistra

195— Cyrrhastica

196— Orontes

197— Aitiogonia

۵۱ ق.م) زخم برداشته و چند روز بعد بر اثر آن بمرد.

اختلاف در روم :

در این زمان در بین سران کشور روم اختلاف افتاد و در آنجا جنگ‌های داخلی روی داد پمپیوس پس از شکستی که در فارس سال ۱۹۸^{۱۹۸} (شهری در شمالی یونانی) از سزار خورد (۴۸ ق.م) مذاکراتی درباره کمک نظامی با ارد بعمل آورد و حتی در صدد برآمد به پادشاه اشکانی پناهنده شود، اشکانیان در باطن با پمپیوس همراه بودند و از سزار دل خوشی نداشتند زیرا می‌دانستند اگر سزار غالب آید به خونخواهی پسر کراسوس که از تربیت یافتگان او بود به ایران لشکر خواهد کشید ، شاهنشاه اشکانی در پاسخ پمپیوس پیغام داد که حاضر است با او بر ضد سزار متحد شود، بشرط اینکه او قول دهد که سوریه را به ایران واگذار نماید پمپیوس این پیشنهاد را رد کرد زیرا سنای روم با آن مخالفت نمود . ۱۹۹

لشکرکشی دوباره پاکور به سوریه :

اوضاع آشفته روم باعث شد که پاکور مجدداً بالشکری به سوریه اعزام شود. این لشکرکشی در زمستان سال ۴۹ ق.م روی داد چون پمپیوس و سپس سزار کشته شدند . هرج و مرج غریبی در روم روی داد و هرسرداری در آنجا سربه‌طغیان برداشت . اما ارد در گرفتن تصمیم شتابی نداشت. در این هنگام خبر رسید در فیلیپ ۲۰۰ که در مقدونیه نزدیک تراکیه قرار داشت ، بین اوکتاویوس

198— Pharsale

۱۹۹— گوتمسید ص ۱۴۲، در رالتیجان ص ۱۴۷

200— Philippes

و آنتونیوس از یکطرف، کاسیوس و بروتوس از طرف دیگر جنگی روی داده و به شکست دوتن اخیر انجام یافته است، (۴۲ ق.م) از شنیدن این خبر کونتیوس لایینوس، Quintus la bienus که از طرف کاسیوس و بروتوس به سفارت نزد ارد آمده بود و خود از سرداران بزرگ روم بشمار میرفت، رحل اقامت افکنده و ناچار شد در دربار شاهنشاه ایران بعنوان پناهنده بماند، و از اودرخواست کمک برضد دشمنانش نماید. بر اثر القاءات این مرد در سال ۴۰ پیش از میلاد ارد قبول کرد که بکمک جمهوری خواهان روم که سزار را کشته و خود را «آزادکنندگان»^{۲۰۱} میخواندند بشتابد از اینجهت لایینوس را به همراه پسر خود پاکور بالشکری بسیار برای تسخیر سوریه روانه داشت، از قوای اشغالی رومی که از سربازان پیشین بروتوس و کاسیوس تشکیل میشد، و آنتونیوس آنان را در لشکر خود به خدمت گرفته بود، آن عده که در «آپامپا» ماموریت داشت بیش از همه به لشکر لایینوس پیوست.

دسیدیوس ساکسا^{۲۰۲} که به نیابت از آنتونیوس سوریه را اداره میکرد، در نزدیک آپامپا^{۲۰۳} شکست سختی خورد و از فرط بیمی که از سربازان خود داشت شبانه از اردوی خود بگریخت. پس از آن «آپامپا» و کمی بعد از آن «آنتوخیا» پایتخت سوریه و دیگر ولایات بدست پارتیان افتاد، سپس «ساکسا» به کیلیکیه آمد و در آنجا کشته شد.

201— Liberatores

202— Decidius Saxa

203— Apamea

پس از آن «پاکور» جاده بزرگی را که در کنار دریا بود در نوردید و کلیه شهرهای فینیقیه بجز «صور»^{۲۰۴} به‌وی اظه‌ار اطاعت کردند و چون پاکور نیروی دریایی نداشت از گرفتن آن شهر چشم پوشیده .

لشکرکشی ونتی دیوس به آسیا :

پاکور توانست بامهربانی و دادگستری دلمهای مردم سوریه را به‌خود جلب کند ، در این میان «لابی‌نوس» ، کیلیکیه و آسیا را تاحدود لیدیه و ایونی مطیع خود ساخت نفوذ قدرت اشکانیان در سوریه که در آغاز بوسیله بازرگانی برقرار شده بود اینک به نیروی نظامی در همه جا گسترده گردیده و آنقدر پیش رفت که «مالخوس»^{۲۰۵} پادشاه عرب دولت نبطی سلعا ، فرمانبردار ایران گشت .

در سال ۳۹ ق.م باردیگر زمام امور کشور روم بدست آنتونیوس افتاد، در زمستان آن سال نایب او «ونتی دیوس باسوس»^{۲۰۶} بنحوی غیرمنتظره وارد آسیا شد «لابینوس» که در این وقت سپاهیان جدیدی را استخدامی از دهقانان در خدمت داشت از لشکریان پارتی دور بود ، ناچار شد سرزمینهایی را که گرفته بود تخلیه کند و تاکوهای توروس^{۲۰۷} در انتظار کمک سواران پارتی عقب نشینند . بعد از چندی سواران پارتی رسیدند و چون سرمست فتوحات پیشین خود بودند بدون اینکه قبلاً به لابینوس پیوندند ، بی‌محابا بردامنه کوهها و ارتفاعاتی که رومیان در آن جای داشتند ، حمله بردند ،

204— Tyrus

205— Malchus

206— Ventidius Bassus

207— Taurus

افواج روم از مواضع محکم خود سرازیر شده و پارتی‌ها را شکست سختی دادند، بقیه ایشان بسوی کیلیکیه عقب نشستند، ولی در صدد برنمی‌آمده یا نتوانستند که به لایبِنوس بپیوندند. لایبِنوس نیز مستاصل شده روی بگریز نهاد و در کیلیکیه پنهان شد و سرانجام به چنگ حاکم مصری قبرس افتاد و به فرمان سردار روم سراز تنش جدا کردند.

سرانجام پاکور :

در اوایل سال ۳۸ ق.م شاهزاده پاکور سپاه خود را دیگر باره گرد آورد و با بیست هزار مرد به سوریه حمله آورد در این زمان افواج رومی برای گذراندن فصل زمستان در ماوراء جبال توروس در کاپودوکیه اطراق کرده بودند.

هنوز ایرانیان طرفداران زیادی در شامات داشتند پادشاهان محلی آن نواحی چون آنتیوخوس^{۲۰۸} پادشاه «کوماگنه»،^{۲۰۹} و «لیسانیا»^{۲۱۰} امیر «ای توره آ»،^{۲۱۱} مالخوس^{۲۱۲} شیخ اعراب نبطی، «خاوه ناوس»،^{۲۱۳} و آنتیکون پادشاه اسرائیل هواخواه ایشان بودند اوضاع برای رومیان خالی از اشکال نبود زیرا بر اثر بدرفتاری رومیان در نواحی متصرفه خود همه جا اهالی طرفدار پارتیان شده بودند «ون تیدیوس» سردار رومی ناچار به حمله متوسل

208— Antiochus

209— Commagne

210— Lisantias

211— Iturea

212— Malchus

213— Chavenaeus

شده «فارئوس»^{۲۱۴} فرمانروای ولایت «سیرهستیکا»^{۲۱۵} را که رابطه اتحادی محرمانه‌ای با پارتها داشت با خود همراه کرد و او را وادار نمود که به شاهزاده اشکانی پاکور بنویسد که رومیان یقین دارند که او از طریق «زوگما»^{۲۱۶} به آنان حمله خواهد کرد، یعنی شاهراه معروفی که نزدیکترین راه است اختیار خواهد کرد، از این جهت در این راه منتظر دفاع هستند. پاکور و ایرانیان فریب خوردند و این باعث شد که آنان بجای آنکه از گذرگاه فرات عبور کنند از بیراهه از جهت جریان آب از فرات بگذرند و البته چون عمل پل سازی دشوار بود متجاوز از چهل روز وقت آنان تلف شد تا بر روی آن شط بزرگ پلی عریض بنا نمایند و سپاه خود را از روی آن بگذرانند و نیتیدیوس از این فرصت استفاده کرده لشکریان خود را آماده ساخت و سه روز پیش از آنکه سپاه پارت فرا رسد وی آماده کارزار گشت، و چون در هنگام عبور از فرات مقاومتی ندیدند تصور کردند که رومیان آماده نیستند و بی‌محابا بر لشکر خصم حمله آوردند. ولی «ونتیدیوس» که خود را از هر جهت مجهز کرده بود در نزدیکی شهر «گین داروس»^{۲۱۷} (تل خندریس فعلی) در مغرب رود آفرین،^{۲۱۸} در سالروز شکست کراسوس، در نهم ژوئن

214— Pharnaeus

215— Cyrrhastica

216— Zeugma

217— Gindarus

218— Afrin

سال ۳۸ ق.م جنگ سختی بین رومیان و ایرانیان در گرفت، فلاخن داران رومی که در بالای تپه قرار داشتند صدمات بسیاری به افراد لشکر ایران وارد کردند، پارتیان در شیب تپه موقعیت بدی داشته و پیوسته رومیان از فراز تپه به آنان حمله آوردند. در این گیرودار شاهزاده پاکور که بسیار خوب میجنگید بر حسب اتفاق کشته شد، و بر اثر کشته شدن او نظم سپاه ایران بهم خورد و روحیه لشکریان متزلزل گشته روی بگریز نهادند در این حال پارتیان به دو بهره شده گروهی بسوی پلی که با قایقها برفرات زده بودند رفته تا به ساحل دیگر بگذرند، ولی این عده را رومیان از میان بردند، گروه دیگر بسوی کشور کماگنه، و به آنتیوخوس پادشاه آن ایالت که پدر زن ارد بود پناه بردند، و او حاضر نشد آنان را به رومیان بسپارد پس از این واقعه رومیان سر از تن بیجان شاهزاده دلیر پاکور جدا کرده و در شهرهای آماده به شورش سوریه گردانیدند تا بدین وسیله آنان را مرعوب ساخته و ناچار به اطاعت سازند تلفات سپاه پارتی را در این نبرد بیست هزار تن نوشته اند.

سرانجام ارد :

داغ فرزند دلبندی چون شاهزاده پاکور برای ارد که در آنگاه پیرمردی سالخورده بود، ضربتی سخت و جانفرسا بشمار میرفت. در مرگ او آنقدر غصه خورد که به بیماری استسقا مبتلا گردید، پس از چندی ناچار شد با موافقت مجلس مهستان برای خود جانشینی تعیین نماید پسر مهتر خود فرهاد را به ولیعهدی برگزید و زمام اداره

کشور را باو تفویض کرد و خود عملاً از کارها کناره گرفت و ناظر مملکت داری پسر بود.

اشک چهاردهم - فرهاد چهارم (۲۳۷-۲ ق.م)

فرهاد چهارم چون به پادشاهی رسید، پس از کشتن پدرش ارد، برای تثبیت مقام خویش برادران خود را به قتل رسانید. وی حتی پسر ارشد خود را که میترسید در پادشاهی رقیب او شود نیز بکشت.

گریختن مونه‌زس به روم:

فرهاد پس از کشتن برادران و خویشان خود به آزدن و کشتار سرداران خود پرداخت و به قدری در این امر سفاکی به خرج داد که بزرگانیکه میتوانستند به اطراف و اکناف کشور از ظلم و ستم او بگریختند.

مونه‌زس^{۲۱۹} یکی از این بزرگان بود که در ثروت و نفوذ کلمه در میان اشراف اشتهار داشت بعضی وی را از خاندان سورن دانسته‌اند، وی از بیم جان خود گریخته و به آنتونیوس سردار روم پناه جست. آنتونیوس چون قصد حمله به ایران را داشت، مقدم مونه‌زس را گرامی شمرد و به او وعده داد که اگر بر فرهاد چیره گردد وی را به پادشاهی ایران رساند. برای آنکه او را از خود خشنود کرده باشد سه شهر لاریسا^{۲۲۰} و هی‌یرا پولیس^{۲۲۱} و آره‌توز^{۲۲۲} را در تیول او گذشت تا از آن عایدات مخارج گزاف خود را تامین کند.

219— Monaeses

220— Larissa

221— Hierapolis

222— Arethuse

تدارك آنتونیوس برای حمله به ایران :

آنتونیوس که از وعده راهنمایی مونه‌زس در حمله به ایران خرسند شده بود خویشتن را برای لشکرکشی دامنه‌داری به کشور پارت آماده ساخت در آغاز سال ۳۷ و اوائل ۳۵ ق.م سردار روم پوبلیوس کراسوس^{۲۲۳} از طرف آنتونیوس مامور شد که ارمنستان را مجبور به اتحاد با روم نماید پس از آن به سوی شمال راندبلاد ایبری^{۲۲۴} (کرجستان) و آلبانی^{۲۲۵} (داغستان را در هم شکست و بدین ترتیب از عقب لشکر خود مطمئن گردید. ماد آتروپاتن (آذربایجان) که در سال ۶۷ پیش از میلاد میتراداث (مهرداد) داماد تیگران پادشاه ارمنستان در آنجا بدون اتکا به پدر زنش بالاستقلال حکومت میکرد در سال ۶۵ ق.م توسط داریوش نامی به اطاعت پمپیوس آمد و سپس با ارمنستان یکجاست تحت نفوذ پارتیها قرار گرفت چون آرتاوازدس فرمانروای ارمنستان بر اثر شکست پاکوروس توسط کانی دیوس^{۲۲۶} باز تحت حمایت رومیان قرار گرفته بود، آنتونیوس بر آن شد که نخست به ماد آتروپاتن حمله برده و سپس به قلب کشور پارت بتازد زیرا او اطمینان داشت که ایرانیان در روزها خود مواضع خود را مستحکم کردند و امکان پیروزی در آن ناحیه کم‌تر است. چون فرهاد شاهنشاه اشکانی از پناه بردن مونه‌زس به آنتونیوس آگاه شد ناچار گشت که به استمالت او پرداخته و بامهربانی او

223— Publius Crassus

224— Ibery

225— Albany

226— Canidius

را راضی به بازگشتن به ایران کند. آنتونیوس از مراجعت مونه‌زس به ایران خوشحال شد و میخواست بامذاکره صلح، پادشاه پارت را بفریبد و درنهایت به تجهیز و تدارك سپاه مشغول باشد. چون مونه‌زس عزیمت به ایران کرد آنتونیوس رسولی چند نفر نیز همراه او ساخت و نامه‌ای نوشته به توسط مونه‌زس برای فرهاد فرستاد در این نامه از شاهنشاه ایران خواسته بود، که پرچمهایی را که ایرانیان پس از کشته شدن کراسوس در ۵۳ ق.م از رومیان به غنیمت گرفته بودند دیگر باره به کشور روم پس دهند و نیز اسیران رومی را که هنوز در اسارت ایران به سر میبردند مسترد دارند،^{۲۲۷} ولی فرهاد حاضر به پذیرفتن درخواست آنتونیوس نشد و طولی نکشید که جنگ دوم بین ایران و روم آغاز گشت (۳۶ ق.م) مقصود آنتونیوس از اقدام بدین جنک یکی آن بود که باشکست دادن پارتیها رعب آنان را از دل پادگانهای رومی در ممالك دست نشانده روم در آن طرف رود فرات بزداید. دیگر آنکه میخواست با این فتح بزرگ نام آور شود و بر اثر اشتها بر رقیب خود قیصر اوکتاویوس تفوق حاصل نماید. اکنون ما شرح این جنک را از زبان مورخ بزرگ قدیم یونانی پلوتارک در اینجا میآوریم:

لشکرکشی آنتونیوس به ایران به روایت پلوتارک

بر سر اشکانیان بیایم: فرهاد^{۲۲۸} پس از آنکه پدر خود ارد (هورودیس) را بکشت و رشته فرمانروایی را بدست گرفت بسیاری از اشکانیان از نزد او گریختند که یکی از

۲۲۷- ر.ک: گوتشمید ص ۱۴۹ تاریخ پارت ص ۱۰۲.

آنان نمونه‌زس^{۲۲۹} بود این مردیکی از بزرگان بشمار میرفت و توانایی بسیار داشت و چون از ایران بگریخت نزد آنتونیوس پناهنده گردید آنتونیوس او را همپایه نمیسستوکلِس^{۲۳۰} گرفته و از اینجا خود را در شکوه و بزرگی مانند پادشاهان پیشین ایران شمرد و سه شهر را به ارمغان به او وا گذاشت: لاریسا^{۲۳۱} آرثیوسا^{۲۳۲} و هیراپولیس^{۲۳۳} که در زمان قدیم بامبوکه^{۲۳۴} نامیده میشد.

ولی چون پس از مدتی فرهاد به او زینهار داده و به ایران باز خواند آنتونیوس به خرسندی به او اجازه بازگشت داد و مقصود او از این کار آن بود که فرهاد فریب خورده چنان بی‌انگارد که صلح و آشتی در میان دو دولت همچنان پایدار خواهد ماند تنها خواهشی که از او کرد این بود که درفش‌های رومی را که در شکست کراسوس از رومیان گرفته شده باز پس فرستاده همه کسانی را که دستگیر شده و هنوز زنده هستند اجازه بازگشت دهد، و چون این کارها را کرد معشوقه خود کلئوپترا را به مصر فرستاده خویشتن با سپاه آهنگک عربستان و ارمنستان نموده چون سپاهیان همه به هم پیوستند و نیز پادشاهان زیر دست که خود دسته‌ای بودند و بزرگترین ایشان آرتاوازد^{۲۳۵} پادشاه

229— Monaeses

230— Themistocles

231— Larissa

232— Arethusia

233— Hierapolis

234— Bamyce

235— Artavasdes

ارمنستان شش هزار سوار هفت هزار پیاده همراه آورده بود همگی به آنجا رسیدند، آنتونیوس شمارش و آزمایشی از همه سپاهیان خود کرد که شصت هزار پیاده و ده هزار سواره از رومیان و سی هزار پیاده و سواره از دیگران بودند ولی چنین ساز و برگ بی اندازه و سپاه انبوه که هندویان را در آنسوی باختر^{۲۳۶} نیز به ترس و لرز انداخته بود همگی در راه عشق کلئوپترا بیموده هدر گردید زیرا آنتونیوس برای آنکه زمستان را با آن زن به سر دهد در کار خود شتاب زده بود و از این جهت جنک را نابهنگام آغاز کرده و به هر کاری که دست میزد آن را درست انجام نمیداد و پایان آنرا نمی سنجید و چون مردیکه افسون دمیده یا چیزی به او خورانیده باشند هوش و عقل خود را از دست داده همیشه حیرت زده بود، و توگویی چشم به پشت سر داشته به بازگشتن بیشتر می کوشید تا به فیروزی و دست یافتن به دشمن، نخستین خطای او بود که سپاهیان که دست کم هزار میل راه پیموده و سخت فرسوده شده بودند به جای آنکه در ارمنستان که رسیده بودند نگاه دارد تا زمستان را به آسایش پردازند و در بهار زود که هنوز اشکانیان از زمستان گانها بیرون نیامده اند به مادیشتابند، از شتابی که داشت ارمنستان را در دست چپ گذاشته و هیچ گونه پاسبانی در آنجا ننشانده یکسر روانه آذربایجان گردید دومین خطای او اینکه از شتابزدگی منجیق ها را که برای محاصره شهرها از لازم ترین ابزار است و همیشه

در سیصد گردونه (عرابه در پشت سر لشکر کشیده میشد از جمله منجنیق^{۲۳۷} بزرگی بود که هشتادپا بلندی آن بود، همه آنها در پشت سر گذاشته همراه نیاورد اینها ابزارهایی بودند که اگر یکی گم میشد می شکست درست کردن آنها یا ساختن یکی دیگر محال بود، زیرا در آسیای علیا چوبهایی به آن بلندی یا استواری پیدا نمیشد که بتوان به مصرف چنین کاری برد. با این حال از شتابزدگی آنها را همراه نیاورد و استاتیانیوس^{۲۳۸} فرمانده گردونه ها را بادهای از سپاه به نگهداری آنها برگماشت و چون به آذربایجان رسید فراهاتا^{۲۳۹} را که شهر بزرگی از آن سرزمین بود و زن و فرزندان پادشاه ماد در آنجا بودند محاصره کرده و خود در اینجا بود که به خطای خود پی برده دانست که همراه نیاوردن آن ابزارها باچه دشواری روبرو خواهد بود. تنها راهی که برای جبران آن اندیشید این بود که دستور داد پشته ای را در برابر باروی شهر از خاک پدید آورند این کار گذشته از آنکه رنج بسیار داشت باعث ازدست رفتن فرصت بود در این میان فراهات (فرهاد) بالشکر انبوهی به آنجا رسید چون دانست که گردونه ها بامنجنیق ها در پشت سر گذارده شده يك دسته از سوارگان چالاک را بر سر آنها فرستاد که ناگهان به آنجا رسیدند و استاتیانیوس را که ایستادگی می نمود باده هزارتن از کسان او بکشتند و منجنیق ها را درهم شکستند گروهی نیز دستگیر افتادند

237— Mangeligh

238— Statianus

239— Phraata

که یکی از آنان پادشاه پولیمون^{۲۴۰} بود. چنین پیش‌آمدی در آغاز کار جنگ، رومیان و همدستان ایشان راچندان دلشکسته گردانید و بخت رومیان را برگشته دانستند که آرتاوازد پادشاه ارمنستان باهمه سپاهی که داشت از لشکرگاه کنارکشید با آنکه او پیش از همه خواستار جنگ بود از آنسوی اشکانیان بردلیری افزوده برسر رومیان در گردشمر راندند و از هرسوی بر آنان تنگ گرفتند.

آنتونیوس چنین می‌پنداشت که بیکاری سپاهیان ترس و نومیدی آنان را بیشتر خواهد گردانید این بود که همه سوارگان را با خود برداشته با ده لژیون و سه دسته از پیادگان سنگین اسلحه از پاسبانان خود بیرون تاخت که هم جستجوی آذوقه نمایند و هم دشمن را نزدیک کشیده به جنگ برخیزند. چون یک روز راه از لشکرگاه دور شد اشکانیان در آن پیرامونها انبوه و همگی آماده می‌ایستادند که چون رومیان براه افتند بر آنان حمله نمایند. آنتونیوس فرمان داد که علامت جنگ را در لشکرگاه برپا نمایند. و آن سوی هم دستور داد که علامت جنگ را در لشکرگاه برپا نمایند و از آنسو هم دستور داد چادرها را بکنند و تا دشمن چنان پندارد که به جنگ نایستاده به آهنگ سرزمین خود روانه میشوند. بدین سان سپاه را راه انداخت و چون به جلو دشمن رسیدند اشکانیان شکل هلالی (نیم‌دایره‌ای) پدید آورده و ایستاده بودند. آنتونیوس چنین دستور داد که چون لژیون‌ها به پشت سر سوارگان برسند که بتوانند پشتیبانی آنان باشند سوارگان نایستاده حمله کنند

اشکانیان آرام ایستاده تماشا میکردند و چون رومیان از جلو آنان میگذشتند از سامان و آراستگی آنان که هر صفی پشت صفی را گرفته و همه سپاهیان به يك فاصله از هم دور بودند و همگی آنان نیزه ها بدست خاموش و آرام راه می پیمودند از این آراستگی سخت در شگفت شدند و چون علامت جنگ داده شد و سوارگان به يك بار به سوی دشمن برگشتند و خروشهایی در آوردند اشکانیان پافشاری میکردند و با آنکه رومیان بسیار نزدیک شدند که مجال تیراندازی نبود از جای در نمی رفتند ولی چون رومیان بیشتر نزدیک شدند از خروشهای دلشکاف آنان و از چکاچاک سلاحها اسبهای ایشان بلکه خود سپاهیان هم ترسیدند و دیگر ایستادگی نتوانستند آنتونیوس در دنبال کردن ایشان پافشاری بی اندازه کرد و امیدوار بود که با این پیروزی جنگ به پایان خواهد رسید و دیگر اشکانیان به جلو نخواهند آمد و این بود که پیادگان چهارمیل و نیم و سوارگان سه برابر آن مسافت از دنبال گریختگان رفتند چیزی که هست با همه آن دنبال کردن ها بیش از سی تن اسیر نیاوردند و از آغاز تا انجام بیش از هشتاد تن از اشکانیان کشته نشد این بود که رومیان دلشکسته تر گردیده می گفتند چرا اگر ما پیروز می شویم نتیجه به این کمی و بی ارجی است ولی چون شکست می یابیم زیانش به آن فزونی و سختی است که در داستان در هم شکستن گردونه ها روی داد؟.

فردا بنه را برداشته بسوی لشکرگاه در برابر فراها تا روانه گردیدند در راه دسته های پراکنده ای از دشمن

می‌دیدند و چون جلو تر رفتند دسته‌های انبوه‌تری را دیدند و سپس به لشگر بزرگ و آراسته‌ای رسیدند که آماده جنگ ایستاده بودند و از هر سوی به اینان حمله آوردند و به دشواری بود که اینان توانستند خود را به لشگر گاه برسانند در آنجا آنتونیوس خبر گرفت که یکدسته از سپاهیان در برابر دشمن که از شهر بیرون تاخته بودند ایستادگی نکرده از ترس جان‌گریخته‌اند و بدینسان پشت‌ها را رها کرده‌اند، سزای آنان را به آیین ده‌تن یکی داد و آن این بود که سپاه راده ده‌بخش از هر دهه یکی را با قرعه بیرون آورده می‌کشتند سپس به دیگران آن سزا را داد که بجای گندم جیره روزانه راجو دریافت دارند. این هنگام جنگ و کشاکش هر چه سخت‌تر گردیده بود و هر دوسوی سخت می‌کوشیدند، ولی زمان هر چه دراز تر میشد زیان آنتونیوس فزون‌تر می‌گردید زیرا گرسنگی لشگر را بیم میداد و این زمان بیرون رفتن را برای آذوقه‌کشی جز زخمی شدن یا کشته گردیدن نتیجه دیگری نداشت از آن سوی فراوات (فرهاد) چون میدید که رومیان در گرد شهر پافشاری مینمایند بیم می‌کرد که چون آفتاب از نقطه اعتدال پاییزی گذشته است ناگهان سرما برسد و آن زمان سپاهیان هر کدام بزمستانگاه خود رفته او را در بیابان تنها بگذارند برای جلوگیری از چنان پیش‌آمدی نیرنگی بدینسان اندیشید که دستور داد هر کسی بایکی از رومیان آشنائی دارد چون برای آذوقه‌کشی بیرون می‌آمد سختگیری نکرده راه برای بردن آذوقه باز کند و آنگاه دلیری رومیان را ستایش کرده چنین بگوید: «بی‌جهت نیست

که پادشاه ما سپاهیان رومی را بهترین سپاهیان جهان می‌شناسد». چون این کار پرداخته شد و میانه سپاهیان اشکانی با رومیان مهربانی پدید آمد اشکانیان سوار شده و به رومیان نزدیک رفته و با آنان به گفتگو پرداخته از آنتونیوس بدگوئی می‌نمودند و چنین می‌گفتند :
 فراها (فرهاد) آشتی را پیش از همه خواستار است و برجان این همه سپاهیان دلیر دریغ می‌گوید. ولی آنتونیوس عناد ورزیده و هرگز گامی بسوی آشتی و صلح برنمیدارد و چنان ایستادگی خواهد کرد که فردا و دشمن جانستان زمستان و گرسنگی با هم برسند که دیگر چاره‌ای باز نباشد و از دست ما اشکانیان هم کاری برای رهایی شما بر نمی‌آید. این گفتگوها هم کم‌کم به گوش آنتونیوس رسیده‌اند کمی امیدوار گردید، و از کسانی که این خبر را از اشکانیان می‌آوردند پرسشها میکرد که آیا این سخنان راست است؟ و چون آنان راست بودن آنها را تاکید کردند امیدواری‌های نوین در دل او پیدا گردید و این بود چند تن از دوستان خود را نزد پادشاه اشکانی فرستاده باردیگر خواهش پس‌فرستادن درفشها و اسیران را نمود و این برای آن بود که گفته نشود از پیروزی نومید است و به تنگنا افتاده و می‌خواهد تهی‌دست باز گردد. پادشاه اشکانی پاسخ داد: درباره درفشها و اسیران رنج بیموده نباید کشید اما درباره بازگشت اگر او خواستار است میتواند آسوده و ایمن بازگردد رومیان روزی چند را برای بستن بنه به سر برده سپس آهنگ

بازگشت نمودند و با آنکه آنتونیوس در خطابه خوانی برای انبوه مردم و رام ساختن سپاهیان به سخنوری یگانه روزگار خود بود این زمان از شرمندگی و دلشکستگی درخود یارای چنین کاری ندیده دومتیوس آینوباربوس^{۲۴۱} را برای این کار برگماشت برخی سپاهیان می‌پنداشتند مگر آنتونیوس ارجی به آنان نمی‌گذارد ولی بیشتر ایشان چگونگی را دریافته و دلشان به حال وی سوخته بیش از دیگر هنگامها به سردار خود احترام می‌نمودند و فرمانبرداری آشکار می‌ساختند خود آنتونیوس میخواست از راهی که آمده بودند و دشت هموار بی‌درختی بود باز گردند، ولی يك تن آماردی^{۲۴۲} نزد او آمده و این مرد به آیین وعادت مادها آشنا ولی هوادار رومیان و در سرچنگک منجنیق‌ها جانسپاری از خود نموده بود. این هنگام نیز دلسوزی به رومیان کرده به آنتونیوس چنین میگفت که از راه کوهستان که در سمت راست او بسیار نزدیک بود روانه شده سپاهیان سنگین اسلحه خود را در دشت هموار به اسارت سوارگان چابک و تیراندازان ماهراشکانی نیاندازد. نیز میگفت فراهات با نوید و فریب شما را از گرد شهر حرکت داده تا در بازگشت فرصت بدست آورده به آسانی گزند بر شما برساند ولی من شما را به يك راه نزدیک و فراوان آذوقه‌ای راه می‌نمایم که زودتر از چنگال آنان رهایی یابید. آنتونیوس در اینجا به اندیشه فرو رفت و

241— Domitus Aenobarbus

242— Amardis

این بر او سنگین می‌آمد که به پیمان اشکانیان اعتماد ننماید. و به هر حال این پیشنهاد را پسندید که لشکر خود را از راهی که کوتاه‌تر و آذوقه‌اش فراوان‌تر است راه ببرد ولی از مردآمردی ضمانت خواست تا بتواند بر وی اعتماد کند. آمردی گفت: مرا بند کنید تا هنگامیکه شما را آسوده به جای ایمنی برسانم او را بند نمودند و دو روز در بند راه مینمود روز سوم که آنتونیوس دیگر پروایی از دشمن نداشت و گستاخ و بیبک راه می‌پیمود، سپاهیان سامان و صف خود را به هم زده آزادانه راه می‌پیمودند. راهنما ناگهان رودی را درکنار راه دید که دیوار آنرا شکسته و آب را به راه سرداده بود و خود پیدا بود که این کار به عمد کرده بودند از اینجا راهنما به ترس افتاده است که دشمن نزدیک است و آن کار را برای همین کرده‌اند که پیشرفت رومیان را دیرتر گردانند چگونگی را به آنتونیوس خبر داده یادآوری کرد باید آماده و هوشیار باشید. آنتونیوس بیدرنگ به کار پرداخته فلاخن اندازان و کمانداران را به فاصله‌هایی که بایستی داشته باشند گذارد و سپاه را به سامان آورد هنوز سرگرم این کار بود که ناگهان دشمن از هر سوی پدیدار گردید و همه بر آن می‌کوشیدند که رومیان را گرد فروگیرند و آنان را از هم پیراکنند سوارگان سبک اسلحه بردشمن تاختند از آنسوی هم تیرباران آغاز گردید فلاخن اندازان و کمان داران رومی سخت کوشیده با تیرو سنگ گزند بسیار بردشمن میرسانیدند و این بود که اشکانیان دیگر

نایستاده به دور رفتند لیکن پس از اندکی دوباره پدید آمده به رومیان تاختند و دسته سوارگان گالیایی به جلو شتافته مردانه جنگ نمودند و بار دیگر آنان را دور راندند چون شیوه جنگ و هجوم اشکانیان دانسته شد آنتونیوس دیگر نخواست که کمانداران و فلاخن اندازان در دنباله لشکر باشند بلکه بردست راست و دست چپ نیز از آنان بر گماشت بدینسان آراسته و آماده را می پیمود به دستور او سوارگان بایستی جلو دشمن را بگیرند ولی نبایستی از دنبال آنان رفته از لشکر دور بیفتند در چهار روز دیگر چندان هجومی از دشمن نشد و از انبوهی آنان هم کاسته شده بود زیرا زمستان که فرارسیده بیشتر اسبان روانه زمستانگاهها شده بودند اما در روز پنجم فلاویوس گالوس^{۲۴۳} که یکی از سرکردگان و خود جوان غیرتمندی بود و دسته بزرگی را زیر فرمان داشت نزد آنتونیوس آمده از او خواستار گردید که دسته ای از پیادگان دنباله لشکر و دسته ای از سوارگان جلو لشکرا برگزیده به او بسپارند که به دستیاری آنان کار باارزشی را انجام دهد. چون آنتونیوس خواهش او را پذیرفت با آن سپاه بردشمن تاخته و چون آنان را دور راند دوباره بازپس نگشته (بدانسان که دیگری میکردند) بلکه در میدان ایستاده همچنان به جنگ و نبرد پرداخت و دلیریها از خود مینمود. سرکردگان که در دنباله لشکر بودند چون از دور او را می دیدند که همچنان پیش رفته از جمع لشکر بسیار دور می افتد کسی نزد وی فرستاده یادآور

گردند که بازگردد ولی او توجهی به این یادآوری نکرد گفته‌اند که تیتوس^{۲۴۴} دفتردار به درفش‌ها چسبیده آنان را برگردانید، و به گالوس بد گفت و نکوهش کرد که به خیره آنهمه دلاوران را به کشتن میدهد گالوس او را دشنام داده به سپاهیان فرمان ایستادگی داد. تیتوس برآشفته و سپاهیان را برداشته بازگشت ولی گالوس به دشمن هجوم برد و چون دسته‌های پیاده که یکی از ایشان کاندیوس^{۲۴۵} دوست خاص آنتونیوس بود سم‌و بزرگی کردند بدینسان که به‌جای حمله دسته‌جمعی دسته کوچکی از سپاه را فرستادند و چون آنان شکست یافته بازگشتند دسته کوچک دیگری را فرستادند، و همچنین که نزدیک بود سامان همه لشکر به‌هم بخورد که خود آنتونیوس در پیشروی لشکر چگونگی را دریافته با لژیون سوم به یاری شتافت و از میان گریختگان گذشته با دشمن رو‌برو گردید و جلو آنان را بازداشت. در این گیرودار سه‌هزار تن کشته شده و پنج هزار تن زخمی به لشکرگاه آورده شد و یکی از زخمیان همان گالوس بود که چهار تیر به‌تنش رسیده بود و با همان زخم‌ها درگذشت. آنتونیوس از چادری به‌چادر دیگری رفته حال زخمیان را می‌پرسید و از حال زار آنان متأثر گردیده اشک میریخت ولی سپاهیان با چهره‌های باز دست او را گرفته خرسندی می‌نمودند و از او خواستار میشد که به‌چادر خود بازگردد و او را سردار و امپراتور خود نامیده می‌گفتند: اگر شما

244— Titus

245— Candius

تندرست باشید ما آسوده و تندرست هستیم يك كلمه ميتوان گفت كه تاريخ هرگز چنين سرداری را به سرچنان لشكري نشان نداده است. زبان و سادگی رفتار و گفتار و دهش و پاکی دل را یکجا داشت به هر حال این چیرگی آخر که دشمن را رویداد آنان را چندان دلیر ساخت که به جای سستی و بی پروایی که تاکنون می نمودند این زمان سخت کوشیده تا می توانستند برومیان نزدیک میشدند و سراسر شب را در پیرامون چادرها و بنه های رومیان بسر میبردند. چون روز شد دسته های انبوه دیگری نیز رسیدند که شماره همگی آنان چنانکه گفته اند به چهل هزار سواره میرسید پادشاه اشکانی قراولان خود را نیز فرستاده بود و از اینجای پیدای بود که او به فیروزی خود اطمینان داشت زیرا خود پادشاه هرگز در جنگی حاضر نمیشود. آنتونیوس میخواست برای سپاهیان نطق بکند و برای آنکه اثر آن بیشتر باشد جامه سوگواری در تن خود کرد ولی دوستان او نپسندیدند و این بود که با جامه ارغوانی سرداری بیرون آمد و نطقی کرده و از سپاهیان آنانی را که ایستادگی نموده بودند ستایش کرده و آنهایی را که گریخته بودند نکوهش نمود که آن دسته پاسخ سپاسگزاری دادند و این دسته پوزش خواسته گفتند به هر سزایی که سزاوار بدانند ما آماده ایم اگرچه کشتن ده تن سزای هر نفر باشد تنها این خواهش را از شما داریم که این خطای ما را فراموش کرده دل خود را رنجیده مدارید آنتونیوس این را شنیده دستهای خود را به آسمان برداشته ازخدایان خواستار گردید که اگر در برابر آنهمه نوازشهایی که از اودریغ

نداشته‌اند اکنون شکنجه‌هایی بروا می‌شماردند همه آنها را برخود اوتنها روا داشته سپاه او را همیشه فیروز گردانید. روز دیگر رومیان آماده‌تر و آراسته‌تر راه می‌پیمودند و اشکانیان که گستاخ شده چنین می‌پنداشتند که بیشتر برای تاراج آمده‌اند تا برای جنگ، برخلاف امید خود امروز ایستادگی بیشتر دیدند چون رومیان تیر می‌باریدند ناگزیر شدند خود را دور بکشند لیکن درپائین آمدن از پشته‌ای که برسر راه بود باز دو دسته‌ای به هم رسیدند و چون رومیان آهسته گام برمی‌داشتند اشکانیان تیر برروی آنان می‌باریدند. پیادگان سنگین اسلحه روی بدشمن نهاده دسته‌های سبك ازار را در میان گرفته صف پیشین ایشان سپرها را جلو گرفتند و صف دوم سپرهای خود را برسرهای آنان بازداشتند و صف سوم سپرهای خود را برسر اینان بازداشتند، و همچنان تا آخر صف‌ها که بدینسان روی صف‌ها را بیوشانیدند بدانسان که سقف خانه‌ای را بیوشانند هرچه میرسید برسپرها می‌خورد بی‌آنکه آسیبی به کسی برساند. اشکانیان که از بالا نگاه میکردند چون رومیان را دیدند که زانو بزمین نهاده‌اند پنداشتند مگر اینان فرسوده گردیده و درمانده‌اند این بود که کمانها را دور انداخته و نیزه‌ها را بدست گرفته به هجوم پرداختند رومیان این‌دیده باخروش و غریواز جا جهیدند و با آنان جنگ تن به تن کرده گروهی را دور راندند. پس از این هردو آن نمایش جنگی برپا بود و بدینسان رومیان روزانه جز اندك مسافتی نمی‌پیمودند. از

آنسوی گرسنگی در میان ایشان پدید آمده بود. زیرا گندم بسیار کم به دست می‌آید و بر سر این مقدار کم نیز بایستی جنگ کنند پس از همه آنها وسیله برای آرد کردن و نان پختن نداشتند زیرا همه این وسایل را در پشت سر گذارده بودند و اسبهای آنها بسیاری مرده و بازمانده راهم برای کشیدن زخمیان و بیماران به کار می‌بردند. خوردنی در لشکر چندان کمیاب گردیده خود که هر «کواتر» آتنی^{۲۴۶} از گندم به پنجاه درهم فروش میرفت و هر قرصی از نان جوین با نقره به سنگین خود آن برابر بود و چون میخواستند گیاه بخورند که گیاهی که آدمیان میخوردند کمتر پیدا میکردند و این بود که به گیاههای دیگر پرداختند از جمله گیاهی بود که هر که میخورد اول عقل خود را میباخت و سپس میمرد این کس از همه چیزهای جهان بی خبر میگردد و تنهاکاری که مینمود سنگهای بزرگ را از اینجا به آنجا میبرد و این کار را چنان با شوق و دلخواه انجام میداد که توگویی نتیجه مهمی را از انجام آن انتظار دارد. در همه لشکرگاه که نگاه میکردی چیزی دیده نمیشد مگر این کسانی که سنگها را از اینسو می‌کشیدند آنگاه صفرای زیادی قی میکردند سپس هم افتاده می‌مردند. شراب که پادزهر مشهور است آن نیز چاره به درد اینان نمی‌کرد. آنتونیوس چون اینان را میدید که افتاده می‌میرند چند بار به حسرت گفت «ای ده هزار تن» و بر آن ده هزار تن یونانی همراهان گزنفون که راهشان بس دورتر و دشمن

۲۴۶- بمعنی يك چارك است.

ایشان بس نیرومندتر از این رومیان بود و با این همه آسوده و بیگزند به یونان بازگشتند آفرین میخواند اشکانیان چون میدیدند که نمیتوانند سپاه روم را از هم بپراکنند یا سامان جنگی ایشان را به هم بزنند و آن همه ایستادگی از آنان دیده و آسیب می‌یافتند و باردیگر با دادن آذوقه مهربانی آغاز کردند، و کمانها را باز کرده نزد اینان می‌آمدند و چنین می‌گفتند ما به خانه‌های خود می‌رویم و دیگر کشاکشی با شما نخواهیم داشت تنها چند دسته مادی از دنبال شما خواهند آمد و این نه برای آزار شما بلکه برای پاسبانی آبادیهاست. این گفته رومیان را به‌آغوش میکشیدند و به مهربانی بدرود می‌گفتند از این کار باردیگر رومیان دل پر از امید کردند و چون شنیده بودند که در کوهستان آب‌پیدا نمیشود و باردیگر بر آن سر شدند که راه‌دشت را پیش گیرند و چون بسیج آن‌را می‌کردند ناگهان مترادات نامی پسر عموی مونا سیس به لشکرگاه آمد و چون به آنجا رسید کسی را که زبان اشکانی یا سریانی بداند به ترجمانی خواست به دستیاری او سخن خود را بگوید الکساندر انتیوخی (انطاکی) را که یکی از دوستان آنتونیوس بود نزد وی آوردند و او نخست نام خود را برده سپس مونا سیس را یاد کرد و گفت که او همیشه خواستار نیکی از بهر رومیان میباشد پس از آن یکرشته پشته‌ها را که از دور نمایان بود نشان داده چنین گفت: «همه سپاهیان اشکانی در آنجا گرد آمده چشم‌براه شما دارند زیرا این دست به آن‌کوه‌ها خواهد رسید و اشکانیان

امیدوارند که شما فریب نویدهای ایشان را خورده راه جلگه ودشت را پیش گیرند تا در آنجا بر شما بتازند. این راست است که شما در کوهستان آب نیافته و از ناهمواری راه سخت فرسوده خواهید گردید لیکن بدانید که اگر راه دشت را پیش گیرید بی شك سرنوشت آنتونیوس همان سرنوشت کراسوس خواهد بود. این را گفت بیدرنگ بازگشت آنتونیوس از سخن او به ترس افتاده دوستان خود را بخواند تا رأیی بزنید و آن مرد آماردی را هم پیش خود بخواند آماردی به همان عقیده بود که مترادات داشت و چنین گفت که در دشت دشمن در جلو باشد چه نباشد چون راهها پیدا نیست به آسانی میتوان راه را گم کرد و این خود علت مهم دیگری است که باید از آن راه روی بر تافت اما کوه اگر چه ناهموار است و آب را در آنجا یافت نمیشود ولی شما یکروز بیشتر در آن نخواهید بود از این سخنان آنتونیوس اندیشه خود را تغییر داده راه کوه را پیش گرفت و به سپاهیان دستور داد که هر کس آب یکروزه راه خود را همراه بردارد. چون بسیاری از ایشان ظرف همراه نداشتند خودهای خود را پر آب می ساختند از آنسو خبر به اشکانیان رسیده برخلاف رسم خود همان شبانه از دنبال رومیان براه افتادند و هنگام بالا آمدن آفتاب بود که بردنباله سپاه حمله آوردند این سپاهیان که در يك شب پنج میل راه آمده و سخت فرسوده شده و از بیخوابی سخت درمانده بودند با این حال ناگهان دشمن را در پشت سر خود دریافتند و این بود که به یکبارگی دلهای خود را باختند و به ویژه از این جهت که سامان خود را بر همزده و آماده جنگ نبودند

و چون ناگزیر به جنگ ایستادند از تلاشی که به کار میبردند تشنگی بیشتری گردید و بیشتر آزار میکشیدند دسته های پیشین سپاه به رودی رسیدند که آب سرد و صافی داشت ولی آب معدنی و تلخی بود که چون سپاهیان از آن خوردند بیدرنک روده ها را به درد آورده تشنگی را بیشتر گردانید راهنمای آماردی پیش از آن این رود را خبر داده بود ولی سپاهیان خودداری نکردند و کسانی را که جلوگیری از ایشان می نمودند پس زده خود را به آب می رسانیدند آنتونیوس از اینسو به آنسو دویده از سپاهیان خواهش میکرد که اندکی هم شکیبایی نمایند تا برود دیگری در آن نزدیکی که آب گوارایی دارد برسند و از آن پس راه چندان سخت و ناهموار است که دشمن دیگر نخواهد توانست از دنبال ایشان بیاید سپس فرمان داد که بانك بازگشت بلند نمایند تا آن دسته که جنگ میکنند باز گردند و دستور داد چادرها را برافراشتند تا سپاه اندکی از فرسودگی درآید ولی چادرها تازه برافراشته شده و اشکانیان به عادت خود باز میگشتند که بار دیگر مترادات فرار سیده الکساندر را که آن بار باوی گفتگو کرده بود دیدار نموده چنین گفت: «من نیکخواهانه این راهنمایی را به آنتونیوس میکنم که در اینجا دیر نکرده و همینکه سپاهیان اندکی آسایش یافتند بیدرنک روانه شوند تا زودتر خود را به آن رود دیگر برسانند زیرا اشکانیان تنها تا آنجا دنبال ایشان کرده از آنجا فراتر نخواهند گذاشت» الکساندر این خبر را به آنتونیوس رسانید و او دستور داد ظرفهای زرینی برای مترادات بردند که چندانکه میتوانست در زیر رختهای خود پنهان سازد

و از آنها برداشت و بیدرنك بازگشت. هنوز روز به پایان نرسیده بود آنتونیوس فرمان داد چادرها را برچیدند و سپاهیان روانه شدند به آنکه دیگر آسیبی از دشمن به آنان برسد ولی به واسطه پیش آمدی در میان خود ایشان آن شب را بابت ترین حالی بسر دادند که هرگز مانند آن حال را ندیده بودند. شرح چگونگی آنکه کسانی از خود رومیان هر کسی را که پولدار می شناختند کشته پولهای او را به تاراج میبردند و بر بنه این و آن زده هر چه می یافتند میبردند سرانجام نیز دست به کالا و اموال خود آنتونیوس دراز کردند که میزهای او را شکسته و فنجانها را خرد کرده و در میان خود بخش نمودند و در نتیجه تاراجگری اینان غوغائی در میان برخاسته و فروش و فریاد به سراسر لشکر پیچید و در همه جا چنین پنداشتند که دشمن به لشکرگاه هجوم آورده است.

آنتونیوس از شنیدن آن خبر چندان نومید گردید که مردی را به نام رهامنوس^{۲۴۷} که بنده آزاد کرده اش بود و این زمان در میان پاسبانیان خاص بود پیش خود خوانده با سوگند از او پیمان گرفت که هر زمان که فرمان دهد شمشیر خود را به شکم او فرو ببرد و سپس سر او را از تن جدا گرداند زیرا که نمی خواست زنده به دست دشمن بیافتد یا پس از مرگ لاشه او شناخته شود و در آن هنگام که او این سخنان ناامیدانه را بر زبان میراند و دوستانی در پیرامون وی اشک از دیده میباریدند ناگهان راهنمای آماردی فرا رسیده آنان را از آن نومیدی بیرون آورد زیرا ثابت کرد

که این سردی هوا و رطوبت آن که در تنفس خود آن را می‌یابند دلیل است که به آن رود نزدیک می‌باشند .
 در این میان از لشگر هم‌خبر رسید که همه آن غوغاها از رهگذر خود سپاهیان می‌باشد و هرگز پای دشمن در میان نبوده آنتونیوس برای فرو نشاندن غوغا فرمان ایستادن داد که سپاهیان اندکی آسایش نمایند چون روز شد در لشکر اندک آرامشی پدید آمده بود که ناگهان تیرهای اشکانیان در بالای سر دنباله لشکر باریدن آغاز کرد. در این هنگام نیز سبک اسلحه‌گان به جنگ پرداختند و پیادگان سنگین اسلحه به پشتیبانی آنان برخاستند ولی دشمن بیش از این ایشان را دنبال نکرد و چون دسته‌های پیشین سپاه آن رود را ازدور میدیدند آنتونیوس سوارگان را به کنار آب فرستاده که آنان در جلو دشمن به پاسبانی بایستند تا زخمیان و بیماران را بگذرانند این زمان همه سپاه آسوده گردید و از آب آن رود آزادانه می‌نوشتند زیرا اشکانیان همین که چشمشان به رود افتاد کمانها را باز کرده و روی به رومیان آورده چنین گفتند: «به آزادی از آب بگذرید» سپس از دلیری آنها ستایش‌هایی کردند همه سپاه از رود گذشته در آنسوی به آسایش نشستند و چون چندان اعتمادی به گفته دشمنان نداشتند همچنان آماده و هوشیار راه را پیش گرفتند.

آنتونیوس در ارمنستان

شش روز پس از آن جنگ آخرین بود که به کنار رود اراکس^{۲۴۸} (ارس) رسیدند و از تندی و ژرفی آب

گذشتن از آن بیمناک بودند و چون خبری هم می‌رسید که دشمن در آنجا کمین کرده و به هنگام گذشتن ایشان از آب بر سرایشان خواهند تاخت از این جهت سخت ترسناک بودند ولی بی‌هیچ‌گونه گزندی از آب گذشته چون خود را در خاک ارمنستان دیدند به یکبار دل آسوده شدند و همچون کشتی نشینانی که پس از گرفتاری به طوفان به خشکی برسند از شادی زمین را می‌پوسیدند و همدیگر را به آغوش میکشیدند و چون در راه که می‌رفتند از بسکه خوردنی فراوان و بی‌اندازه بوده و بی‌اختیار می‌خوردند این بار هم خود را گرفتار استسقا و اسهال خونی ساختند. در اینجا آنتونیوس بدقت شماره سپاه کرد بیست هزار پیاده و چهار هزار سواره را از دست داده بود که نیم بیشتر آن نه از دست دشمن بلکه از گزند بیماری نابود شده بودند راه نوردی ایشان از بیرون شهر فراها تا اینجا بیست و هفت روز طول کشیده و در این مدت در هفده نبرد برد دشمن چیره درآمده بودند ولی چون نتوانسته بودند که ایشان را دنبال کنند چندان نتیجه از آن فیروزیها در دست نداشتند از اینجا بود که باعث هدر رفتن رنجهای خود را از تا و از پادشاه ارمنستان می‌شمردند زیرا او بود که شانزده هزار سوار را که از جهت ساز و برگ همچون خود ایرانیان بودند و به رسم جنگ آنان آشنائی داشتند و در هنگام دنبال کردن می‌توانستند کار بس سودمندی را انجام دهند برداشته با خویشتن به ارمنستان برد، و نتیجه این کار بود که اشکانیان هر شکستی که می‌یافتند به آسانی و زودی جبران آنرا کرده دوباره

باز می‌گشتند و بار دیگر به حمله و هجوم می‌پرداختند. از این‌جهت رومیان همگی خواستار هجوم برارمنستان بودند که از آتاوازدکینه بازجویند. ولی خود آنتونیوس دوراندیشانه می‌دید که سپاهیان او فرسوده می‌باشند و آنچه را که برای چنان هجومی لازم است با خود ندارند این بود که از چنان آهنگی چشم پوشید ولی زمان دیگری که به ارمنستان درآمده بود آرتاوازد را با مهر و نوید پیش خود بخواند و چون بیامد دستگیرش گردانیده به الکساندریا برد و در آنجا جشن فیروزی بنام این کار گرفت و این خود از کارهایی بود که به رومیان سخت ناگوار آمد زیرا دیدند که همه سرفرازیهای کشور ایشان از برای کلیوترا ارزانی مصر میشود ولی این داستان در زمان دیگری رویداده نه در این زمان. باری آنتونیوس با سپاه در سرمای سخت زمستان با شتاب بسیار راه می‌پیمود و با طوفانهای سخت برف دچار بود و از این رهگذر هم هشت هزار تن از سپاه خود را از دست داد.

آنتونیوس در انتظار کلوپاترا

سپس بجائی رسید که دیه سفید می‌نامیدند و بعد در کنار دریای مدیترانه به سیدون^{۲۴۹} و بیروتوس^{۲۵۰} رسید و در اینجا درنگ کرده برای رسیدن کلوپاترا منتظر نشست و چون او دیر کرد از ناشکیبی روزها را بامیخوارگی به سر میداد و بی تابی بی اندازه

249— Sidon

250— Birutus

می نمود هنگام تاهار یا شام چندبار از سرمیز برخاسته و بیرون می آمد تا ببیند آیا او رسیده یا نه سرانجام کلئوپاترا به بندر رسید و باخویشتن رخت و پول برای سپاهیان آورده بود برخی گفته اند که تنها رخت را او آورده بود و پول از خود آنتونیوس بود که بنام وی خرج میکرد زمانی پس از آن پیشامدها میانه پادشاه ماد با فراهات پادشاه اشکانی کشاکش ورنجیدگی پدید آمد و چنانکه گفته اند این در نتیجه بخش کردن مالهای تاراجی بود که از رومیان گرفته بودند شاه ماد سخت می ترسید که مبادا پادشاهی خود را از دست دهد و این بود که فرستادگانی نزد آنتونیوس فرستاد که با او پیمانی برای جنگ و دشمنی با شاه ماد ببندد از این پیش آمد آنتونیوس امیدهایی در دل خود پرورد بدینسان که آنچه را در آن لشگرکشی بر سر اشکانیان نیازمند بود و نداشت این زمان خواهد داشت و آن سوارگان و تیراندازان است، از اینرو بار دیگر به بسیج لشکر پرداخت که به ارمنستان بیاید و در آنجا در کنار آراکس با مادها متحد شده و دوباره با اشکانیان جنگ آغاز کند، ولی از آنسو زنش اوکتاویا در روم خواستار دیدار وی گردیده از قیصر اجازه سفر خواست و چنانکه بسیاری از مولفان نوشته اند قیصر از این جهت اجازه داد که چون آنتونیوس او را نپذیرد از این راه بهانه برای جنگ بدست قیصر بیافتد. اوکتاویا تازه به آتن رسیده بود که نامه ای از آنتونیوس به او رسید که از قصد خود به لشکرکشی

دیگری خبر داده و خواستار شده بود که اوکتاویا در آتن منتظر بنشیند اوکتاویا اگر چه از علت راستین این کار ناآگاه نبود و سخت برو ناگوار می‌آمد ولی به شکیبایی گرائیده و دوباره کسی را فرستاده و پرسید که آیا ارمغانهایی را که باخود آورده است یکجا بفرستد زیرا رخت برای سپاهیان و گردونه‌های بارکش و گاو و گوسفند و پول هدیه‌ها برای دوستان و سرکردگان آنتونیوس با خود داشت نیز دو هزار تن سپاهی برگزیده با برگ و ساز زیبا همراه آورده بود که پاسبانان خاص آنتونیوس باشند. این پیام را ازنیگر^{۲۵۱} نامی که از دوستان نزدیک آنتونیوس بود آورد و ستایش‌های بسیار از اوکتاویا میکرد. کلئوپاترا دریافت که رقیب او می‌رسد و سخت بیمناک بود از اینکه اگر اوکتاویا به آنجا درآید و با آنتونیوس زندگانی کند، آنتونیوس او را ترك کند. از این جهت به نیرنگ پرداخته و انمود که مهر آنتونیوس دل او را فرا گرفته و عشق او بیتابش ساخته از پایش می‌اندازد از راه کم خواری تن خود را کاهیده چنین وانمود مینمود که از غم لاغر گردیده هر زمان که آنتونیوس به اطاق درمی‌آمد با روی خندان و باز چشم به چهره او می‌دوخت و چون او بیرون میرفت چشمها را خیره و خود را سست و افسرده مینمود به حيله اشک از دیده ریخته با این حال خود را به آنتونیوس نشان میداد، همین که چشمش به او می‌افتاد با شتاب

اشگمها را پاك ميكرد و چنين وانمود كه نمى خواهد آنتونيوس از گريه اش آگاه شود آنتونيوس سرگرم بسيج سفر به ماد بود. عوامل كلئوپاترا بيكار نايستاده مى - كوشيدند كه او را از آن سفر بازدارند و بر او نكوهش ميكردند كه سنگدلانه يك زنى را كه بى او زندگى نمى تواند از خود دور مى سازد گاهى به گفتگو درآمده چنين مى گفتند راست است كه اوكتاويا زن شماست و از جهت برادرش قيصر شايسته چنان پاىگاه و چنان لقب مى باشد ولى كلئوپاترا پادشاه چندين مردمان گوناگون است و از آن جهت رضايت داده كه هميشه با شما باشد زيرا او اگر از شما دور شود ديگر زنده نخواهد ماند. با اين سخنان آنتونيوس را فريب مى دادند و او باور ميكرد كه راستى كلئوپاترا بى او زندگى نخواهد توانست و اين بود كه سفر خود را به ماد تا تابستان آينده به تاخير انداخته همراه آن زن به الكساندريا بازگشت با آنكه خبرهاى مى رسيد كه اشكانيان گرفتار جنگهاى از درون كشور خود مى باشند و كارهاى ايشان سخت برآشفته است ليكن به هنگام ديگرى كه سفر به آنسوى كرد با پادشاه ماد پيمان همدستى بسته دخترى ازو كه هنوز كوچك بود بزنى براى پسر خود كه از كلئوپترا داشت بگرفت و چون اين زمان گرفتار اندیشه درباره جنگ با قيصر بود زود از آنجا بازگشت. ۲۵۲

توضيحاتى درباره اين جنگ

مجموع سپاه آنتونيوس را در اين جنگ مورخان در

حدود یکصد هزار تن نوشته‌اند از این قرار :

افواج یا لژیون‌های رومی مشتمل بر ۴۰ هزار نفر که شانزده لژیون را تشکیل میداد.

سوارنظام کلتی و ایبری (اسپانیایی) و گالیایی (فرانسوی) مشتمل بر ده هزار نفر.

قوای امدادی ۳۰ هزار نفر که همه سواران سبك اسلحه بودند.

هفت هزار تن پیاده و شش هزار تن سوارنظام ارمنی هفت هزار نفر دیگر عمده واکره و خدمتگزاران این قشون عظیم بودند .

فرهاد فقط ۴۰ هزار سوار پارتی منجمله ۴۰۰ تن آزاده که از ملازمان شخصی او بودند و شاید ده هزار سوار مادی برای مقابله بالشکر دشمن در اختیار داشت که مجموعاً عدد ایشان بالغ بر ۵۰ هزار تن میشد اما اواز این عده قلیل خوب استفاده کرد و توانست با این شمار کمتر عده کثیری را از پای درآورد. تلفات رومیان در این جنگ بسیار سنگین بود. زیرا از $\frac{1}{4}$ مجموع جنگجویان دشمن (۲۴۰۰۰ نفر) به $\frac{1}{4}$ عقبه لشکر با اسباب و لوازم و بار و بنه ایشان یکباره ازدست رفت. و تقریباً این سفر برای سپاه روم به قیمت جان ۳۵ هزار تن در ظرف هجده نبرد که در هنگام عقب‌نشینی و جنگ با پارت‌ها یا پارتی‌ها روی داد تمام شد. در این میان هشت هزار تن بر اثر عبور از فلات و کولاک جان سپردند. زخمیان گروه گروه می‌مردند اگر آرتاوازدس پادشاه ارمنستان به رومیان اجازه نمیداد که رومیان زمستان را در ارمنستان به سر برند قوای رومی

به کلی تلف میشد و کسی باقی نمی ماند که بازگشته سرگذشت وقایع را نقل نماید. فرهاد شاهنشاه اشکانی این فتح نمایان را جشن گرفت و بفرمود بر روی پرچمهای رومی که به غنیمت گرفته بودند و صورت آنتونیوس و کلئوپاترا بر آن منقوش بود صورت او را نقش کنند علل شکست رومیان در این جنگ به دلایل ذیل بود :

یکی آنکه اصولاً رومیان بنا به عادت دیرین خود از اوضاع جغرافیائی و وضع آب و هوای ممالکی که به آنها لشکر می کشیدند بی اطلاع بودند دیگر آنکه شتاب بسیار آنتونیوس در آغاز کردن جنگ همان عاقبتی را برای او به بار آورد که در قرنهای بعد ناپلئون اول در لشکرکشی به روسیه دچار آن شد زیرا به دلیل بی نظمی و عدم انضباطی که در رفتار سربازان حتی پیش از شروع به عقب نشینی ظاهر شد آنتونیوس در کنار شهر فراآسپا خود را ناگزیر دید که برای برقراری انضباط کلیه فرماندهان دو گروهی که سنگری را به خطر افکنده بودند از نفرات آنها از هر ده نفر يك نفر را اعدام کند و جیره تمام آن فوج را محدود به جو نماید و فرمانده کل آن لشکرها را بادشنام و پرخاش از خدمت برکنار سازد .

باید دانست که افراد این دو گروه همه در همین عقب نشینی تسلیم دشمن شدند و عاقبت هم کار به سرکشی و طغیان مختصری کشید و سربازان اشیاء و لوازم زرین سردار خود را غارت کردند و او را چندان ناامید ساختند که به فکر خودکشی افتاد. اما رومیان مثل همیشه به دنبال يك خائن می گشتند و بهانه کردند که آرتاوازدس ارمنی

که حداکثر میتوان گفت از فداکاری در این جنگ دریغ ورزید آنتونیوس را به چنین اقدامی فریفته و بعد هم عمداً به کمک استاتیانوس نرفته است اما برای هیچیک از این دو اتهام دلیلی نمیتوان اقامه کرد برای پارتی‌ها نتایج غیرمستقیم جنگ مهم‌تر از خود جنگ بود. شکست و ناکامی آنتونیوس متمم شکست کراسوس بود گویا ثابت شده بود که پارتی‌ها را در سرزمین خود از هیچ جانب نمیتوان مورد حمله قرار داد^{۲۵۳}

روایت پلوتارک را روایات دیوکاسیوس (کتاب ۴۹ بند ۲۵) و استرابن (کتاب ۱۱ فصل ۱۳ بند ۳) تکمیل میکند. بنابه این روایات آنتونیوس در ابتدا میخواست همان راهی را که کراسوس پیموده پیماید و در بین‌النهرین با پارتی‌ها به جنگ بپردازد ولی چون بفرات رسید مشاهده کرد که پارتیان استحکامات عظیمی در برابر دشمن مهیا کردند از این جهت از جنگ در آنجا منصرف شده بسوی ارمنستان رفت در ارمنستان به‌وی گفت چون پادشاه ماد به کمک پارتی‌ها به کنارفرات رفته او میتواند از این موقع استفاده کرده ماد آتروپاتن را تسخیر کند از این جهت آنتونیوس سپاه خود را به دو بخش کرده قسمتی را به اوپپیوس استاتیانوس Oppius Stilianus سردار خود سپرده که به آلات محاصره و قلعه‌کوبی از دنبال او بیاید و خود به‌سوی شهر فراآسیا روانه شد. هنگامیکه آنتونیوس به فراآسیا رسید مشاهده کرد که دیوارهایش محکم ولی عده پادگان آن کم میباشد. پس

۲۵۳- تاریخ پارت، ص ۱۱۱، گوتشمید ص ۱۵۳-۱۵۴

Tarn: The Cambridge Ancient History vol. X, 71-75

از آن پادشاه ماد آتروپاتن با پادشاه پارت در رسیدند و چون موقع شهر را محکم و آنرا دور از خطر دیدند بازگشته به مقابل استاتیانوس شتافتند و او را شکست داده هلاك ساختند .

آنتونیوس پس از شکست استاتیانوس و رفتن پادشاه ارمنستان در وضع بدی افتاد و چون ارمنستان سرمیرسید بر آن شده عقب نشینی کند چون هنوز راضی نمیشد که اقرار به شکست خود کند و امیدوار بود که پارتیها در عوض عقب نشینی پرچمها و اسرای رومی را که در جنگ کراسوس گرفته بود پس بدهند و پارتیها به سفاهت او می خندیدند او دو راه در پیش داشت. یکی راه دست چپ که از جلگه ها میگذشت دیگر راه دست راست که از کوهستانها عبور میکرد و راهی دشوار تر بود آنتونیوس از بیم پارتیها راه کوهستانی را پیش گرفت که شاید راه بین تبریز و تخت سلیمان کنونی در نزدیکی تکاب باشد و طریقی را که به ارس منتهی میشد در پیش گرفت تا دو روز از حملات دشمن خیال او راحت بود. از روز سوم پارتیها پیدا شدند و در مات ۱۹ روز رومیان را گام به گام دنبال کردند و تلفات بسیاری به ایشان وارد ساختند . اما راجع به شهر فراها تا باید گفت که این شهر از شهرهای بزرگ ماد آتروپاتن بود و ظاهراً پایتخت پادشاهان آن قوم بشمار میرفت پلوتارك نام این شهر را فراآتاودیون کاسیوس پرسپا یا پرآسپا و استرابن ورا نوشته و گفته اند که از ساحل رود ارس تا این شهر دوهزار و چهارصد استاد

فاصله بوده است چون هر استاد تقریباً معادل با ۱۷۴ ذرع میشود و در این فرصت از کنار ارس تاشهر مزبور تقریباً ۴۵ فرسخ میشود. پلوتارك در تاریخ خود نوشته که در فاصله يك روز راه از فرآتا چمن بسیار بزرگی بوده که رومیان ستوران خود را در آنجا به چرا میبردند از این جمله اعتماد السلطنه در تاریخ خود استنباط کرده که این شهر به جای ابهر امروز در نزدیکی زنجان بوده است .

جرج راولینسون از قول برادر خود هانری راولینسون نقل کرده گوید که شهر فرآتا در محل تخت سلیمان کنونی در نزدیکی تکاب بوده است . استرابن می نویسد که پادشاهان آذربایجان تابستان را در کازا (گنزکایاشیز) و زمستان در ورا به سر میبردند باز اعتماد السلطنه حدس میزند که ورا ممکن است ناحیه گرمرود باشد و مؤید آن این گفته پلوتارك دانسته که میگوید لشکر آنتونیوس هنگامی که شکست خوردند و عقب می نشستند به آب تلخی رسیدند شاید آن رود همان آجی چای و تلخه رود باشد که از حوالی سراب و گرمرود میگذرد چون این مورخ تصریح کرده که لشکریان آنتونیوس راه طرف راست را گرفتند راه طرف راست که کوهستان میباشد دامنه کوه سبلان است پس میتوان گفت آنتونیوس از سراب و گرمرود و از دامنه سبلان بطرف شمال سمت اهر و قراجه داغ رفته و از ارس عبور کرده است .^{۲۵۴}

۲۵۴- درالتیجان فی تاریخ بنی الاشکان ج ۲ ، ص ۱۶۳-۱۶۰ ،
گوتشمید ، ص ۱۵۲-۱۵۴

نتیجه این جنگ

نیروئی که آنتونیوس برای جنگ با اشکانیان تجهیز نموده بود بزرگترین قوائی بود که تا آن روز از طرف يك کشور خارجی به ایران اعزام میشد. بقول پلوتارك: «سپاهی به این عظمت آسیارا به لرزه درآورد و هندی‌های آن طرف باختر را نگران و متوحش ساخت» به علاوه آنتوان برخلاف کراسوس فرماندهای رشید ولایق بوده در میان افراد خود نفوذ کلمه داشت و سربازانش او را به حد پرستش دوست میداشتند.

عدم موفقیت آنتوان (آنتونیوس) وشکست و عقب نشینی فلاکت بار او دولت جهانگیر روم را از غلبه بر ایران بکلی مأیوس ساخت و اوکتاویوس که به امپراطوری روم رسید عقیده مند شد که فرات باید سرحد بین دولتين شود و رومیان من بعد قدمی از آنجا فراتر نگذارند. این مطلب را مخصوصاً در وصیت نامه خویش قید کرد تا امپراطوران بعد از او هم برخلاف مصالح روم رفتار نکنند.

بنابر همین عقیده، اوکتاویوس روابط دوستانه بین دولتين برقرار شد که تقریباً بیش از یکصد سال بطول انجامید و در طی این مدت گرچه بعضی گفتگوها و زد و خوردهای مختصری بر سر ارمنستان بین طرفین رخ داد و تجاوزاتی به سرحدات یکدیگر کردند ولی هیچیک به جنگ حقیقی منتهی نشد.^{۲۵۵}

فرهاد و شاه آذربایجان

در این وقت میان پادشاه ماد آذربایجان، و فرهاد شاه پارت نزاعی روی داد پادشاه ماد از مقدار سهم خود از غنایم رومی رضایت نداشت و از ترس فرهاد نمیتوانست باین قسمت ایرادی کند این بود که سفیری به اسکندریه مصر نزد مارك آنتونیوس فرستاد، و او را به جنگ با ایران دعوت کرد آنتونیوس برای آنکه شکست دو سال قبل خود را جبران کرده باشد به ایران لشکر کشید نخست خشم خود را متوجه آرتاواکس شاه ارمنستان ساخته تمام کشور او را بگرفت و پادگانی در آنجا گذاشته و به مصر بازگشت. سپس در ۳۳ ق.م مراجعت کرده بسوی ارس رفت، و با پادشاه ماد آذربایجان پیمانی بسته قسمتی از خاک ارمنستان را به او سپرد در این موقع بین آنتونیوس و اوکتاویوس اختلاف سختی افتاد فرهاد هم موقع را مغتنم شمرد به آذربایجان رفت و پادشاه آنرا اسیر و آرتاکس^{۲۵۶} پسر پادشاه ارمنستان را با خود همراه کرده، کار را طوری به آنتونیوس سخت کرد که وی مجبور شد ارمنستان را تخلیه کرده به اسکندریه مراجعت کند.

گریختن فرهاد و پادشاهی تیرداد

فرهاد چون خود را در برابر رومیان پیروز دید، باز بیداد و ستم از سر گرفت، تا اینکه مردم براوشوریدند. و او را از پادشاهی برداشتند و تیرداد نامی را به شاهی نشانند (۳۲ ق.م) فرهاد از بیم آنکه زنان او بدست دشمن نیفتد همه ی آنان را بکشت و خود پناه به پادشاه

سکاها برد. و بكمك ایشان دوباره بیادشاهی نشست.

تیرداد چون بازآمدن فرهاد را نزديك دید، پسر كوچك او را برداشته بنزد اکتاوئوس اوگوست یکی از مردان سه‌گانه روم بگریخت. (۲۴ ق.م) فرهاد سفیری نزد اکتاوئوس اوگوست قیصر فرستاد و خواست پسرش و تیرداد را پس دهد. او پسر فرهاد را پس فرستاد ولی تیرداد را نه به ایران برگرداند، و نه بوی کمکی کرد. و بجای این محبت از فرهاد خواست که او هم پرچمهای رومی را که پارتیها در جنگ کراسوس گرفته بودند، با اسیران رومی که هنوز زنده‌اند پس بدهد فرهاد با اینکه ازدیدن پسرش شادمان شد، خواهش قیصر را نپذیرفت چندی بعد یعنی در سال ۲۰ ق.م پرچمهای رومی را پس فرستاد امپراطور روم برای استوار ساختن دوستی بین دو کشور يك كنيزك ایتالیائی را که «مویزا»^{۲۵۷} نام داشت هدیه برای فرهاد فرستاد. فرهاد پسران خود را بنزد اکتاوئوس گسیل داشت تا در روم مقیم باشند. بر اثر این حسن نیت و تدبیر تجاوزات خصمانه یکصد سال بین دو کشور موقوف شد. فرهاد از این رومی دارای فرزندی شد که به رومی «فراتاسس»^{۲۵۸} و به پهلوی فرهادك نام داشت. در ارمنستان وضعی را که فرهاد ایجاد کرده بود، پایدار ماند، و اکتاوئوس آرتاکسیاس را پادشاه می‌شناخت. و پس از او برادرش تیگران پادشاه شد. تیگران هم در ۶ ق.م. درگذشت پس از مرگ او ارمنیه پسرش ارتاواسدا

257— Musa

258— Frataces

راشاه خواندند. ولی رومیان از این انتخاب ناراضی شدند، و او را از شاهی خلع کردند تیگران نام دیگری را بر تخت ارمنستان نشاندند. فرهاد از انتصاب تیگران خشنود نبود، از این رو میان ایران و روم اختلاف افتاد او کتایوس چون نمیخواست جنگ کند نوه خود کایوس^{۲۵۹} نام را با اختیارات تام به مشرق فرستاد تا بطور مسالمت آمیز به این قضیه رسیدگی کند. ولی در این اثنا فرهادك پسر فرهادكه از زن رومی بود پدرش رازهر داد، بعد بامادرش بر تخت نشست (۲ ق م) و فرهاد پنجم خوانده شد.

اشك پانزدهم - فرهاد پنجم (۲ ق م - ۴ میلادی)

فرهادك یافرهاد پنجم که در سکه ها صورت او با مادرش همراه است، در ابتدا از طرف اگوست امپراطور روم به شاهی شناخته نشد. و ظاهراً پس از توافقی که بین او و کایوس نوه قیصر راجع به واگذار کردن ارمنستان به روم به امضاء رسید، اگوست سلطنت او را به رسمیت شناخت. از سکه های فرهادك چنین معلوم میشود، که سلطنت او از (۲ ق م - تا ۴ میلادی) بوده است از وقایع مهم تاریخ تولد عیسی مسیح در روزگار او بود. چون ایرانیان از فرهاد ناراضی بودند شورشی علیه او رخ داد و او از سلطنت خلع شده و کشته شد.

اشك شانزدهم - ارد دوم (۴-۸ میلادی)

پس از کشته شدن فرهادك، بزرگان پارت مردی بنام

ارد را بر تخت نشانیدند. وی از خاندان شاهی بود و از بیم فرهادک پنهان میزیست. چون پادشاه شد برخلاف انتظار همه، بنای ظلم و جور گذاشت چنانکه مردم از او متنفر شده، وی را کشتند.

اشك هفدهم - وزن (۸-۱۲ میلادی)

پس از کشته شدن ارد دوم، مجلس مهستان از امپراطور خواستند، وزن^{۲۶۰} پسر فرهاد چهارم را که در روم بود به ایران بفرستند تا بر تخت ایران بنشیند. این شاهزاده در واقع مانند سایر پسران فرهاد چهارم تحت حمایت روم بود پس از آنکه مدت کوتاهی از آمدن او به ایران گذشت بزرگان کشور از او ناراضی شدند زیرا به اخلاق رومی عادت کرده بود، و از آداب ایرانی نفرت داشت بزرگان، اردوان نامی را که بیشتر در میان داهی ها بود، در این زمان بر آذربایجان پادشاهی میکرد، بسلطنت دعوت کردند پس از چندی وزن شکست خورده به سلوکیه رفت و از سلوکیه به ارمنستان پناه برد و چون در این وقت تخت سلطنت آن کشور خالی بود او را پادشاه ارمنستان کردند.

اشك هیجدهم - اردوان سوم (۱۲-۴۰ میلادی)

اردوان سوم که از مادر اشکانی و پادشاه آذربایجان و دست نشاندهی شاهنشاه ایران بود پس از آنکه شاه شد

بفکر آن افتاد که ونن را که در حمایت رومیان شاه ارمنستان شده و طبعا مزاحم او بود از پیش براند .

تیبریوس^{۲۶۱} که میخواست به ونن یاری کند بر اثر تهدیدات اردوان از یاری او خودداری کرد ونن گریخته نزد سیلانوس^{۲۶۲} والی روم در سوریه رفت .

اردوان سفیری نزد ژرمانیکوس^{۲۶۳} فرمانروای روم که در آسیا قرار داشت فرستاد و خروج ونن را از نزدیکی سرحدات ایران بخواست ژرمانیکوس درخواست اردوان را پذیرفته ونن را بطرف کیلیکیه فرستاد ، و وی در آنجا کشته شد . (۱۹م) رومیان باز دخالت در ارمنستان کرده آرتاکسیاس^{۲۶۴} نامی را پادشاه آنجا کردند اردوان از این حرکت رومیان مکدر گردیده ، نامه‌یی توهین آمیز به تیبریوس امپراطور روم نوشت پس از آن به ارمنستان رفت و ارشک پسر خود را پادشاه آن سرزمین کرد .

تیبریوس امپراطور روم خشمگین شده ، یکی از پسرهای فرهاد چهارم را برای برپا کردن جنگ‌های خانگی به ایران فرستاد ، ونیز سکاها و ایبری‌ها (گرجی‌ها) را تحریک کرد که از شمال به ارمنستان حمله کنند .

حمله ایبری‌ها به ایران :

تیبریوس سخت‌کینه اردوان را به دل داشت و چون بر اثر پیروی جرات لشکرکشی به ایران را نمی‌کرد در صدد توطئه دیگری بر ضد دولت اشکانی برآمد وی به سردار

261— Tiberius

262— Silanus

263— Germanicus

264— Artaxias

خود ویتلیوس Vitellius در سوریه امر کرده فراسمن پادشاه ایبریها را که در محل گرجستان امروز سکنی داشتند به حمله به ارمنستان و آذربایجان تحریک کند. ویتلیوس نخست بین فراسمن و برادرش مهرداد را که از مدتی پیش میان ایشان شکرآب بود آشتی داده کمکهای مالی فراوانی به فراسمن کرد و او را واداشت که برادرش مهرداد را به پادشاهی ارمنستان بفرستد و ارشک پسر اردوان را از آنجا براند. فراسمن برای این مهم به حيله متوسل شده گماشتگان ارشک را به شورش بفریفت، و او را به قتل رسانید و بدون هیچ زحمتی شهر آرتاگزاتا پایتخت ارمنستان را تصرف نمود. چون این خبر به اردوان رسید به پسر خود هوراوده (ارد) دستور داد که به ارمنستان لشکرکشی کند. اما نیروی جنگی پادشاه ایبریا بیشتر بود و از اقوام مختلف ماوراء قفقاز مانند سرمتها و آلانها و سکاها گروه بسیاری را بطور مزدور در لشکر خود داشت از این رو هوراوده (ارد) نمیخواست در این نبرد خود را به خطر اندازد و از مقابله با دشمن حتی المقدور پرهیز میکرد. بقول یوسیفوس فلاویوس سرمتها و سکاها از دربند داریال به یاری فراسمن آمده بودند در جنگ تن به تنی که بین سواره نظام طرفین روی داد هوراوده (ارد) به قتل رسید و ایبریای هزاران نفر از لشکریان ایران را از دم تیغ گذرانیدند و ارمنستان به دست ایشان افتاد اردوان در سال (۳۶م) بالشکری بسوی کشور ایبری روان شد در این هنگام آلانیهای شمال قفقاز به تحریک ویتلیوس

از دربندهای خزر گذشته به خاک ایران سرازیر شدند از طرف دیگر ویتلیوس بیکار ننشسته در داخل کشور اشکانی بزرگان و سرداران ناراضی را برضد اردوان تحریک میکرد.

سیناس فوق‌الذکر که از مخالفان اردوان بود باز به تکاپو افتاد و از تیبریوس خواست که یکی از شاهزادگان اشکانی را که در روم به سر میبرد برای نشستن به تخت پادشاهی به ایران بفرستد بر اثر آن یکی از شاهزادگان اشکانی که تیردات (تیرداد) نام داشت بکمک رومیان بساحل فرات آمد و در آنجا بعد از تقدیم قربانی‌ها در ساعتی بعد از روی پل‌ی که بر روی قایقها بسته بودند بگذشت و به خاک میهن پای‌نهاد در آنجا یکی از بزرگان پارتی که ارنوپادس^{۲۶۶} نام داشت و از هواخواهان روم بشمار میرفت به پیشواز او آمد و پس از اندکی سیناسس بالشکری او را پذیره گشت و پدر او آبدگس^{۲۶۷} که گنجور شاه بود به استقبال او آمد.

گریختن اردوان به هیرکانیا :

در این هنگام بزرگان کشوریکی پس از دیگری از اردوان جدا شده به تیرداد می‌پیوستند اردوان ناچار بدون جنگ و ستیز به هیرکانیا رفت تا بتواند از آنجا بار دیگر روابط قدیمه خود را باقبایل بیابانگرد واهه برقرار کند.

اردوان در گرگان در انتظار اینکه پارتیها عقیده خود را درباره وی تغییر دهند بنشست. اتفاقا همینطور

266— Ornopades

267— Abdagess

هم شد. تیرداد به موافقت زعمای کشور با تجلیل فراوان و احترام به تیسفون وارد شد. و مطابق آیین کشور بدست سورن، دیهیم شاهی را بر سر گذاشت و لی طولی نکشید که مورد نفرت پارتیان قرار گرفت، و اردوان هم از طرف هواخواهان خود به پایتخت خوانده شد، و یکباره بر سر تیرداد تاخته، تخت سلطنت را دگرباره پس گرفت.

تیسریوس امپراطور روم که اوضاع را چنین یافت، مصلحت دید که با اردوان از در صلح درآید و توطئه در کار او را کنار بگذارد.

آشتی کردن اردوان با تیسریوس :

به قول یوسیفوس فلاویوس (کتاب ۱۸ بند ۴) چون دولت روم در مورد اردوان نقش خود را برآب دید به فکر آشتی و صلح، با وی افتاد از اینرو تیسریوس به ویتلیوس سردار خود در سوریه دستور داد که مقدمات این کار را هرچه زودتر فراهم کند. در اواخر سال ۳۶ میلادی یا اوایل سال ۳۷ ویتلیوس به کنار فرات رفت، و در وسط پلی که از قایقها بر روی آن رودخانه زده بودند با اردوان سوم ملاقات نمود و عهدنامه ای بین ایشان به امضاء رسید که بیشتر به سود دولت روم تمام شد. در این عهدنامه دولت روم متعهد شد که در مدعیان سلطنت اشکانی حمایت نکند و اردوان نیز متقبل گردید که از ادعای خود از ارمنستان صرف نظر نماید و پسر خود داریوش را بعنوان گروگان نزد

تیرییوس به روم فرستد. پس از امضای این قرارداد اردوان را برآن داشتند که در جلو پرچم های دولت روم که صورت قیصر برآن نقش شده بود قدری کندر در آتش اندازد و این را دلیل کمال احترام و دوستی او به دولت روم پنداشتند بقول فلاویوس پس از خاتمه مذاکرات هرودانتی پاس^{۲۶۸} رئیس کاهنان یهود که از دوستان و هم پیمانان روم بود اردوان و ویتلیوس را به مهمانی بزرگی دعوت کرد و روی همان پل خیمه و خرگاهی افراشته ازطرفین پذیرائی شایانی نمود پادشاه پارت هدایایی به رومیان اعطا کرد که ازآن جمله صورت يك هيكل يا معبد يهودی به قنات هفت زراع بود. پس ازخاتمه این ضیافت، ویتلیوس به انطاکیه و اردوان به بابل بازگشتند در سال ۳۷ میلادی تیرییوس قیصر روم درگذشت و در ماه مارس همان سال کالی گولا^{۲۶۹} به جای او نشست و معاهده مزبور را که بین اردوان و ویتلیوس بنام ایران و روم منعقد شده بود تأیید کرد. پس از مرگ تیرییوس اردوان به لشکرگاه ویتلیوس رفت و گفت که اگر من پیش ازاین مخالفتی با روم کرده ام با دولت روم نبوده بلکه اختلافی شخصی با تیرییوس داشته ام، اکنون که او درگذشته و کالی گولا به جای وی قیصر روم شده است با رومیان کمال دوستی را دارم اردوان ازاین مدافعه به آرزوی خودنایل شد و

268— Herod Antipas

269— Caligula

کالیگولا کشور ارمنستان را دیگر باره به ایران مسترد داشت.^{۲۲۰}

شورش دو برادر یهودی در بابل - از حوادث زمان اردوان شورش دو برادر یهودی در بابل بود باید دانست که جامعه یهود در بابل که بعد از سقوط اورشلیم به دست نبوکدنصر (بخت النصر) در تزیاید بود در زمان اشکانیان به حد اکثر خورسیده و گروه بسیاری از یهودیان در آن ایالت زندگی میکردند و در طرز حکومت و اجرای مراسم مذهبی خود يك نوع آزادی و حکومت خودمختاری داشتند بقول فلاویوس یهودیان بابل مجلسی تشکیل داده بودند که دولت اشکانی آنرا برسمیت شناخته بود. شهرهای یهودی يك خزانه عمومی تاسیس کرده بودند و گاه بگاه و جوهاتی با سی یا چهل هزار تن برای زیارت به اورشلیم می فرستادند پارتیان به طور کلی بنظر ملاطفت و محبت به یهودیان می نگریستند، و از آنان در برابر یونانیان و آشوریان که مورد اعتماد ایشان نبودند استفاده میکردند. در زمان اردوان دو جوان کارگر یهودی بنام آسینائی^{۲۲۱} و آنی لائی^{۲۲۲} که از مردم شهر نه آردا^{۲۲۳} مرکز خزانه عمومی یهودی بشمار میرفتند، مورد تعدی کارفرمای خود قرار گرفته و از آن شهر گریخته و در زمینی باتلاقی مابین دو شعبه رود فرات

۲۷۰- درالتیجان ص ۱۷-۱۲۰ ایران باستان ج ۳ ص ۲۴۰۱-۲۴۰۶

تاریخ پارت ص ۱۳۳-۱۳۹، کوتشمید ص ۱۸۲-۱۸۴

271— Asinai

272— Anilai

273— Nearda

جای گرفتند پس از اندکی جمعی از اشرار را به گرد خود فراهم آورده به راهزنی پرداختند و باعث بیم و هراس مردم آن سرزمین گردیدند.

چون شکایات بسیاری از ایشان به حکومت بابل رسید فرمانروای بابل میخواست با عده‌ای از سربازان خود در روز شنبه که یهودیان دست‌بکاری نمینند بر سر آنان بتازد و همه ایشان را دستگیر کند یهودیان شهر از حيله او اطلاع یافته برآن شدند که روز شنبه از کار دست نکشند از اینرو بر لشکر والی حمله کرده اورا شکستی سخت دادند. اردوان پس از اطلاع از این واقعه بنا به مصالحی آن دو جوان یهودی را مورد تفقد قرار داد و آنان را بحضور خویش خواند و فرمانروایی بابل را به برادر مهتر آسینائی داد و او مدت پانزده سال به لیاقت و شایستگی در بابل فرمانروایی کرد (۲۱ م). پس از آن برادر کهترش آنی‌لانی فریفته زن یکی از بزرگان پارتی که فرمانروای پادگان بابل بود گردید و سپس با عده‌ای بر سر او ریخته وی را بکشت و زنش را به عقد خود درآورد. چون آن زن بت پرست و خارج از دین یکتا پرستی یهود بود، بت پرستی در میان یهودیان شیوع یافت مردم متدین به شکایت برخاسته و به برادر بزرگتر آسینائی که فرمانروای بابل بود اصرار کردند که برادر خود را وادار به طلاق آن زن نماید آسینائی با این امر موافقت کرد ولی پیش از آنکه برادر را وادار بطلاق آن زن بت پرست کند آنی‌لانی فرصت یافته

فرمانروا را زهر داد و بکشت سپس آنی لائی برادر کهنتر بدون اجازه شاهنشاه اشکانی بر سریر فرمانروایی بابل نشست و به سرکشی و راهزنی پرداخت و به سرزمین مجاور که مهردات نامی در آنجا حکومت میکرد و دختر اردوان را بزنی داشت شبیخون زد و وی را به اسارت خود درآورد و فرمان داد که او را به خواری با سر برهنه بر خری نشاند و از میدان جنگ بزند او ببرند پس از آن او را آزاد کرده به نزد زنش که دختر اردوان بود فرستاد. دختر اردوان حاضر نشد توهینی را که به شوهرش شده بود تحمل کند و به او گفت باید هرچه زودتر انتقام خود را از آنی لائی بکشد. مهردات آهنگ نبرد با دشمن کرد آنی لائی بی باکانه به جانب مهردات راند اما چون لشکریان خود را ده میل در صحرای گرم و سوزان راه برده و بیش از حد خسته کرده بود به محض آنکه با لشکر مهردات روبرو شد شکست خورد و گروه بسیاری از لشکریانش هلاک گشتند. آنی لائی در عوض کشتزارهای بابل را آتش زد و بعدگریخته بشهر یهودی نه آردا پناه برد.

بابلیان تسلیم او را از مردم شهر خواستار شدند اهالی شهر در شبی که او با سپاهیان خود مست و خفته بود او و لشکریانش را طعمه شمشیر ساختند. پس از آن اختلاف بزرگی بین بابلی ها و یهودیان در گرفت و جنگ خونینی بین آنها روی داد. سرانجام چون یهودیان خود را از مقابل با بابلیان عاجز دیدند مهاجرت کرده به

شهر سلوکیه رفتند و پنج سال در آنجا رحل اقامت افکندند. در آن شهر بین یونانیان و سریانیان نزاع بود چون یهودیان و سریانیان هر دو سامی نژاد بودند، یهودیها طرفدار سریانیان شدند ولی یونانیان با سریانیان ساخته بر یهودیان تاختند جنگی درگرفت و بیش از پنجاه هزار یهودی به خاک هلاک افتادند و بقیه به تیسفون رفتند و در آنجا نیز مورد اذیت و آزار مردم قرار گرفتند تا آنکه بر آن شدند که از شهرهای بزرگ کوچ کرده در شهرهای کوچکتر اقامت نمایند.

شورش سلوکیه :

از وقایع پادشاهی اردوان شورش شهر سلوکیه در ۴۰ م و ادعای استقلال مردم آن بود. پارتیها از نظر استحکام دیوارهای آن، بیازگرفتن آن شهر تا مدتی موفق نشدند. اردوان وقتی که مجدداً به سلطنت نشست برای فرو نشانیدن آن شورش، شهر سلوکیه را در محاصره گرفت ولی مدت هفت سال آن شهر همچنان در حال شورش و طغیان بود و بر اثر دفاع سختی که مردم سلوکیا از خود کردند اردوان تا هنگام مرگ خود به تسخیر مجدد آن شهر و فرو نشانیدن طغیان آن توفیق نیافت.

مرگ اردوان :

مرگ اردوان را بین سالهای ۳۸ و ۴۰ میلادی نوشته‌اند ولی از سکه‌هایی که از او بدست آمده و از ضدیت او با رومیان تا سال ۳۹ میلادی هنوز اخباری در دست است پس محتمل است که مرگ او بسال ۴۰ میلادی

روی داده باشد.^{۲۷۴}

اشك نوزدهم - واردان (بردان) (۶۰-۶۶م)

پس از اردوان پسرش واردان شاه شد برادرش گودرز مدعی سلطنت بود، ولی در آغاز ترفیق با واردان بود و واردان بخوابانیدن شورش سلوکیه که در زمان اردوان سوم آغاز شده بود پرداخت و این شهر را محاصره کرد ولی در این احوال خبر قیام برادرش گودرز علیه او رسید قبل از آنکه جنگی بین دو برادر روی دهد به میانجیگری بزرگان قرار شد که دو برادر باهم صلح کنند و گودرز از ادعای سلطنت صرف نظر کرده در گرگان در نزد طرفداران «داهی» خود بماند. سپس واردان در ۶۶ م. سلوکیه را تسخیر کرد، بعد بفکر انتزاع ارمنستان از دست رومیها افتاد.

فرونشاندن شورش سلوکیا :

بطوریکه در ضمن تاریخ اردوان گفتیم، در زمان وی مردم سلوکیه سر به شورش برداشتند. واردان (بردان) به محض آنکه بشاهی نشست آن شهر را در محاصره گرفت، ولی هنوز چندی نگذشته بود که ناچار شد دست از محاصره برداشته به مقابل لشکر برادرش گودرز به گرگان شتاید، در بهار سال ۶۲ میلادی فیلسوف معروف یونانی آپولونیوس^{۲۷۵} که حکیمی مرتاض و مؤسس مکتب فیثاغورثیان جدید بود

۲۷۴- تاریخ سیاسی پارت ص ۱۴۱-۱۴۲، گوتشمید ص ۱۸۴
ایران باستان ص ۲۴۱۱-۲۴۱۳

Rawlinson G. Parthia, P. 245—260

275— Apollonius

و از اهل تیانا^{۲۷۶} به شمار میرفت بقصد سفری به مشرق از یونان براه افتاد و برای رفتن به هندوستان از بابل گذشت. در آن گاه بردان دوسال و دو ماه بود که بر تخت نشسته بود و ظاهراً مردم سلوکیه هنوز در حال شورش بسر میبردند و بردان تختگاه خود را در شهر بابل قرار داده بود فیلوسترآتوس^{۲۷۷} که شرح حال این حکیم را نوشته و در تذکره حال او به این نکته اشاره مینماید که قلمرو بردان در این زمان بسیار محدود بوده است و می نویسد، آپولونیوس از شهر نینوا بیارت رفت و شهر نینوا در آن تاریخ متعلق به ناحیه آدیابن بوده و جزء متصرفات گودرز بشمار میآمده است. وی همچنان نقل میکند که در آن زمان فرمانروای سوریه سفیری به نزد بردان فرستاد و استرداد دوده از دهات نزدیک زوگما^{۲۷۸} را که در گذرگاه فرات قرار داشت و پارتیها آنرا تصرف کرده بودند خواستار شد و می نویسد چون آن دوده هیچگونه اهمیتی نداشتند بدون کشمکش به رومیها واگذار گردید. و نیز حکایت میکند که برادر شاهنشاه ایران که مگاباتس^{۲۷۹} نام داشت با آپولونیوس در شهر انطاکیه ملاقات کرد.^{۲۸۰} شهر سلوکیه سرانجام پس از آنکه هفت سال تمام در برابر پارتیها که از فن محاصره آگاهی بسیاری نداشتند مقاومت ورزیده بود ناچار به تسلیم شد (۷۳ میلادی). سلوکیه شهری بود

276— Tyana

277— Philostratus

278— Zeugma

279— Megabates

بامنابع سرشار و در زمان پولینیوس مورخ معروف ششصد هزار تن سکنه داشت. اشکانیان چون به افکار عمومی مردم یونانی شهر سلوکیه احترام می گذاشتند بر آن شدند که بجای آن شهر، شهر تیسفون را برای مقر زمستانی خود اختیار نمایند و با این عمل میخواستند بفهمانند که میخواهند از مزاحمتیکه توسط سربازان چادر نشین و نیمه وحشی خود برای مردم سلوکیه ایجاد میشود جلوگیری کرده باشند. کارطغیان سلوکیه به آشتی و مصالحه بین آسوریان و یونانیان مقیم آن شهر انجامید (۴۱ میلادی) بر اثر این مصالحه قتل عامی از یهودیان بعمل آمد و مردم تا آنجائیکه می توانستند از این قوم بینوا بکشند و معدودی که جان به سلامت بردند و از شهر رانده شدند اما پس از آنکه این یهودیان رانده شده به تیسفون پناه بردند باز مردم سلوکیا آنان را آسوده نگذاشته و پاس حرمت شاهنشاه را نگاه نداشتند و همچنان به آزار و اذیت آنان می پرداختند. همه این وقایع به اضافه خود پسندی اهالی سلوکیه باعث شد که از حسن نیت فرمانروایان نسبت به این شهر عظیم یونانی کاسته شود به طوری که پادشاهان مردم آن شهر را مزاحم نظم و امنیت دانسته به چاره جویی برخاستند و چنانکه بعدها خواهیم دید بلاش (ولخش) اول اشکانی شهری بنام ولاشکر در موضعی که از جهت رفت و آمد از هر لحاظ آماده بود بنا کرد و در نظر داشت که با ایجاد رقیبی برای سلوکیا آن شهر را از اهمیت بیندازد.^{۲۸۱}

اختلاف پارت و روم بر سر ارمنستان :

اختلاف بین بردان و گودرز به رومیان فرصت داد که

باردیگر ارمنستان را ازدست پارتیها خارج کنند و
 میترادات نامی را که بدست کالی گولا تبعید شده بود دوباره
 برسرکار آوردند توضیح آنکه میترادات پسر فراسمن
 ایبریائی که دست نشانده رومیان در ارمنستان بود چون
 مورد تنفر مردم آن دیار قرار گرفت گرفتار شده به زندان
 افتاد و به فرمان کالی گولا^{۲۸۲} قیصر روم از آن کشور
 تبعید گردید سپس در زمان جانشین وی کلودیوس^{۲۸۳}
 رومیان او را آزاد کرده باردیگروی را به پادشاهی ارمنستان
 فرستادند. ارمنیان که از سلطنت او ناراضی بودند براو
 قیام کردند. میترادات به یاری افواج رومی و مردم ایبری
 که به سرداری برادرش فراسمن^{۲۸۴} به حمایت او آمده بودند
 توانست ارمنیان و شهر پارتی آن ناحیه را که دموثاکس^{۲۸۵}
 نام داشت به آسانی شکست بدهد ولی يك قسمت از
 ارمنستان سفلا در تحت فرمان امیری به نام کوتیس^{۲۸۶}
 همچنان مقاومت میورزید، وی نیز پس از مدتی دوام
 نیاورده به اطاعت میترادات درآمد ارمنیان از ستم و بیداد
 میترادات به ستوده آمده از بردان شاهنشاه ایران یاری
 خواستند. بردان برای سرکوبی میترادات در ارمنستان
 از ایزت پادشاه ایالت آدیابن که از دوستان پدر او بود
 کمک خواست. ایزت که پنج تن از پسران خود را به گروگان
 به روم فرستاده بود همدستی خود را با بردان در لشکرکشی

282— Caligula

283— Clodius

284— Pharasmanes

285— Demunax

286— Cotys

به ارمنستان مصلحت ندید ، وازیاری به وی امتناع کرد. بردان که از نافرمانی ایزت شاه دست نشانده خودرنجیده خاطر شده بود برای تنبیه او به آدیان لشکر کشید. از شنیدن این خبر ویبئوس مارسوس^{۲۸۷} فرمانروای رومی سوریه (از سال ۴۲- تا ۴۵ م.) برای آنکه بردان را از آن پیکار منصرف سازد به مرزهای سواحل فرات دست اندازی کرد. بردان را بزرگان ایران سرانجام در شکار- گاهی کشتند .^{۲۸۸}

اشك بیستم - گودرز (۴۶ - ۵۱ م.)

بزرگان ایران پس از کشته شدن واردان، گودرز را بشاهی برداشتند (۴۶ م.). گودرز پادشاهی ستمگر بود، و نزدیکان و برادران خود را بکشت و از اینرو مجلس مهبستان از امپراطور روم خواست که مهرداد پسر فرهاد چهارم را که در روم میزیست برای شاهی به ایران بفرستد. ولی گودرز او را شکست داده گوشه‌های او را برای تحقیر برید تا نتواند دیگر سلطنت کند. پس از آن طولی نکشید که گودرز مرد و بقولی بر اثر توطئه‌ای کشته شد (۵۱ م.) از این پادشاه سنگ نبشته‌یی در بیستون بخط یونانی باقی مانده است .^{۲۸۹}

اشك بیست و یکم - ونن دوم (۵۱-۵۴ م)

نوشته‌اند که ونن دوم برادر گودرز بود ، ولی

287— Vibius Marsus

۲۸۸- گوتشمید ص ۱۸۹-۱۹۰ ، تاریخ پارت ص ۱۴۷-۱۴۸

289— Rawlinson, Parthia, P. 260—263

گوتشمید عقیده دارد که وی برادر اردوان سوم بود. وی استاندار ماد بود و پس از گودرز بزرگان پارت او را به پادشاهی خواندند مدت سلطنت او را از ۵۱ تا ۵۴ م. نوشته‌اند و نیز نوشته‌اند که او بلاش را شریک خود در اداره کشور قرار داده بود.^{۲۹۰}

اشك بیست و دوم - بلاش اول (ولئش نخستین) ۵۴-۷۸ م.

بلاش پسر ونن در ۵۱ یا ۵۲ م. به تخت نشست مادر او یکی از زنان غیرعقدی ونن بود وی از همان آغاز سلطنت خود با لشکری عازم تسخیر ارمنستان شد. در ابتداء ارمنستان سر تسلیم پیش آورد ولی این پیروزی دوامی نداشت و بواسطه شیوع مرضی مهلك در ارمنستان مجبور به مراجعت گردید. پس از آن با ایزت (عزت) شاه آدیابن که مدتها بود سر از پرداخت خراج باز زده بود بجنگ پرداخت. در این احوال خبر رسید که عشیره داهه و برخی از مردم صحراگرد به حدود ایران حمله آورده‌اند بلاش جنگ با ایزت را ناتمام گذاشته به گرگان شتافت و آن طایفه را از ایران براند چون بازگشت دید که ایزت شاه آدیابن در گذشته و پسرش مونوبازوس^{۲۹۱} بجای او نشسته است.

این شخص حاضر شد که به بلاش پادشاه اشکانی باج بپردازد و مطیع شاهنشاه اشکانی باشد. پس از آن بلاش به ارمنستان لشکر کشید پادشاه ارمنستان

۲۹۰- ایران باستان ج ۳ ص ۲۴۲۳ ، گوتشمید ص ۱۹۳

291- Monobazus

رادمیستوس^{۲۹۲} که تحت‌الحمایه روم بود بگریخت و تیرداد برادر بلاش شاه ارمنستان شد. در این وقت نرون^{۲۹۳} که جوانی سبک مغز بود، امپراطور روم بود نرون، کربولو^{۲۹۴} را که بهترین سردار روم بود از ژرمانیا (آلمان) احضار کرد، و از او خواست به آسیا رفته، رفع این اهانت را که از طرف پادشاه به روم شده است بکند در این میان دو گرفتاری برای بلاش پیش آمد نخست آنکه پسرش واردان (وارتان) برضد او قیام کرد و جنگ با پسر، سه سال از (۵۵ تا ۵۸ م) به درازا کشید و سرانجام واردان کشته شد و دیگر شورش مردم گرگان بود که سرانجام به اطاعت بلاش درآمدند این شورش از ۵۸ تا ۷۵ م. بطول انجامید.^{۲۹۵}

لشگرکشی تیرداد به روم :

چون خیال بلاش (ولخش) از جانب پسرش بردان آسوده شد، آن نرمی و ملایمتی را که بیشتر با کربولو و رومیان داشت رها کرده به سختی گرائید در بهار سال ۵۸ میلادی ولخش، تیرداد را با لشکری مدد کرده روی به سپاهیان رومی مقیم ارمنستان حمله آورد. کربولو میخواست که در این نبرد تیرداد را به اسارت گرفتار سازد و چون از این امر مأیوس شد سپاهیان خود را به دسته‌های چندی تقسیم کرده، به آنان فرمان داد که در

292— Radamistus

293— Neron

294— Corbulo

۲۹۵— درالتیجان ص ۳۸-۴۳ گوتشمید ص ۱۹۴-۱۹۵،

تاریخ پارت ص ۱۵۴-۱۵۸

همه جا به یغما و کشتار بپردازند در عین حال به آنتیوخوس پادشاه گوماگنه فرمان داد که از مرزایران گذشته به ارمنستان بیاید و به سپاه وی یاری کند. در این زمان فراسمن پادشاه ایبری با رومیان متحد شد و به اتفاق موسکها^{۲۹۶} از هرسوبه ارمنیانی که طرفدار تیرداد بودند حمله کرده ایشان را به ستوه آوردند. تیرداد که حریف را زورمند و دشمنان را متفق یافت ناچار ارمنستان را تخلیه کرده به آذربایجان درآمد در آنجا نیز راحت ننشسته با لشکریان روم به کشمکش مشغول شد. رومیان پس از ویران کردن آرتاکساتا و تسخیر تیگران و سرتاسر ارمنستان را بتصرف خود آوردند و آن سرزمین را به قطعانی تقسیم کرده هر ناحیه را به سرداری واگذار کردند. تیگران نواده آرخبه لائوس^{۲۹۸} از خانواده هردویها که پادشاه کاپادوکیه بود اسماً پادشاه ارمنستان شد. ارمنستان در این زمان خیلی کوچک شده بود زیرا فراسمن پادشاه گرجستان و پولمو^{۲۹۸} پادشاه پونت و آریستو-بولوس^{۲۹۹} پادشاه ارمنستان کوچک و آنتیوخوس پادشاه کوماگنه هر یک ناحیه ای از آن کشور را بتصرف خود در آورده بود ظاهراً رومیها میخواستند بدین ترتیب ارمنیها را که طرفدار پارتیها بودند و آنان را بر رومیان ترجیح میدادند مجازات کرده باشند.

296— Mosques

297— Archelaus

298— Polemo

299— Aristobulus

نبردهای مرزی بین ایران و روم :

سپس ولخش یکی از امیران پارت را بنام مونه‌زس^{۳۰۰} به سرداری لشکر مامور ساخته و سواران خاصه خود را به اختیار او گذاشت و گفت که بیاری مونه‌یازوس پادشاه آدیابن بشتابد، و به اتفاق او بر ارمنستان بتازند و تیگران را از آن کشور برانند خود نیز شخصاً از سوی دیگر به سوریه لشکر کشید و از مرزهای غربی ایران رومیان را تحت فشار گذاشت. مونه‌زس به اتفاق مونه‌یازوس بسوی ارمنستان رفته تیگرانوس رتا^{۳۰۱} را که پس از ویران شدن آرتاکستا پایتخت ارمنستان شده بود محاصره کردند اما نتوانستند آنجا را بگیرند. خود ولخش تا نصیبین پیش رفت و از آنجا ارمنستان و سوریه را تهدید میکرد کوربولو چند فوج لشکر رومی در تحت ریاست ورولانوس^{۳۰۲} به ارمنستان فرستاد و قسمت دیگر را به حفاظت سواحل فرات مامور ساخت سپس از روی احتیاط از نرون امپراطور روم درخواست مدد کرد.

مونه‌زس سردار پارتی بر کاروانها و بنارهای خواربار که برای مردم شهر تیگرانوس رتا فرستاده شده بود حمله برد و علوفه و آذوقه را تصرف کرد. در ابتداء خواست که بایورش و حمله آن شهر را بگشاید ولی در آن کار کامیاب نگردید ولی همچنان آن شهر را در محاصره داشت کوربولو چون وضع دوستان خود را دشوار دید هیئتی را به نزد ولخش فرستاد و به او تهدید کرد که اگر لشکر پارتی به

300— Monaeses

301— Tigranocerta

302— Verulanus

ارمنستان داخل شود او به پارت لشکر خواهد کشید، در این بین يك بالای آسمانی جنگگ را به عقب انداخت و آن ملخ خوارگی در ناحیه علیای بین النهرین و از میان رفتن مزارع بود. طرفین بر اثر این وقایع حاضر به مذاکره صلح شدند و قرار شد که لشکر ایران از محاصره تیگرانوس رتا دست بردارد و ارمنستان را تخلیه کند و رومیان نیز از ارمنستان بیرون روند و آن کشور را به حال خود واگذارند و همین طور حالت متارکه جنگ بین طرفین برقرار گردد تا و لخش سفیری به دربار روم فرستاده درباره قرارداد صلح مذاکره نماید پس از این متارکه چند ماهی طرفین دست از جنگ کشیده و منتظر حوادث بعد بودند.

شرایط صلح رومیها مدتی مخفی ماند ولی به تیگران و سواران رومی که به حمایت او آمده بودند دستور داده شد که حدود ارمنستان را تخلیه کرده و عقب نشینی نمایند این سربازان در سالهای ۶۱ و ۶۲ بعد از میلاد به سرحدات ایالت کاپادوکیه عقب نشستند. در اواخر پائیز آن سال نرون قیصر روم سردار تازه ای بنام سین نیوس پتوس^{۳۰۳} به سمت حکمرانی کاپادوکیه مامور کرد و يك لشکر مرکب از چند فوج رومی با عده ای قوای امدادی دست نشاندهگان روم در نواحی پونتوس و کلیکیه و کاپادوکیه که در تحت فرمان او بودند به یاری او آمدند. ظاهراً مزد این سربازان را به سیم زری می پرداختند که در شهر کیسرا^{۳۴۰} در کاپادوکیه

303— Caesennius Paetus

304— Caesera

ضرب میشد. در این میان سفیرانی که از طرف ولخش به روم رفته بودند بدون حصول نتیجه بازگشتند.

پارتیان که از مذاکره با روم ناامید شده بودند بفکر ادامه جنگ افتادند پتوس سردار رومی پیشدستی کرده کارزار را آغاز کرد. برای آنکه شهر تیگرانوس را تا رادیگر باره بتصرف خود در آورد از محلی نزدیک میلیننه^{۳۰۵} (ملاطیه) بادوفوج از سربازان رومی که تحت فرمان او و سرداری بنام سابینوس^{۳۰۶} بوده اند از رود فرات عبور کرده و زمستان را در ایالت پونتوس به سر آوردند. سپس پتوس پیش آمده بعضی از قلاع ارمنستان را تصرف کرد. در اواخر سال ۶۲ میلادی سیزنیوس پتوس سردار جدید روم تا تیگرانوس را پیش روی کرد ولی شکست خورد بلاش بر معا برکوه توروس دست یافت و واحدهای رومی را بطور مجزا از هم، درهم شکست و پتیوس را در اردوی خود یعنی راندا در نزدیکی آرساموساتا^{۳۰۷} که پایتخت ارمنستان صغیر بود محاصره کرد، چون کوربولوکه در همان موقع در سوریه توقف داشت و عملاً به یاری او نیامد ناگزیر تسلیم گردید. بر اثر سبک مغزی پتوس ورقابت بین او و کوربولو لشکر روم شکست یافت و رومیان مجبور به تخلیه ارمنستان شدند. در ماه اکتبر این سال پتوس از روی حزم و احتیاط زن و فرزند خود را به قلعه ای در ناحیه آرساموساتا فرستاد. این محل اکنون معروف به شمشاط است هم در آن زمستان

305— Melitene

306— Sabienus

307— Arsamosata

کور بولو موفق شد که در کنار فرات آتشهای بزرگ افروخته و پلی بنا کند و ظاهراً این پل در معبر معروف زئوگما بسته شد. رومیان تاوها و کشتی‌های بزرگ به آب انداختند و بر روی آنها برج‌ها و منجنیق‌های سنگ انداز قرار دادند و بسوی دیگر ساحل را اندند، و پل را محکم ساختند و پادگانی در آنجا جای داده مامور حفاظت پل ساختند. همین امر سبب شد که پارتیان از فکر حمله بسوریه منصرف شوند و تمام نیروی خود را برای مقابله بارومیسان در جبهه ارمنستان تمرکز دهند. بمحض اینکه پتوس سردار رومی از پیش آمدن سپاه ولخش آگاه شد بمقابل اوشتافت و وی را عقب نشانند. پتیوس نیروی خود را به دو بخش تقسیم کرده سه هزار تن مرد جنگی را برای حفاظت گذرگاه‌های کوه‌های توروس مامور نمود و بقیه را در نزد خود در اردوگاه زمستانی در نزدیکی راندیا نگاه داشت پتوس برای احتیاط بیشتر کور بولو را از وخامت اوضاع باخبر ساخت کور بولو از هرفوجی که در اختیار داشت هزار مرد را برگزیده باهشتصد سوار و همان قدر نیروی مجهز امدادی از ممالک دست نشانده روم در آسیا آماده حرکت ساخت وضع پتوس پیوسته بوخامت میافزود پیش قراولان و افواج پراکنده رومی که جابجا برای پادگان گماشته شده بودند. به آسانی بدست دشمن نابود میشدند و اردوی رومی از هر طرف بمحاصره اشکانیان میامد. پس یاردیگر پتوس پیکی چند با شتاب بنزد کور بولو فرستاد و درخواست کمک فوری کرد. کور بولو ناچار با سپاه خود بسوی او رهسپار شد و گروهی از نیروی خود را مامور نگاهداری دژهای

مرزی درکنار فرات نمود و از راهی که نزدیکتر و آذوقه و خواربار فراوانتر بود یعنی از راه کوماگنه و کاپادوکیه بسوی ارمنستان براه افتاد. برای جبران کمبود خواربار در پی سپاه خود شتربارهای بسیاری ازگندم و جو حرکت داد. اندکی پیش نرفته بود که دسته دسته رومیانی که از اردوی محاصره شده روم گریخته بودند باو رسیدند.

متارکه جنگ ایران و روم :

چون نیروی امدادی کوربولو به موقع به پتوس نرسید وی ناچار با پادشاه ایران از در صلح درآمد. در مذاکرات صلح رومیان از پارتیان درخواست کردند اولاً بایشان اجازه داده شود که از قلعه خارج شوند بشرط آنکه تمام استحکامات قلعه و خواربار را تسلیم پارتیان کنند دوم آنکه قبول کردند که سپاه روم ارمنستان را تخلیه کرده بیرون رود.

سوم آنکه تعهد کردند که رومیان با ارمنستان برنگردند مگر آنکه سفیری تازه از جانب ولخش به روم رفته و در این باره مذاکره نماید. چهارم آنکه رومیان پلی بر روی رود آرساماس^{۳۰۸} که یکی از شعب فرات بود بسازند.

این پل مورد احتیاج فوری پارتیان نبود و از آن جهت این درخواست را از رومیان کرده بودند که میخواستند پیادگاری از شکست ایشان باشد پیمان متارکه با شرایط فوق بسته شد و پتوس از قلعه بیرون رفت و پارتیان به قلعه درآمدند و هرآنچه از اموالی که رومیان از ارمنستان به یغما برده بودند از ایشان پس گرفتند. در این هنگام پارتیان جامه

وسلاح سپاهیان روم را خواستند رومیان از بیم آنکه مبادا پیمان متارکه برهم بخورد این اشیاء را بی درنگ به ایشان دادند. سردار سواران پارت که واساسس^{۳۰۹} نام داشت مأمور بستن پیمان با رومیان شده بود، مونه بازوس پادشاه آدیاین را شاهد و گواه عقد قرارداد بود. پس از امضای این پیمان پتوس به شتاب به نزد کوربولو آمد و با سرافکنده گی بسیار از او تقاضا کرد تا جنگ را آغاز کند ولی کوربولو که سرداری خردمند بود از این پیمان شکنی سرباز زد و به سوریه بازگشت و پتوس زمستان را در کاپادوکیه برسر آورد. سپس ولخش سردار خود مونه زس را به سفارت به نزد کوربولو فرستاد و درخواست کرد که رومیان دژهایی را که بر کنار فرات ساخته اند فوراً تخلیه نمایند. بین دو سردار ایرانی و رومی بر روی پلی که کوربولو بر رود فرات بسته بود مذاکره آغاز شد سرانجام کوربولو پیشنهادهای شاهنشاه ایران را پذیرفت، و بنا شد که آن دره ها را به نیروی ایران تسلیم کند به شرط آنکه سپاهیان پارتی ارمنستان را تخلیه نمایند.

سفیرانی که برای حل نهائی مسئله ارمنستان به روم رهسپار شده بودند در بهار سال ۶۳ میلادی بدان شهر رسیدند پیشنهاد رومیان این بود که تیردات برادر شاه اشکانی شخصا به روم آمده تاج پادشاهی ارمنستان را از دست نرون قیصر روم دریافت دارد.

چون تیردات زردشتی بود و گذشتن وی از دریا و بی احترامی به آب گناه شمرده میشد سفیران از قبول این

پیشنهاد سرباز زدند ولی رومیان این بهانه را نپذیرفته با آنان تکلیف کردند که باید این پیشنهاد را به شاهنشاه ایران بقبولانند. سپس هدایا و تحفه‌هایی گرانبها با ایشان برای شاهنشاه ارسال داشتند.

رومیان چون از قبول این پیشنهاد اطمینان نداشتند اداره حکومت شام را بسرداری بنام سستیوس گالوس^{۳۱۰} واگذار کردند ولی سرداری سپاه روم همچنان برعهده کوربولو بود. نیروی او را به فوجهای تازه رومی مدد نمودند پتوس هم به روم بازگشت و فروشکوه کوربولو آنچنان بالا گرفت که تاسی توس مورخ او را بمانند پومپیوس سردار معروف قدیم روم بشمار آورد. دولژیون رومی که شکست یافته و خسارت فراوان دیده و روحیه خود را از دست داده بودند در سوریه سکنی گزیدند. نیروهای جدید روم در نزدیکی میلیتن (ملاطیه) اردو زده برای گذشتن از رود فرات آماده گشتند. این نیرو از لژیون‌های سوریه و مقدونیه که در ایالت پونتوس مستقر بودند و نیز از واحد های نظامی مصری و ایلیریا^{۳۱۱} تشکیل میشد. کوربولو برای بار دوم فرماندهی کل سپاه را در آسیا بعهده گرفت. وی همان راهی را که قبلا لوکولوس پتوس در پیش گرفته بود پیمود، و همه جا دژها را ویران ساخت و بیم و هراسی سخت در مردم آن کشورها ایجاد نمود.

هنگامیکه میخواست از سوفنه (ارمنستان کوچک) بگذرد، نمایندگان ولخش و تیردات با پیشنهاد های تازه ای

310— Cestius Gallus

311— Illyria

پیش او آمدند و تقاضای صلح کردند. و لخش پیشنهاد کرد که تیردات و نمایندگان ایران و کوربولو در دژ راندیا که ایرانیان از دست پتوس گرفته بودند باهم ملاقات کنند و دو تن از افسران رومی یکی تیبریوس الکساندر و دیگری وینیسیانوس^{۳۱۲} داماد کوربولو به عنوان وثیقه از هر گونه سوء قصد به اردوگاه پارت فرستاده شوند و هر یک از دو سردار تنها سی سوار همراه داشته باشند. کوربولو این پیشنهاد را با طیب خاطر پذیرفت طرفین ملاقات توافق کردند که تیرداد به پادشاهی ارمنستان باقی بماند ولی به شرط آنکه تاج شاهی را فقط از دست نرون قیصر روم دریافت دارد. پس از این موافقت که در خاک ارمنستان روی داد جشن‌هایی ترتیب دادند و تندیس‌های از نرون برپا کردند و بزرگان و سرداران دو کشور حضور یافته تیرداد پادشاه ارمنستان در آن جمع تاج از سر خود برداشته و برپای تندیس قیصر گذاشت سپس و لخش و مونوبازوس گروگان‌هایی به عنوان وثیقه وفای به عهد به کوربولو دادند. این قرارداد در تابستان سال ۶۲ میلادی انعقاد یافت.^{۳۱۳}

سفر تیرداد (تیردات) به روم :

تیردات در رفتن به روم تعلل میکرد و دو سال از قرارداد بین ایران و روم گذشت وی از رفتن به این سفر خشنود نبود و میخواست به هر نحوی شده از این

312— Vinicianus

۳۱۳- درالتیجان ج ۳ ص ۴۳-۵۵ ایران باستان ج ۳ ص ۲۴۴۹-۲۴۴۴ ، گوتشمید ص ۱۹۵-۱۹۹ تاریخ پارت ص ۱۵۸-۱۶۸

کار شانه خالی کند، و ظاهراً ولخش از بیم آنکه مبادا تیردات در روم مورد بی‌احترامی واقع شود و به حیثیت ایران خللی وارد آید از سفر وی به آن کشور راضی نبود. ولی بر اثر اصرار کوربولوکه پیاپی اجرای پیمانی را که به امضای طرفین رسیده بوده درخواست میکرد ولخش ناچار شد که برادرش را به این مأموریت تاریخی بفرستد. در بهار سال ۶۶ میلادی تیردات با زن خود و گروهی از بزرگان پارتی که از جمله پسران ولخش و مونه بازوس پادشاه آدیابن بودند با سه هزار سوار برای رفتن به روم براه افتاد. او با این موکب شاهانه از ایالات رومی آسیای صغیر گذشت و به جز تنگه هلس پونت (داردانل) که ناچار بود آن قسمت را از آب بگذرد و از آسیا به اروپا وارد بشود بقیه راه را در خشکی پیمود رومیان همه شهرهای سر راه تیردات را آئین بسته و چراغانی کرده بودند و در هر جاکه میرسید مورد استقبال و احترام دولتیان و مردم واقع میشد.

خط سیر مسافرت او در اروپا از تراکیه آغاز شده و از ایلیری گذشته به کنار دریای آدریاتیک میرسید و از آنجا از راه خشکی به شبه جزیره ایتالیا درآمد مخارج تیردات و کلیه همراهانش در این سفر بر عهده دولت روم بود. چنانکه سوئتن^{۳۱۴} نویسنده کتاب تاریخ نرون (بند ۳۰) می‌نویسد، خرج سفر تیردات و همراهانش برای خزانه روم روزی هشتصد سسترس^{۳۱۵} یعنی معادل

314— Suéton

315— Sesterces

۳۲۰۰۰ فرانک طلا به پول امروز تمام میشد. چون مدت رفتن و برگشتن تیردات به روم بالغ بر نه ماه طول کشید هزینه‌ای را که خزانه آن دولت برای این سفر پرداخته بود به هشت میلیون و ششصد و چهار هزار فرانک طلا میرسید. زن تیردات که ملکه ارمنستان شمرده میشد بجای اینکه مانند زنان ایران روی‌بندی برچهره بندد با رویی گشاده کلاه خودی بر سر نهاده و سوار بر اسب درکنار شوهر حرکت میکرد. چون تیردات قدم به خاک ایتالیا نهاد از طرف قیصر کالسکه مجللی که به آن دو اسب آراسته بسته بودند برای او فرستادند. او با زنش بر آن نشست و از طریق پیزه نوم^{۳۱۶} به شهر ناپل رهسپار شدند. تیردات در آنجا به دیدار امپراطور نرون نایل گردید و در پیش او زانو بر زمین زد و چون حاضر نشد که به رسم رومیان شمشیر را در پیش امپراطور از کمر خود باز کند تنها قبول کرد که تیغ را باغلاف میخکوب نمایند. رومیان در شهر پوتولی^{۳۱۷} پذیرائی شاهانه و مجللی از او کردند. سپس از آنجا بسوی رم رهسپار شد. پایتخت کشور روم را به مناسبت قدوم آن شاهزاده آیین بسته و چراغانی کرده و در کوی و برزن مردم به تماشای موکب او ایستاده بودند. در آن روز فوروم^{۳۱۸} میدان بزرگ شهر مملو از جمعیت بود. مردم محترم شهر درحالی که جامه سپید برتن داشتند در غرفه‌ها جا

316— Pisenum

317— Puteoli

318— Forum

گرفته و نیمتاجی از برگهای درخت غار بر سر گذاشته بودند. در دو جانب خیابان پهن که به میدان فوروم میرسید سربازانیکه پره‌توریان^{۳۱۹} خوانده میشدند در دو صف با سلاحهای درخشنده و ممتاز ایستاده بودند تا وسط خیابان را از آمد و رفت مردم خالی نگه دارند. صبحگاهان امپراطور نرون درحالی که اعضای سنای روم با قراولان خاص با وی همراه بودند با شکوه و جلالتی بدیع و جامه‌ای که خاص فاتحان بود به قصر روسترا^{۳۲۰} آمد و برصندلی مدوری که کورول^{۳۲۱} خوانده میشد، جلوس فرمود. تیردات با موکب خود از میان دو صف سربازان قراول گذشته راه قصر شاهی را پیش گرفت و از پله‌ها بالارفت و پیش تخت امپراطور رسید و سرتعظیم فرود آورد سپس روی به او کرده خطابه خود را چنین بیان نمود: «ای سرورمن، من ازخاندان پادشاهی ارشک‌ها هستم و از پشت آن پادشاهان بزرگم و با شاهنشاه ولخش و پاگور شاه برادرم، از این پس سرنوشت من به‌دست توست و وضع و زندگی من آنچنان خواهد شد که تو خواهی بخت و اقبال و طالع من تو هستی.» نرون پاسخی خشک و متکبرانه به خطابه او داده آنگاه تیردات از راهیکه برای وی ساخته بودند بسوی روسترا بالارفت و در پای صندلی نرون نشست و نطق مختصری کرده که آنرا برای حضار ترجمه کردند پس قیصر او را رسماً

319— Praetorian

320— Rostra

321— Curul

پادشاه ارمنستان خطاب کرد و تاج شاهی را با دست خود برتارک او نهاد. تیردات پس از چند ماه اقامت در روم از کنار دریای آدریاتیک و یونان و آسیای صغیر به خاک میهن بازگشت.

یکی از دلایل آنکه تیردات در این سفر راه خشکی اختیار کرد و از سفر دریا به علت زردشتی بودن احتراز نمود سکه‌هایی است با نقش آتشکده بر روی آنها که از ولخش بدست آمده است و همچنین تصویر مردی دیده میشود که در برابر آن آذرگاه هدایای خود را تقدیم میکند، و نیز در کتاب دینکرد و بعضی از کتب پهلوی آمده که دوستان پراکنده در زمان ولخش گردآوری شد همه این اخبار و آثار دلیل بر آنست که ولخش و برادرش تیردات دین زردشتی آمیخته به مهر پرستی داشته‌اند.

نتایج سفر تیردات به روم :

بر اثر سفر تیردات به روم مسئله ارمنستان که از مسائل مهم سیاسی بین ایران و روم بود بطور مرضی الطرفین حل گشت و آن کشور دیگر باره بدست ایرانیان افتاد اگر چه ارمنستان رسماً تبعیت دولت روم را اختیار کرد ولی واقعاً و رسماً از آن دولت ایران شد. این موفقیت سیاسی شأن و حیثیت ایران را نیز در برابر اقوام شرقی که غالباً از مشغولیت ایران در غرب استفاده کرده و به آن کشور هجوم میکردند حفظ نمود و آنان دانستند که دولت اشکانی آنچنان مقتدر و نیرومند است که دولت عظیم‌الشان روم حاضر است با او کنار بیاید. نتیجه این

سفر آن شد که قریب پنجاه سال صلح و آشتی بین دو دولت ادامه یافت و این صلح از سال ۶۳ میلادی تالشکر کشی ترایان (تراژان) به ایران در سال ۱۱۵ میلادی دوام پذیرفت. نویسندگان تاریخ روم که تاکنون اطلاعات مفیدی در ضمن تاریخ آن قوم از اشکانیان نیز میدادند به سبب آرامشی که بعد از سرفتریدات در روابط دو کشور پیدا شد دیگر خبر جالب توجهی به جای نگذارند ولی چنانکه از اخبار این مورخان در سالهای ۶۶ و ۶۷ میلادی به دست می آید، رومیان در این سالها مشغول تدارک جنگی و تشکیل لژیون جدیدی بنام ایتالیکا بوده اند. رومیان یکی از لژیونهای درهم شکسته قدیم را مرمت کرده به جبهه مشرق فرستادند و نرون تا آخرین روزهای زندگی خود مشغول تهیه لشکرکشی مفصلی به مشرق بوده است. ظاهراً مقصود وی از این لشکرکشی فتح دربندهای قفقاز و سرکوب کردن طوایف آلان در شمال آن ناحیه بوده و شاید هم میخواست است با حرکت سپاه رومی مانوری داده پارتیها را بترسانند تا از کمک ملت یهود که مورد غضب رومیان قرار گرفته بودند برحذر باشند.^{۳۲۲}

هجوم آلانیها به ایران

آلانیها که از سکاها یا اسکیت‌های غربی بشمار میرفتند و در نزدیکی دریای آزوف سکنی داشتند، در این زمان بسوی مشرق گراییده با مردم ورکان یا (وهرکان) که به یونانی آنان را هیرکانی میگفتند و به زبان پهلوی ساسانی ورژان و به پارسی گرجستان شده متحدگشتند و از دربند

قفقاز یا باب‌الابواب گذشته و به‌ماد كوچك يا آذربایجان هجوم نمودند را اولینسون می‌نویسد^{۳۲۳} که آلانی‌ها قبلاً در نزدیکی رود تانائیس^{۳۲۴} (دن‌کنونی) و دریاچه پالوس مه‌اوتید^{۳۲۵} (دریای آزوف) سکنی داشتند.

این قوم اکنون معروف به آسی، یا اوسه‌تین^{۳۲۶} می‌باشند و در دوسوی کوههای اصلی قفقاز زندگی میکنند. در دوره‌های قدیم آنان به نام سمرت^{۳۲۷} و در دوره بعد به آلانی معروف بودند بطلمیوس سمرت‌ها را آسائی اوای،^{۳۲۸} و استرابن آنها را آسی‌اوئی و پلینی در کتاب خود از آنان با عبارت: «آلانی سیوه‌آسی»^{۳۲۹} یعنی آلانی‌ها یا آس‌ها یاد کرده است، و دیونسیوس^{۳۳۰} جغرافی‌دان قدیم یونانی که در بین ۳۰ تا ۱۰ سال پیش از میلاد کتاب خود را نوشته است نخستین کسی است که از آلانی‌ها یاد کرده و آنان را باداسی‌ها^{۳۳۱} که اجداد رومانی‌ها بودند و نیز تائوری‌ها^{۳۳۲} که در شبه جزیره کریمه می‌زیستند از يك قوم دانسته است: پلینی مورخ قدیم گوید که سرزمینهای آلانی‌ها در

۳۲۳- را اولینسون ششمین دولت مشرق ص ۲۹۱

324— Tanais

325— Palus Meotide

326— Ossetine

327— Sarmat

328— Asaioi

329— Alani Sive Assi

330— Dionysius

331— Daci

332— Tauri

جنوب روسیه و در اراضی اوکراین امروز بوده است» در کتابهای تاریخی و جغرافیائی اسلامی نام ایشان آس آمده و آلانها را از آسها جدا دانسته‌اند و محل زندگی ایشان را در سرزمینهایی در میان آلانها و روسها نوشته‌اند. یوسیفوس فلاویوس مورخ یهودی و سنها فیلسوف رومی مساکن ایشان را در ساحل رود الیستر یا دانوب امروزی دانسته‌اند.

امروز این قوم يك جمهوری در قفقاز تشکیل داده که کل جمعیت آنان بالغ بر چهارصد و ده هزار نفر است که از این شمار نزدیک به ۴۰۰ هزار نفر آسی و باقی از ملت‌های روسی و اوکراین و گرجی و ارمنی هستند مردم جمهوری آس به خود ایلو به کشورشان ایریستون^{۳۳۳} میگویند. دسته دیگر از ایشان خود را دیگور^{۳۳۴} میخوانند از این جهت است که لهجه آن دو طایفه لهجه‌های ایلونی و دیگوری خوانده میشود. «ایروایرون» منسوب به آریا و نژاد آریایی است و با کلمه ایران خویشاوند و از يك ریشه است. اما دیگور در کتاب جغرافیای موسی خورنی به صورت تیکور^{۳۳۵} آمده است. آس نامی است که دیگران به این مردم داده‌اند شاید آس با کلمه آسوی^{۳۳۶} اوستا برابر باشد و آن به معنی تندرو است و با تبدیل سین به هاء در زبان فارسی آهو شده است که آن نیز صفت حیوان

333— Iriston

334— Digor

335— Tikor

336— Asu

تندرو معروفی است. شاید علت نام نهادن ایشان به آس آن باشد که این مردم در جنگلها سخت چالاک بوده‌اند. باری مردم آلان در سال ۷۵ میلادی با گرجی‌ها یا مردم ایبری متحد شده از دربند قفقاز یا داریال گذشته به ارمنستان و آذربایجان حمله آوردند و تیردات پادشاه ارمنستان را شکست سختی داده و به قول یوسیفوس— فلاویوس او را باکمند بگرفتند سپس به آذربایجان تاخته و برادر دیگر ولخش را که پاکور نام داشت شکست داده حرم وی را اسیر کرده خود او را به کوهستانها فراری ساختند و به کشتار و چپاول پرداختند. سپس در سال ۷۵ میلادی به پارت حمله کردند و آشوب بزرگی برپا ساختند. ولخش چون لشکر خود را در برابر ایشان ناتوان دید برای بیرون راندن ایشان از آن نواحی از وسپاسیانوس امپراطور روم یاری خواست از او تمنا کرد یکی از دو فرزندش تیتوس یا دومیتیانوس^{۳۳۷} را با لشکری به کمک او بفرستد. دومیتیانوس خود به این لشگرکشی مایل بود و میخواست که به یاری ولخش بیاید. ولی وسپاسیانوس جنگ با آلانها را مصلحت ندید و کمکی به ولخش ننمود. در نتیجه آن قوم آذربایجان و ارمنستان را به خاک و خون کشیده اسیران و غنائیم بسیاری به غارت بردند. گویا بر اثر فتنه همین آلانها بود که وسپاسیانوس و پسرانش در همان سال به استحکام دژهای مهرداد پادشاه گرجستان و قوم یاماسدائی^{۳۳۸} پرداختند. امتناع وسپاسیانوس از

337— Domitianus

338— Yamasdaiten

فرستادن کمک باعث سردی روابط او و بلاش شد و مذاکرات سیاسی تندی بین طرفین در گرفت. بلاش بعد از فرونشاندن تاخت و تاز آلانیها درگذشت (۷۸ م) در زمان بلاش اول، نخستین علایم احیاء ایرانیت جدید آشکار شد در پشت سکه‌های وی نقش آتشگاهی با مؤبد دیده میشود و نخستین بار است که این سکه‌ها با الفبای پهلوی ضرب گردیده است بنا به کتاب دینکرد که از کتب دینی زبان پهلوی است در زمان همین پادشاه بود که متن اوستا تدوین گردید.^{۲۳۹}

اشک بیست و سوم - پاکور دوم (۷۸-۱۰۹ م.)

پس از بلاش اول محققاً معلوم نیست که جانشین او چه کسی بوده است بعضی پاکور نامی را شاه اشکانی و پسر بلاش اول نوشته‌اند از روی سکه‌ها حدس زده میشود که او تا ۹۳ میلادی سلطنت میکرده است از وقایع زمان پاکور اینست که او بتوسعه‌ی تیسفون پرداخت بعدخبری هست که پاکور خاك خسروئن (اسروئن) را به پادشاه آن آبکار فروخت خسروئن همان ناحیه‌ای است که پایتخت آنرا ادس مینامیدند که بعدها اورها یا اورفا نام گرفت.

روابط دومیتیانوس و پاکور :

دومیتیانوس در اواخر سلطنت خود بر آن بود که مانند کراسوس به مشرق زمین لشکرکشی کند از این رو به دبیر خود آباس کانئوس^{۲۴۰} امر کرد که اطلاعات تازه‌ای از نظر

۳۳۹- ایران باستان ج ۳ ص ۲۴۴ تاریخ پارت ص ۱۷۲-۱۸۰
گوتشمید ص ۲۰۰-۲۰۷

سوق الجیشی از دره فرات تهیه نماید. در آن زمان گذرگاه و معبری بر روی آن رودخانه از محل معروف به زوگما وجود داشته است و از آنجا سپاهیان بطرف شمال بسوی رود آراکسس^{۳۴۱} یا ارس میرفتند، و می پنداشتند که از آن راه میتوانند به مشرق یعنی ایالت باختر و حتی کشور هندوستان حمله ور شوند و نیز از طرفی دیگر قشون رومی میتوانند در بین النهرین پیش رفته و ثروت بسیاری از آنجا بدست آورد. پس دومیتیانوس سرداری را بنام ماسیوس سِلر^{۳۴۲} به فرماندهی لژیونهای شام نامزد فرمود و او را مأمور حمله به ایران کرد و انتظار داشت فتوحات این سردار آزموده در مشرق زمین برای وی کسب شهرتی نماید ولی عمر قیصر دومیتیانوس وفانکرد و نتوانست نقشه خود را بکار بندد و پس از وی در سال ۶۸ میلادی قیصری دیگر بنام ترایان (تراژان) به جای او نشست احتمال دارد، که در اوایل سلطنت دومیتیانوس بر سر مسائل مرزی با پاکور اختلافاتی روی داده باشد، زیرا پارتیها مدعی بودند که رومیان به قراردادی که بین آنان با پارتیها منعقد شده عمل ننمودند و رومیان علیرغم پیشگویی کاهنان در مرزهای پارت آغاز به ساختن استحکامات جدیدی کردند.

مرگت پاکور را در ۱۰۸ م. میدانند او را دوپسر بود ولی مجلس دهستان خسرو برادر پاکور را جانشین او قرارداد.

341— Araxes

342— Macius Celer

اشك بیست و چهارم خسرو (۱۰۹-۱۳۰ م.)

پس از پاکور برادرش خسرو به تخت نشست. نخستین سکه‌ای که مطمئناً متعلق به اوست تاریخ ۱۱۰ میلادی را دارد. اما بلافاصله در برابر او مدعی برای تاج و تخت پیدا شدند که یکی ولخش دوم بود که پس از ۳۳ سال سکوت باز از سال ۱۱۲ میلادی نام او بر روی سکه‌ها ظاهر می‌شود و روی یکی از سکه‌های سال ۱۱۳ باز نام وی آمده است. مدعی دیگر میرادات ششم است که ممکن است او نیز برادر خسرو باشد اما در نسبت برادری ولخش با خسرو تردیدی نیست، باید دانست که هیچیک از این سه تن بر دو تن دیگر غلبه نکرد و جنگ داخلی در زمان ایشان همچنان ادامه داشت و بر اثر همین اختلاف خانوادگی بود که خطر خارجی از طرف روم موجودیت و استقلال ایران را تهدید می‌کرد.

اوضاع ارمنستان :

چون تیردات (تیرداد) اشکانی پادشاه ارمنستان در حدود سال ۱۱۰ میلادی درگذشت پاکوریکی از پسران خود را که اکزدارس^{۳۴۲} نام داشت بجای او به سلطنت ارمنستان فرستاد بعضی نوشته‌اند که خسرو اشك بیست سوم چون به پادشاهی رسید اکزدارس یکی از پسران پاکور را بجای تیردات نشانند و چون این امر بدون جلب نظر و موافقت و دولت روم انجام گرفت موجب کدورت آن دولت نشد و دیگر باره جنگ ایران و روم شعله‌ور گردید.

روابط صلح‌آمیز میان روم و پارت مدت درازی داشت ولی این وضع ثابت نبود و آن آرامش معلول اوضاع و احوال موقتی بود و حریفان به دقت مراقب یکدیگر بودند و هر دو طرف برای تضعیف هم‌کوشش میکردند. چنانکه گفتیم در آغاز سال ۸۰ میلادی ارتبان چهارم و پاکور دوم که به‌خاطر احراز قدرت در سرزمین پارت با یکدیگر مبارزه میکردند و از شخصی که به دروغ خود را نرون میخواند پشتیبانی مینمودند و در واقع روش متداول رومیان را علیه ایشان بکار می‌بستند از طرفی صلح‌پایدار میان دو امپراطور بزرگ بر سرفرات و ایالات قفقاز غیر مقدور بود.

رومیان می‌کوشیدند به‌رقیمتی شده ارمنستان را بتصرف خویشتن درآورند و پارتیان را به آنسوی دجله برانند از این جهت به‌محض پیدا شدن فرصت مناسب مقدمات لشکرکشی بزرگی را به ایران فراهم کردند.

روی کار آمدن ترایانوس :

مارکوس اولپیوس ترایانوس^{۳۴۴} که به‌زبان انگلیسی اوراتراجان^{۳۴۵} میخوانند (۹۸-۱۱۷ م) پس از و سپاسیانوس به‌امپراطوری روم رسید در آغاز کار خود باداسی‌ها که در سرزمین رومانی امروز سکونت داشتند به‌نبرد پرداخت و در سال ۱۲۴ میلادی به‌کلی ایشان را مقهور خود کرد، پس از فتح به‌خیال لشکرکشی به‌آسیا افتاد و میخواست که مانند اسکندر کبیر جهانگیر شود.

از خوشبختی او در آنگاه به‌علت جنگ‌های داخلی اوضاع

344— Marcus Ulpius Trajanus

345— Trajan

ایران و ارمنستان آشفته بود ترایانوس در پائیز سال ۱۱۳ میلادی یعنی ۲۷ اکتبر از شبه جزیره ایتالیا از راه دریا آهنگ سفر مشرق کرد و به آتن رسید. خبر حرکت لشکر عظیم او به زودی در مشرق زمین منتشر شد خسرو که در آن زمان گرفتار جنگهای خانوادگی بود و قدرت مبارزه با چنین نیروی بزرگی را در خود نمیدید یا برای اینکه صلح ۵۰ ساله میان ایران و روم همچنان پایدار بماند هیئتی را به سفارت به نزد ترایانوس به آتن فرستاد. پس از گذراندن تحف و هدایای خود سفیر ایران پیغام شاهنشاه ایران را چنین ادا کرد که شاهنشاه ایران شاهزاده اکردارس را که رفتارش موجب رنجش روم شده بود از سلطنت ارمنستان عزل کرد و به جای او پارتامازیریس^{۳۴۶} برادر خود را که طرفدار دولت روم است به حکومت آن ایالت برقرار کرده است، و توقع دارد که امپراتور روم با گذاردن تاج شاهی بر سر وی سلطنت او را تأیید نماید. ترایانوس پاسخ سردی به سفیر ایران داده هدایای شاهنشاه اشکانی را نپذیرفت و گفت که نشان دوستی پادشاهان بایکدیگر کردار است نه گفتار سپس بسوی مشرق رهسپار شد و از راه دریای اژه به شهر افسوس رسید و از آنجا به لیکیه^{۳۴۷} در آسیای صغیر آمد و سپس به کلیکیه رفت و آنجا از راه دریا به انطاکیه رسید. (۱۱۴ میلادی) در این موقع هیئتی از طرف آبگاروس پادشاه دست نشاندۀ اسروئن با هدایایی

346— Parthamasiris

347— Lycia

به حضور وی رسیدند آگاروس میخواست موقعیت متعادل خود را همچنان در میان پارت و روم نگاه دارد. ترایانوس در انطاکیه يك قسمت از غنائم جنگی را که از داسی ها گرفته بود تقدیم معبد ژوپیتز کاسیوس^{۳۴۸} کرد، و هادریان^{۳۴۹} شاعر رومی به مناسبت این هدایا اشعاری به نظم آورد پس از آن ترایانوس سفری به هلیوپولیس^{۳۵۰} (بعلبك) کرد و در آنجا طالع وی را کاهن معبد بدیدواز وی در لشکرکشی به ایران طلب همت نمود.

لشکرکشی ترایانوس به ایران :

سپاه ترایانوس از سه نیرو و به شرح زیر تشکیل میشد:
اول قوی پونونیا^{۳۵۱} یعنی سپاهیان و افسران جنگهای باداسی ها ، دوم قوای پادگان ولژیون منظم مصر، سوم لژیونهای مقیم فلسطین و سوریه. ظاهراً ترایانوس چهار لژیون از قوای شرق و يك قسمت از لژیون پنجم را به میدان جنگ تجمیز کرد و قوای امدادی زیادی از مصر به سرداری والریوس لولیانوس^{۳۵۲} سردار رومی را برای این امر مهم آماده ساخت و در سال ۱۱۴ میلادی ترایانوس شهرملیتنه^{۳۵۳} (ملاطیه) را گرفته و آنرا پایگاه لشکر خود قرارداد و بر استحکامات آن بیفزود. در این هنگام نامه ای از پارتامازیریس پادشاه ارمنستان و برادر خسرو با احترامات زیاد به وی رسید.

348— Jupiter Casius

349— Hadrian

350— Heliopolis

351— Paonia

352— Valerius Lolianus

353— Melitene

ترایانوس به این نامه پاسخی نداد. بار دیگر پارتامازیریس نامه‌ای بوی نوشته، با ادب تمام استدعا نمود که قیصر مارکوس ژانیوس^{۳۵۴} فرمانروای رومی کاپادوکیه را نزد او بفرستد. ترایانوس بی آنکه در پیشرفت لشکر خود درنگی نماید پسر ژانیوس را نزد او فرستاد، سپس به شهر آرساموساتا^{۳۵۵} روان شد و بی هیچ مقاومتی آن شهر را فتح کرد. در شهر ساتالا^{۳۵۶} چند تن از امیران قفقاز بحضور او رسیدند و در آنجا آنچیا^{۳۵۷} الوس امیر هینوچی^{۳۵۸} و ماچلون^{۳۵۹} را مورد مرحمت قرار داده عطایای فراوان به آنان بخشید.

همچنین پادشاه آلبانی (آران) را به بخشیدن تاج سلطنت مفتخر فرمود و امیران دیگری ایبری و سارماتی و کلوچی که همه سرطاعت فرود آورده بودند بحضور پذیرفت و در آن زمان سکه‌ای زد که بر روی آن عبارت رگنا آدسیگناتا^{۳۶۰} نقش شده بود.

رفتن پارتامازیریس بحضور ترایانوس

پس از آن ترایانوس شهر الجیا^{۳۶۱} را که در نزدیکی ساتالار در کنار فرات بود تسخیر کرد. در شهر ساتالار

354— Marcus Janius

355— Arsamosata

356— Satala

357— Anchialus

358— Heniochi

359— Machelon

360— Regna Adsignata

361— Elegeia

آمازاس پوس^{۳۶۲} برادر میترا دات پادشاه گرجستان بخدمت اورسید و مقرر شد که به سپاه قیصر پیوندند ولی ناگهان مرگ او را در بود و جسد او را با احترام برداشته و در شهر نصیبین بخاک سپردند. سپس ترایانوس به شهر الجیا در آناتولی آمد. در این شهر منتظر شرفیابی پارتامازیریس پادشاه ارمنستان و برادر خسرو شاهنشاه بحضور خودش شاهزاده اشکانی باچندتنی از خواص و محافظان خود به اردوی قیصر آمد مجلسی باشکوه برای ملاقات او با قیصر برپا شده بود. پارتامازیریس با احترام و ادب تمام پیش آمد و تاجی را که بر سر داشت به زمین گذاشت و توقع داشت که وی نیز مانند نرون که به تیردات تاج بخشی کرد تاج سلطنت ارمنستان را به وی واگذار کند، نرون گفت حاضر نیست سلطنت ارمنستان را بکسی واگذار کند زیرا آن مملکت یکی از ایالات روم بشمار میرود و باید يك فرمانروای رومی در آنجا حکومت کند. اما پارتامازیریس هرچاکه میخواست برود و از ملازمان و خدمتگزاران او آنان که پارتی هستند نیز میتوانند با او بروند. ولی خدمتگزاران ارمنی باید بمانند. زیرا ایشان رعایای دولت رومند و دولت روم اجازه نمیدهد که رعایانش در خدمت شاهزادگان اشکانی باشند. همینکه شاهزاده اشکانی باکسان خود اندکی از لشکرگاه دور شدند رئیس سواران رومی بسوی او رفته فرمان داد که از اسب پیاده شود. سپس او را گرفته و به قتل رسانیدند. بعضی خواسته اند برای تبرئه قیصر اکسدارس برادر پارتامازیریس را که هنوز در ارمنستان بود و از قیصر طر فرداری میکرد سبب قتل او بدانند، ولی

تراجان شخصاً اعلام کرد که هرچه شده کرده خود اوست و اکسدارس در این کار شرکتی نداشته است، دیوکاسیوس مورخ رومی این واقعه را با شرمساری شرح میدهد. نویسندگان دیگر که یکی فرونتو^{۳۶۳} و دیگری آریانوس^{۳۶۴} و هر دو معاصر ترایانوس بوده اند نوشته اند:

اینکه ترایانوس به پارتامازیریس اجازه داد که بهر کجا میخواهد برود چیزی جز حرف و بهانه ای بیش نبوده است. زیرا از بیم آنکه مبدا او بعدها خطری برای وی شود بفکر کشتن او افتاد و بفرمود او را تعقیب کرده کشتند سپس ترایانوس برای تبرئه خود گفت که آن شاهزاده اشکانی در ملاقات خود متعهد کاری شده بود که آنرا انجام نداد و به جهت پیمان شکنی کشته شد. فرونتو می نویسد: که ترایانوس شرافت و جوانمردی را فدای مقصد شوم خود کرد و بر نام خود و روم لکه ای از ننگ گذاشت.

فتح ارمنستان و اتحاد ممالك اطراف آن :

پس از این واقعه ترایانوس همه ارمنستان را بتصرف آورد و پادشاهان و اقوام مجاور که در شمال این ناحیه بودند همه فرمانبردار او شدند رومیان در آغاز تصور میکردند که چون خسرو پارتامازیریس را بجای اکسدارس بحکومت ارمنستان گماشته است ممکن است اکسدارس از برادر رنجیده و طرفدار رومیها گردد ولی ترایانوس به زودی تصمیم خود را گرفت و ارمنستان بزرگ و کوچک را بصورت ایالتی از ایالات روم درآورد. سپس لشکر —

363— Fronto

364— Arianus

کشی خود را در شمال دنبال کرده کشورهای آن نواحی را مطیع خود ساخت و در آغاز با پادشاه هینوخی^{۳۶۵} و ماخلونی^{۳۶۶}

پیمانی بست و هدایائی برای آن پادشاهان فرستاد. پس از آن کشور آلبانی (آران) را که از شمال به جنوب بین رود کورادارس قرار داشت و همچنین کلخید (لازستان) و ایالت سگینیا^{۳۶۷} را که قومی از سکاها بودند به اطاعت خود در آورد و با پادشاهان آنان معاهداتی بست.

ترایانوس برای ارمنستان حکمرانانی بنام پروکوراتی^{۳۶۸} معین کرد.^{۳۶۹}

توجه ترایانوس به ولایات غربی ایران:

در این احوال ترایانوس سرداری را بنام لوسیوس کوویئه توس^{۳۷۰} با ستونی از سپاهیان روم بسوی مردم ماردی (ناحیه ماردین شمالی) که ظاهراً در سواحل شرقی دریایچه وان می زیستند فرستاد مورخان قدیم نوشته اند، که آنان مردمی تنگدست و جنگاور بودند ولی بدون اسب در آن کوهستان می زیستند. رومیان برایشان تاختند آنان را پیش برداشتند. بعد از فیصله کار ارمنستان لقب جدیدی بر القاب پیشین ترایانوس افزوده شد و او را اوپتیموس^{۳۷۱} یعنی والا و بزرگوار نامیدند و از این باب ترایانوس بسیار بر خود می بالید و فخرو مباهات می فروخت.

365— Heniochi

366— Macheloni

367— Saginae

368— Procurati

۳۶۹— گوتشمید، ص ۲۱۲-۲۱۴
ایران باستان ج ۳ ص ۲۴۷۰-۲۴۷۷

370— Lucius Quietus

371— Optimus

تسخیر آدیابن : ترایانوس پیش از این وقایع، سرداری رابنام سنتیوس^{۳۷۲} بعنوان فرستاده نظامی به نزد مباراسپس^{۳۷۳} پادشاه آدیابن (کردستان) گسیل کرده بود. وی آن افسر رومی را در دژ دوناسیر^{۳۷۴} زندانی ساخت. چون قیصر باسپاهیان خودبدان ناحیه رسید افسر رومی دیگر زندانیان را تحریک کرده و آنان سربه شورش برداشتند و فرمانده پادگان دژ را بکشتند و دروازه آن را بر روی رومیان بگشادند. مباراسپس پادشاه آن ولایت ناگزیر به فرار شد و از دجله گذشته به مرکز آدیابن پناه برد و شهرهای سینگارا^{۳۷۵} (سنجار) و لیبانا^{۳۷۶} و تبتا^{۳۷۷} بدون مقاومت و جنگ بدست لوسیوس کوویئه توس سردار رومی افتاد. این سردار یکی از افسران سالخورده از مردم مغرب بود که در جنگهای داسیها در رکاب قیصر خدمت کرده بود، گویند: مانوس^{۳۷۸} که بر قسمتی از نواحی اورها (اورفا) حکمرانی میکرد افواجی به یاری مباراسپس فرستاد که همه آنان در نبرد بارومیان از میان رفتند و نیز نوشته‌اند، یکی از حکمرانان آن نواحی که مشمول عفو قیصر قرار گرفته بود در آن هنگام گریخته به مانوس پناهنده شد.

372— Sentius

373— Mebaraspes

374— Dunassir

375— Singara

376— Libana

377— Thebeta

378— Mannus

تسلیم پادشاه اسروئن

سپس ترایانوس به ولایت اسروئن لشکر کشید و شهر اورها را تسخیر کرد. آبگاروس هفتم حکمران آن ناحیه از آنکه قبلاً در سپاه روم شرکت نکرده بود، هراسناک بود وی پسر جوان وزیبای خود را به دربار امپراطور فرستاد. ترایانوس آن جوان را مورد عتاب قرار داده از اینکه چرا در شرفیابی تاخیر کرده است سرزنش نمود. وی که آرباندس^{۳۷۹} نام داشت، عذرهایی آورده گفت سبب تاخیر او ممانعت پارتیها بوده است. آبگاروس چون وضع را بر وفق مراد خود یافت بحضور قیصر رسید و هدایای بسیار و از آن جمله ۲۵۰ سوار زره پوش باموزه و خفتانها و اسبها و شصت هزار چوب تیر به وی پیشکش کرد و گفت با آنکه سرزمین اسروئن از آن اوست و آنرا در برابر مبلغی وجه نقد از پاکور اشکانی خریداری کرده است، حاضر است آنرا تقدیم قدم قیصر سازد. ترایانوس از این همه هدایا تنها سه دست زره را پذیرفته بقیه را به او رد کرد و او را در مقام خود ابقاء فرمود و به عنوان فیلارخ^{۳۸۰} به حکومت اسروئن گماشت.

نبرد ترایانوس با مانیساروس

در این هنگام یکی از امیران بین النهرین که مانیساروس^{۳۸۱} نام داشت و به عللی از خسرو شاهنشاه اشکانی رنجیده بود سفیرانی بنزد ترایانوس فرستاد تا با وی

379— Arbandes

380— Phylarch

381— Manisarus

پیمان صلحی به امضاء رساند. این حکمران حاضر بود که آن قسمت از ارمنستان و بین النهرین را که در تصرف او بود تخلیه کرده به قیصر واگذارد ولی ترایانوس به شرطی حاضر شد که با او پیمان دوستی ببندد که او شخصاً به اردوی روم حاضر شود. چون مانیساروس حاضر نشد قیصر افواجی به مقابل او فرستاد و نواحی آنته میسیا^{۳۸۲} و باتنه^{۳۸۳} و نصیبین را تصرف کرد. امیر ناحیه آنته میسیا اسپوراسس^{۳۸۴} نام داشت.

در نتیجه این فتوحات که در سال ۱۱۵ میلادی روی داد لقب جدیدی بنام پارتیکوس^{۳۸۵} به القاب پیشین ترایانوس افزوده شد ولی این لقب را تا هنگام فتح تیسفون مجلس سنا روم تصویب نکرد.

سپس ترایانوس دستور داد که در نصیبین چون چوب و تخته های خوب بدست می آید چند فروند کشتی بزرگ بسازند که آذوقه و مهمات جنگی را که تا سال آینده مهیا کرد با آنها از رود دجله بگذرانند و سپس خود برای استراحت به انطاکیه رفت.

زلزله انطاکیه

در اوایل سال ۱۱۵ در انطاکیه شام زلزله ای مهیب و هولناک روی داد که قسمت عمده آن شهر را ویران کرد و امپراطور به زحمت از این حادثه جان بدر برد

382— Antémisia

383— Batnae

384— Sporaces

385— Parthicus

قیصر از کنار کوه کاسیوس^{۳۸۶} به دشتی پهناور پناه برد و در آنجا خیمه و خرگاه برپا کرد و گروه کثیری از ساکنان آن شهر در زیر آوار و طاقهای شکسته مانده درگذشتند. بسیاری از بزرگان و افسران رومی نیز در این واقعه جان خود را از دست دادند. از جمله ایشان کنسول روم بود که در آن گاه در این شهر می زیست غیر از انطاکیه چهار شهر الیا^{۳۸۷} و میرینا^{۳۸۸} و پیتانه^{۳۸۹} و کیمه^{۳۹۰} در آسیای صغیر و یونان از این زلزله خراب شدند.

حرکت سپاه ترایانوس

در سال ۱۱۶ میلادی کشتیهایی که در نصیبین به فرمان قیصر ساخته شده بود به آب افتاد آن کشتیه را در فصل بهار در مقابل کوه گردیان^{۳۹۱} در برابر آتش عظیمی که در ساحل افروخته بودند به آب انداختند و ترایانوس با سپاهیان بر دجله روان شدند و نیز پلی بر روی دجله از پیوستن قایقها به وجود آوردند در پناه آن قایقها سپاهیان از پل عبور میکردند. قوای خسرو شاهنشاه ایران که در آنسوی دجله ایستاده بودند به محض آنکه دیدند رومیان از آب گذشته اند، بدون جنگ عقب نشستند. سراسر آدیابن تسخیر گشت و ولایت جدیدی

386— Casius

387— Eleia

388— Myrina

389— Pitane

390— Cyme

391— Gordyaean

بنام آشو^{۳۹۲} تشکیل شد و جزء ولایات روم محسوب گشت. در آثار مورخان آمده است که رومیان سپاه بزرگی در ساحل فرات داشته‌اند و طاق نصرت باشکوهی در شهر دورا-اوروپوس^{۳۹۳} برپا کرده بودند ولی معلوم نیست که در ساحل دجله هم طاق دیگری بسته باشند.

در هر حال برپاساختن طاق دیگری در حضور قیصر در محل اوزوگاردانا^{۳۹۴} درست در زیر شهر فعلی هیت^{۳۹۵} معلوم میدارد که قیصر پیوسته در اردوی بزرگ خود برکنار فرات جای داشته است. دلایلی ثابت میکند که ترایانوس با لشکریان خود در رود فرات به وسیله کشتیها و ناوگان جنگی خود حرکت میکرده و در عین حال در دو طرف ساحل قوای زمینی او نیز در تحرك بوده‌اند ناخدایان و جاشویان کشتی مردانی کار آزموده بودند ولی بقیه کارگران از روستاییان اطراف ساحل بودند که آنان را به بیگاری گرفته بودند. باری این سپاه عظیم همچنان مسیر خود را ادامه میداد تا از دیوار بزرگی که معروف به دیوار سمیرامیس بود بگذشت و از شهرها و آبادی‌هایی چون فالیگا^{۳۹۶} و دورا اوروپوس عبور کردند در این نقطه بود که طاق نصرت مزبور را بر سر افراشته بودند.

خط سیر جنگی ترایانوس

بزودی نینوا و آربل و گوگامل مسخر قیصر گردید

392— Assyria

393— Dura-Europous

394— Ozogardana

395— Hit

396— Phaliga

سپس رومیان ، آدستیریه^{۳۹۷} را که محلی بسیار مستحکم بود بگرفتند. جمعی از رومیان که قبلاً دستگیر شده و در آنجا اسیر بودند از پیدا شدن طلّیعه لشکر رومی قوت قلبی یافته و برپادگان آنجا حمله بردند و پاسداران را کشتند و دروازه‌های دژ را بر روی سپاه روم بازکردند. در اندک زمانی تمام صفحات بین دجله و زاگروس بدست رومیان افتاد در شهر اوزوگاردانا که پیش شرح آن گذشت قیصر توقف کرد و از افواج سپاه خود سان دید جایگاهی که برای ترایانوس در آنجا ساخته بودند تا زمان امیانوس مارسلینوس^{۳۹۸} مورخ معروف رومی در قرن پنجم هنوز باقی بوده است. پس از آن ترایانوس شهر هاترا^{۳۹۹} یا الحضر را که به مسافت سه روز از موصل کنونی واقع بود تسخیر کرد در يك نقطه که دو شط بزرگ دجله و فرات بهم نزدیک میشوند، یعنی در نزدیکی بغداد امروز ، ترایانوس کشتیها و قایقهای خود را از دجله به فرات منتقل نمود بعد از فرات گذشته محل هیت را تسخیر کرد و پس از آن به بابل رفت و بدون آنکه کسی تیری بسوی رومیان اندازد و مقاومتی در برابر لشکر ایشان نماید آن شهر مسخر وی گشت. پس از آن ترایانوس در اواخر پائیز از فرات مجدداً به دجله آمد و شهر سلوکیه را تسخیر کرد. اهل این شهر با رغبت اطاعت از قیصر را

397— Adenystrae

398— Marcellinus

399— Hatra

به‌گردن گرفتند بعضی نوشته‌اند بنا به‌سکه‌هایی که از پاکور در سلوکیه پیدا شده و مورخ به‌تاریخ سالهای ۱۵ و ۱۶ میلادی است، ممکن است حدس زد که وی هنوز در آن ناحیه حکومت می‌کرده و از رومیان علیه خسرو که سلطنت او را غضب نموده بود استمداد می‌نموده است.

فتح تیسفون :

چون کشتیمهائی که در طرف علیای رود دجله از طرف قیصر به حرکت درآمده، فرسوده شده بودند، ترایانوس فرمان داد که از نو یک دسته کشتی کوچک ساخته و از فرات از راه جریان آب پائین آورده و در موضعی که دو رود فرات و دجله بیش از سایر جاها به هم نزدیک میشوند آنها را بر روی غلطک انداخته و بر روی دجله افکندند و مستعد حمله به تیسفون گشتند. شگفت آنکه در این جا هم کسی به مدافعه نپرداخت بلکه مانند بابل و سلوکیه و دیگر شهرها که نام آنها در پیش گذشت دروازه‌ها برای ورود لشکریان روم باز بود. اما خسرو پیش از آنکه سپاهیان ترایانوس به پایتخت برسد خانواده و گنجهای خود را برداشته از تیسفون بسیار دور شده بود. ترایانوس بدون هیچ مقاومتی شهر تیسفون را تسخیر کرد در این شهر دختر خسرو باتخت زرین او به دست رومیان افتاد. به همین مناسبت در آنجا سپاهیان رومی در برابر ترایانوس زانو زده او را به عنوان امپراطور^{۴۰۰} خطاب کردند. در پی این فتح در

تاریخ بیستم فوریه ۱۱۶ میلادی مجلس سنای روم لقب پارتیکوس را برای ترایانوس تصویب کرد. در این لشکرکشی هفت بار بهانه بدست این مرد خودخواه یعنی ترایانوس افتاد که از خود تجلیل کند در صورتیکه حتی يك مرتبه هم جنگی جدی و واقعی بین او و دشمنان روی نداده بود. قیصر از کشورهایی که گرفته بود خراجی هنگفت دریافت داشت و سکه‌ای جدید به افتخار این فتح ضرب نمود. ظاهراً خسرو نمی‌خواست که در دشت نبرد با رومیان مقابل شده و همواره در صدد بود که آنان را بداخل ایران کشانیده و با جنگهای پارتیزانی و چریکی کارشان را بسازد.

از این جهت نه آماده جنگ میشد و نه در دژی می‌نشست بلکه همواره خود را از دشمن دور داشته شهرهای اشغال شده را بر رومیان می‌شورانید و انتظار زمانی را میکشید که رومیان خسته شوند تا نبردهای تعرضی را در پیش گیرد.

فتح خوزستان و سواحل خلیج فارس :

پس از گرفتن تیسفون قیصر از روی دجله گذشته و بسوی خوزستان توجه نمود، در این سفر شمار کشتی‌های او را بالغ بر ۵۰ فروند نوشته‌اند در میان آنها ناو بزرگی بود که با بادبانها حرکت میکرد و بسیار زیبا و پرنقش و نگار بود و برای شخص امپراطور تهیه شده بود . شهرهای دیگر را در سواحل دجله مانند مسنه^{۴۰۱} و اکرا^{۴۰۲}

401— Mesene

402— Akra

و اوراتا^{۴۰۳} و آپامه^{۴۰۴} تسخیر شد.

پادشاه مسنه، آتامبلوس^{۴۰۵} چهارم در طوفانی که نزدیکی مصب دجله گریبانگیر رومیان شد سخت به آنان حمله کرد. اما پادشاه خارسن^{۴۰۶} خاراکس در ایلام به اطاعت قیصر درآمد و باجی گزاف به او پرداخت آنگاه ترایانوس سفری اکتشافی به خلیج فارس در پیش گرفت که ظاهراً هدف او رسیدن به جزایر بحرین بود. در مصب خلیج فارس به افتخار قیصر مجسمه‌ای از او برافراشتند ترایانوس در اینجا به آرزوهای دورودراز خود مشغول شد و میگفت ایکاش او میتوانست مانند اسکندر هند را تسخیر کند و سپس افسوس میخورد که در آن سن پیری ممکن است اجل فرصت چنین کار بزرگی را بوی ندهد.

مراجعت قیصر به بابل :

در آن هنگامیکه ترایانوس در مصب دجله پیش میراند و در خلیج فارس به سفر تفریحی یا اکتشافی خود مشغول بود. کشورهای اشغال شده یکی پس از دیگری به تحریک خسرو بروی می‌شوریدند از این جهت قیصر به شتاب بازگشته از بورسپا^{۴۰۷} (بیرس، نمرودکنونی) گذشته و در بابل جای‌گرفت گویند در منزلگاهی که معروف بود اسکندر

403— Oratha

404— Apamea

405— Attamblus

406— Characene

407— Borsippa

در آنجا مرده است برای خدایان قربانی‌هایی داد. ظاهراً قیصر زمستان سال ۱۱۶ را در نواحی خلیج گذرانیده و در اوایل بهار سال ۱۱۷ به بابل رسیده باشد.

در این شهر خبرهای نامطلوب به‌وی میرسید و هرروز از طغیان مردم شهری آگاه میشد و یا می‌شنید که پادگان شهر یا قلعه‌ای همگی به قتل رسیده و یا گریخته‌اند. ظاهراً چون رومیان دستگاه اطلاعاتی نیرومندی نداشتند همه‌جا غافلگیر شدند. سنت جرم^{۴۰۸} در ۲۵۰ سال پس از این واقعه نوشته است که در آن زمان انتقال اخبار به قدری کند بود که آنچه در بهار در کشور مصر یا پارت می‌گذشت در تابستان به گوش رومیان میرسیده است.^{۴۰۹}

شورش بین‌النهرین :

کانون طغیانها در بین‌النهرین بود. شورشیان یکی از برادران خسرو راکه میترا دات نام داشت به پادشاهی بر داشتند و او سپاهیان رومی را از پیش رانده و خود را تا به حدود کوماگنه رسانید ولی ناگهان از اسب افتاده جان سپرد. پس از وی پسرش سنتاتری کس^{۴۱۰} (ساناتروک) به جای وی نشست. عموی او خسرو لشکری به سرداری پارتاماسپات^{۴۱۱} به یاری او فرستاد. این شاهزاده سرانجام خود را به ارمنستان رسانید و پادشاه آنجا شد و تلفات

408— St. Jerome

۴۰۹— تاریخ سیاسی پارت ص ۲۰۲-۲۱۰ ایران باستان ج ۳ ص ۲۴۷۹-۲۴۸۴ ، گوتشمید ص ۲۱۴-۲۱۷ ، در رالنجان ص ۷۸-۸۲

410— Sanatroces

411— Parthmaspates

سنگینی به رومیان وارد ساخت قیصر دوتن از سرداران خود را که یکی کوویئه توس و دیگری ماکسیموس نام داشتند به سرکوبی او فرستاد ماکسیموس فتوحات چندی نموده و شهر نصیبین را فتح و قتل و عام کرد. همچنین شهر اورها (ادسا) را طعمه آتش ساخت و ابگاروس هفتم پادشاه آن شهر گریخته به خسرو شاهنشاه ایران پناه برد. باید دانست که در این شورشها یهودیان بابل و سلوکیه هواخواه پارتیان بودند، از این جهت کوویئه توس مامور سرکوبی ایشان گردید. معلوم میشود که قوم یهود از تسلط رومیان در مشرق زمین راضی نبودند. باری سر انجام ماکسیموس شکست خورده در جایی به نام، بالسیا^{۴۱۲}

که ناحیه ای در جبال توروس بود بدست شخصی موسوم به آرباسس یا آرسس کشته شد. دوتن از سرداران رومی که یکی کلاروس^{۴۱۳} و دیگری یولیوس آکساندر نام داشت به شهر سلوکیا حمله کرده آن شهر را بگشاده و طعمه آتش ساختند و این شهر برای اولین بار در تاریخ به تصرف رومیان درآمد خسرو برای اینکه جلوی فتوحات کوویئوس را در سرزمینهای کنار فرات بگیرد، لشکری انبوه به سرداری پسرش پارتاماس پاتس^{۴۱۴} به یاری سان تاروک فرستاد اما لوسیوس از رقابتی که بین سان تاروک و پارتاماس پاتس وجود داشت استفاده کرد و به پارتاماس پاتس وعده داد که تاج و تخت اشکانی را بکمک دولت روم به او خواهد داد در نتیجه پارتاماس پاتس شبانگاه بالشکریانش از لشکرگاه ایرانیان

412— Balcia

413— Clarus

414— Parthamas pates

خارج شده به رومیان پیوست. تراپانوس از شنیدن خبر اختلاف این دو پسر عم خشنود گردیده برای اینکه بیشتر از جنگهای خانگی پارتیان سود ببرد، شاهزاده پارتی را درنهمان نزد خود پذیرفت و به وی وعده سلطنت داد پارتاماس پاتس فریب خورده به پشتیبانی رومیان به جنگ پسر عمش ساناتروک رهسپار شد و او را شکست داده در حین فرار به قتل رسید. لوسیوس سردار رومی باردیگر نصیبین را بدست آورد و به شهر او را حمله برده آن را ویران ساخت شهر سلوکیا نیز که مقابل گذرگاه رود فرات بود بدست دومعاون او اروسیوس کلاروس^{۴۱۵} و پوئیوس الکساندر به همین سرنوشت دچار شد بنابراین طغیان و شورش خاموش گردید. اما تراپانوس میدانست که کشور پارت را نمیشود مانند دیگر ممالک به زیر سلطه مستقیم روم درآورد و دیگر آنکه از آن فاصله بسیار دور نمیتوان مدت مدیدی فتوحات بدین وسعت را اداره کرد. از این رو به ناحیه تیسفون درآمد و در دشت بزرگی در نزدیکی آن شهر در حضور رومیان و پارتیان تاج پادشاهی پارت را بر سر پارتاماسپتس نهاد و به وی به عنوان پادشاه پارت تبریک گفت.

این وقایع بایستی در طول پائیز سال ۱۱۶ و زمستان سال ۱۱۷ میلادی روی داده باشد به یادگار این واقعه سکه ای ضرب شده که این عنوان بر آن نقش شده بود رکس پارتیس داتس.^{۴۱۶} گویند در این مراسم تراپانوس از عظمت فتوحات خود سخن راند و سپس پارتاماسپاتس را پادشاه پارت

415— Erucius Clarus

416— Rex Parthis Datus

خواند و گفت من تاج پارت را بر سر اومی گذارم، یعنی شاه پارت از این پس دست نشاندۀ روم است. مرگ سنتاری کس (سانتاروک) به مخالفت و ضدیت پارتیان در برابر رومیان در ارمنستان پایان نداد، زیرا فرزند لایق او ولخش دوم برضد روم به جنگ برخاست و چنان عرصه را بر رومیان تنگ کرد که کاتیلیوس سوروس^{۳۱۷} سردار رومی که به سمت حاکم ارمنستان تعیین شده بود در وضعی ناهنجار قرار گرفت و درخواست متار که کرد و نیز ترایانوس کسانی را نزد او فرستاده و یک قسمت از ارمنستان را بنا بر این صلح به ولخش واگذار کرده از این جهت اوضاع وخیمی که پیش آمده بود و خطر محاصره ای که ترایانوس را در عقب نشینیش بسوی سوریه تهدید میکرد از میان رفت.

محاصره الحضر بدست ترایانوس :

ترایانوس پس از آنکه پارتاماسپاتس اشکانی را در تیسفون به تخت سلطنت نشانید، تصور میکرد که موقع آن رسیده که از سرزمینهای مفتوحه ایران عقب نشیند و خود را از مخمصه شورشهای پی در پی که علیه او رومیان روی میدهد نجات بخشد. در این زمان راه دجله برای او باز بود و میتواند از آن سوبه بین النهرین علیا و ارمنستان که تازه در آنجا صلح برقرار شده بود عقب بنشیند. وی به جای اینکه این راه را اختیار کند، ترجیح داد که از راه مستقیمی بسوریه رود و این راه الحضر و سنگار (سنجار) بود. علت اینکه ترایانوس این

راه را برگزید آن بود که مردم الحضر علیه رومیان سر به شورش برداشته دم از خودسری میزدند ، و وی میخواست آن مردم سرکش را گوشمالی داده و تنبیهی شایسته نماید. مردم الحضر یا هاترا اعرابی بودند که غالباً به بین‌النهرین مهاجرت میکردند و از خود پادشاه و رئیس داشتند که تحت‌الحمایگی دولت اشکانی را پذیرفته بود. شهر الحضر گرچه بسیار بزرگ نبود اما دژهای مستحکمی داشت که از غایت استحکام شهره آن روزگار بود. این شهر در حاشیه کویری واقع شده بود و قیصر در اواخر بهار سال ۱۱۶ میلادی به محاصره آن پرداخت محاصره کنندگان رومی در ناحیه‌ای که در آن نه آب پیدا میشد و نه درخت و نه علوفه زیر آفتاب سوزان در معرض ازدحام مگسهای بیشمار گردیدند. اما بسبب مقاومت مردم آنجا بعد از چند روز ترایانوس اجباراً از فتح آن مأیوس گردید و از محاصره آن شهر منصرف شد. دیون کاسیوس^{۴۱۸} مورخ نامی می‌نویسد:

خدای آفتاب ادامه محاصره رامپار ساخت و رومیان از فرط ازدحام مگس که آب و خوراک را بکلی آلوده میساخت به ستوه آمدند ترایانوس که خود در این جنگ شرکت نموده هنگامیکه سپاهیان او شکست خورده و هراسان به عقب می‌نشستند جانش نیز بخطر افتاد و نزدیک بود کشته شود ، اگر چه درباروی شهر شکافی ایجاد کرد، لیکن سپاهیان روم نتوانستند از آن شکاف استفاده کرده شهر را تسخیر نمایند سرانجام ناگزیر شدند که بکلی از فتح آن شهر بیابانی نومید شوند و راه

خود رادرپیش گرفته بروند، آنگاه همه سپاه روم از سراسر وادی بین‌النهرین از هرطرف نه‌تنها از دره‌دجله و قسمت سفلی فرات، بلکه از تمام بلاد مفتوحه تاشمال دورا اورپوس^{۴۱۹} متصرفات خود را رها کرده عقب‌نشینی اختیار نمودند.

مرگ ترایانوس :

خسرو چون خبر شکست و عقب‌نشینی ترایانوس را شنید در بهار سال ۱۱۷ میلادی وارد تیسفون شد و بین‌النهرین جنوبی و شوش دیگر باره به اطاعت او درآمدند و پارتاماس پاتس پادشاه دست نشانده رومی در این حال چاره رادراین دید که فرار اختیار کرده بخاک روم بگریزد و ترایانوس در بهار ۱۱۷ میلادی مجدداً در تمیه سپاهی برآمد و دوبار دیگر به بین‌النهرین تاخته و ممالک از دست رفته را پس بگیرد. ولی دیری نگذشت که او بر اثر مشقاتی که در عقب‌نشینی‌های بیابانی خود دیده بیمار گشت خود را به سوریه رسانید. قیام عمومی یهودیان و وخیمتر شدن وضع مزاج خودش او را مجبور کرد، که اندیشه هر لشکر کشی تازه‌ای را به بین‌النهرین از سر بیرون کند وی در حین مراجعت به روم در هفتم اوت ۱۱۷ میلادی با سری پراز آرزو جهان را بدرود گفت.^{۴۲۰}

لشکر کشی ترایانوس به مشرق بسیار آموزنده و

419— Dura Europus

420— The Cambridge Ancient History, vol, XI, P. 236—251, 858—859

عبرت‌آمیز است زیرا اشکانیان که در طی دو قرن مرز فرات را نگاه داشته برای تسخیر ارمنستان با رومیان مبارزه میکردند و بارها سلطه رومیان در سوریه را مورد تهدید قرار داده بودند، از دفاع نواحی قفقاز بین النهرین که از لحاظ نظامی برای ایشان اهمیت فراوان داشت عاجز ماندند. رومیان نیز که ظاهراً از جهت تسخیر سرزمینهای مشرق به کامیابی‌های بسیاری نائل شده بودند نتوانستند آنچه را که بدست آوردند نگه دارند و ناچار شدند آنچه را گرفته بودند از دست بدهند. هرچند در این جنگها برای نخستین بار پایتخت زمستانی پارت یعنی تیسفون بدست رومیان افتاد ولی رویهمرفته نمی‌توان این حمله و تهاجم ترایانوس را فتح و پیروزی نامید همین نکته که قیصر می‌خواسته است دوباره سپاه گرد آورد و از نوبه مشرق حمله نماید دلیل شکست اوست. در این جنگها برای اولین بار رومیان با قوای منظم پارتی در میدان نبرد روبرو شدند شاید پارتیان حمله عمومی خود را بعد از شورش بلاد مفتوحه گذاشته بودند همانطور هم شد زیرا این شورشها بقیمت جان سردار رومی ماکسیموس و افواج او تمام شد و بعد هم به علت عقب‌نشینی ترایانوس و شکست او در الحضر، خسرو شاهنشاه اشکانی فاتحانه وارد تیسفون گشت و مجدداً ولایات از دست رفته را به تصرف درآورد.

هادریانوس و خسرو :

پس از مرگ ترایانوس، هادریانوس^{۴۲۱} در سال ۱۱۷

میلادی بر تخت پادشاهی نشست. این امپراطور افکار استعماری سلف خود را تعقیب نکرد و مرزمیان دودولت همچنان به پیش از خسرو و ترایانوس رسید. هادریانوس درمرز ایران و روم با خسرو دیدار کرد و مذاکراتی بین آن دو سردار رد و بدل شد و یسه ایالتی را که رومیان تسخیر کرده بودند یعنی آشور و بین النهرین و ارمنستان را به ایران مسترد داشت.

در سال ۱۳۰ میلادی هادریانوس دختر خسرو را که در جنگ به اسارت ترایانوس درآمده بود آزاد کرد خسرو پس از دیدار با دخترش درگذشت.

سلطنت او را به اختلاف از ۱۰۸ تا ۱۱۰ و ۱۲۸ یا ۱۳۰ م نوشته اند.^{۴۲۲}

اشك بیست و پنجم (بلاش) ولخس دوم (۱۳۰-۱۴۷ م.)

پس از مرگ خسرو بلاش یا ولخس دوم به پادشاهی نشست، از حوادث زمان او هجوم آلانها به ایران است.

حمله آلانها به ایران :

در سال ۱۳۶ م. بر اثر تحریکات فاراسمن، پادشاه ایبری (گرجستان) قبایل آلانی از شمال شرقی ایران به راه افتاده به ایالت آلباینا (شروانات) هجوم آوردند و از آنجا نیز گذشته ارمنستان و آذربایجان تا کاپادوکیه را مورد تاخت و تاز قرار دادند. مسیحازا^{۴۲۳} در تاریخ

۴۲۲- تاریخ سیاسی پارت ص ۲۱۱-۲۱۷ کوتشمید ص ۱۷
ایران باستان ج ۳ ص ۲۴۸۴-۲۴۸۸.

خود اشاره به حمله این طوایف کرده و میگوید که آلانهای جنگجو به ناحیه کردوئن (کردستان) حمله برده و راخ بخت حکمران آدیابن و سرداری دیگر بنام آرشاک سپاهی مرکب از ۲۰ هزار سواره و پیاده به امر ولخش از تیسفون تجهیز کرده بودند برای رفع آن طوایف مهاجم اعزام شدند. اما سردار آلانیها که کیزو^{۴۲۴} خوانده میشد سپاهیان پارت را بدام افکند و در درون دره‌ای محاصره نمود و اگر کوشش دلیرانه راخ بخت نمیبود هیچکدام از ایشان نجات نمی یافتند راخ بخت جان خود را فدای سربازان خویش کرده آنان را از آن مهلکه نجات داد. پس از آن سپاهیان پارتی روی به گریز نهادند و آلانیهای خون آشام از فلات ایران گذشته به بین النهرین درآمدند و آبادیهای آن ناحیه را پایمال سم ستوران خود کردند اما هنوز بخت و اتفاق مددکار پارتیان بود. در آن دقایق خطرناک مهاجمان آلبانی آگاهی یافتند که سرزمین ایشان مورد حمله عشایر و قبایل مجاور دیگر واقع شده است پس باشتاب از میدانهای نبرد روی برگردانیده برای دفاع بکشور خود بازگشتند. ظاهراً این دشمنان جدید هم خود از نژاد قبایل آلانی‌ها بودند بعضی نوشته اند که بلاش بادادن رشوه‌های هنگفت آلانیها را بکشور خود بازگردانید و مردم بی دفاع ایران را از شر آنان آزاد ساخت دسته‌ای دیگر از آلانیها که به کاپادوکیه حمله کرده بودند بر اثر مقاومت مردانه فلاویوس آریانوس^{۴۲۵} که گذشته از یک مرد جنگی مورخی بزرگ نیز به شمار میرفت و در آن هنگام

424— Kizo

425— Flavius Arianus

فرمانروائی کا پادوکیہ را داشت ناگزیر به عقب نشینی گشتند در زمان بلاش دوم بین ایران و روم صلح برقرار بود.^{۴۲۶}

اشك بیست و ششم - بلاش (ولخش) سوم (۱۴۸-۱۹۱ م.)

بلاش سوم را پسر بلاش دوم میدانند. از سکه های او چنین برمی آید که او در ۱۴۸ یا ۱۴۹ میلادی بر تخت نشست و تا ۱۹۰ و یا ۱۹۱ میلادی پادشاهی میکرده است.

بلاش و آنتونیوس پیوس :

بلاش که جوانی جویای نام بود از همان هنگام که بر تخت سلطنت نشست به فکر تسخیر ارمنستان و جنگ باروم افتاد و به تدارك این کار پرداخت آنتونیوس پیوس^{۴۲۷} که به معنی آنتونیوس نیکوکار و باتقوی است، ارمنستان از شنیدن این خبر نامه ای به بلاش نوشته و او را از برهم زدن صلح بر حذر داشت و وی را به اتحاد و دوستی دعوت کرد. در ملاقاتی که بین آنتونیوس پیوس که در آن گاه در سوریه بسر میبرد و بلاش در بهار ۱۵۵ م. روی داد خطر بروز جنگ جدید میان دو دولت بر طرف گردید و به عبارت دیگر وقوع این جنگ به تاخیر افتاد. زیرا شاهنشاه اشکانی از نقشه های خود منصرف نشده و با شدت بسیار به بسیج سپاه می پرداخت و بفکر تسخیر ارمنستان بود پنج سال بعد آنگاروس هفتم پادشاه سالخورده اسروئن که در زمان

۴۲۶- در التیجان ج ۳ ص ۸۸-۹۰ تاریخ سیاسی پارت ص ۲۱۷

Rawlinson, G. Parthia, P. 316-321

427- Antonius Pius

جنگهای پارتیها بارومیان گریخته و به ایالت مستقل باختر و هیرکانیان رفته بود بکشور خود بازگشت در همان اوقات بزرگان هیرکانیان و باختر (بلخ) سفیرانی نزد آنتونیوس پیوس گسیل داشتند. اعزام این سفرا دلیل آن است که اوضاع داخلی دولت اشکانی آشفته و دچار ضعف بوده است و این امیران محلی و ملوک الطوائف و در حال استقلال باکمال قوت و قدرت می زیستند دلیل دیگر ضعف دولت اشکانی آنست که آنتونیوس پیوس از استرداد تخت زرین خسرو که ترایانوس از ایران به یغما برده بود هنوز خود داری میکرد.

در منابع چینی آمده است که در این روزگار یکی از شاهزادگان پارتی در سال ۱۴۸ میلادی به چین سفر کرد و وی از کسانی است که در انتشار دین بودائی در آن کشور پهنای سهمی بسزا داشته است.

جنگ بلاش باروم :

در سال ۱۶۱ میلادی آنتونیوس پیوس درگذشت به جای او پسر خوانده اش مارکوس اورلیوس^{۴۲۸} به امپراتوری رسیده و قرار شد که به همکاری سردار دیگری که لوسیوس وروس^{۴۲۹} نام داشت و او نیز پسر خوانده دیگر آنتونیوس بود متفقاً به سلطنت پردازند. در زمان این امپراتور بلاش (ولخس) در سال ۱۶۲ میلادی به ارمنستان لشکر کشید و سوهاموس^{۴۳۰}

428— Marcus Aurelius

429— Verus

430— Sohamus

فرمانروای آن سرزمین راکه از خاندان اشکانی و تحت حمایت روم بود از پیش براند و پاکوروس نام را به پادشاهی ارمنستان نشانید. از شنیدن این خبر سدا تیوس سوریا نوس^{۴۳۱} فرمانروای کاپادوکیه و حافظ منافع روم در شرق بود به مقابل و لخش شتافت. سوریا نوس اصلاً از مردم کشور گالیا (فرانسه) بود و چون پیغمبری دروغین بنام الکساندر او را به فتوحات بزرگی نوید و بشارت داده بود وی به خیال کشورگشایی افتاده بود به ارمنستان درآمده و با شورشیان ارمنستان که هواخواه تیگران بودند بجنگید و فیروز شد. سپس از رود فرات گذشته به سرداری پارتی که خسرو نام داشت مصادف گشت در برخورد نخستین از وی شکست یافته به شهر الگیا^{۴۳۲} پناه برد و در آنجا تحت محاصره لشکر ایران درآمد و سرانجام او و سپاهیانش نابود شده از میان رفتند. پارتیان شهرآورها را تسخیر کرده و سرداری عرب راکه وائل بن صخرو^{۴۳۳} نام داشت بر تخت پادشاهی آن ناحیه نشانیدند. پس آنگاه بسوی جنوب تاخته و از رود فرات گذشته بسوریه حمله آوردند. هجوم ایرانیها به سوریه موجب ترس و وحشت رومیان گردید زیرا از زمان قدیم مردم آن ایالت قلباً پارتیها را دوست داشتند و به محض آنکه طلایه لشکر پارتی نمودار شد مردم سوریه علیه رومیان سر به شورش برداشتند پارتیان از سوریه به فلسطین رفتند و همه نواحی شامات را مورد تهدید قرار دادند

431— Sedatius Severianus

432— Elegia

433— Sahru

فرمانروای رومی شام که آتی دیوس کورنیلینوس^{۴۳۴} بود شکست یافته به عقب رانده شد و در حین فرار به قتل رسید. مردم بی پناه آن ناحیه مورد نهب و غارت و قتل و کشتار قرار گرفتند.

در اواخر سال ۱۶۲ میلادی رومیان لوسیوس وروس راکه شریک سلطنت مارکوس اورلیوس بود به فرماندهی سپاهی به مشرق فرستاده و بهترین سردارانی راکه در اختیار داشتند در تحت امر او قرار دادند و ایشان از این قرار بودند: اویدئوس کاسیوس^{۴۳۵}، واستاتیوس پریسکوس^{۴۳۶}، مارتیوس وروس^{۴۳۷}، قیصر شخصاً این سپهسالار و سربازانش را در ایتالیا تا کاپوآ^{۴۳۸} بدرقه کرد و روس با سردارانش به سوریه آمد و در همان سال ۱۶۲ م بدانجا رسید و رومیان در این لشکرکشی نه تنها همه سپاه مشرق را تجمیع کردند، بلکه سه فوج از لشکریان رومی نیز از دره راین^{۴۳۹} و دره دانوب از اروپا به آسیا گسیل داشتند، و روس چون به آسیا رسید و وضع سربازان رومی راکه در سوریه اقامت داشتند فلاکت بار و ناگوار دید، هراسان شده ب فکر آشتی افتاد و به ولخس سوم پیشنهاد صلح کرد. ولخس از غرور جوانی که در سرداشت از عاقبت کار نیندیشیده از قبول پیشنهاد صلح سرباز زد. و روس

434— Cornelianus

435— Avidius Cassius

436— Statius Priscus

437— Martius Verus

438— Capua

439— Rhine

مرکز فرماندهی خود را در شهر انطاکیه که آب و هوایی مساعد داشت قرارداد و سپس زمستان را در لاودیسیا^{۴۴۰} (لاذقیه) بسر آورد. و سپس فرمان جنگ داد چون این جنگ بر سر ارمنستان بود عنوان رسمی آن در تواریخ رومی «جنگ ارمنی و پارتی» آمده است. فرماندهی لژیون‌های روم بر عهده سردار کاردانی بنام اویدیوس کاسیوس بود، که^{۴۴۱} حملات و لخش را نخست دفع کرده سپس جنگ تعرضی پیش گرفت و او را به آن سوی فرات براند. از طرف دیگر در سال ۱۶۳ میلادی استاتیوس پریسکوس^{۴۴۲} جنبه تهاجمی پیش گرفته به ارمنستان حمله آورد و شهر آرتاکساتا پایتخت ارمنستان را تسخیر نمود، ولی خواست که آن شهر را ویران سازد و شهری جدید بنام کانیه پولیس^{۴۴۳} که بعدها و آلارشاپات^{۴۴۴} خوانده شد و ارمنی‌ها به زبان خود آنرا (فورخالاخ) می‌گفتند بنیاد نهاد. پریسکوس پادشاه دست نشانده ارمنستان اورلیوس پاکوروس^{۴۴۵} را از سلطنت خلع کرد و بار دیگر سوهاموس را بر تخت نشاند. از مراسم جلوس او ضرب سکه‌ای است که بانقش جدیدی بنام وروس با عبارت رکس ارمن‌دات^{۴۴۶} منتشر گردید. این واقعه در سال ۱۶۴ میلادی اتفاق افتاد و ارمنستان

440— Laodicea

441— Avidius Cassius

442— Priscus

443— Caenepolis

444— Valarshapat

445— Aurelius Pacurus

446— Rex Armendat

دیگر باره از ایالات دست نشانده رومی بشمار رفت. در این اثناء در نبرد خونینی که بین کاسیوس و ولخش در اروپوس روی داد پادشاه پارت بکلی از سوریه رانده شد. کاسیوس جنگ را به بین النهرین کشانید و در شهر سورا^{۴۴۷} در بالای سرسیوم^{۴۴۸} بکار دشواری دست زد و یک پل بزرگ موقتی با قایق های پهن که آنها را پونتوئون^{۴۴۹} میخواندند، بر روی فرات آغاز به ساختن کرد. روش مهندسان رومی در ساختن این پل چنین بود که قایق ها را در یک جای مناسبی در رودخانه فراهم آورد یکایک آنها را به جریان آب می انداختند تا اینکه در محل مورد نظر می ایستاد، سپس آنها را به وسیله تخته های عریض به یکدیگر کوبیده و یک سر آن را به ساحل نصب میکردند، در سر دیگر قایقها را به هم وصل نموده پیش میرفتند تا به ساحل مقابل برسند. برای آنکه مهندسان و کارگران از تیررس دشمن در امان باشند برجی جنگی و محکم بر روی قایقی برپا کرده در نزدیکی ساحل مقابل متوقف میشدند و در پناه آن سربازان و مهندسان به کار خود مشغول گشتند. بدین طریق سرانجام آن پل بزرگ با تمام رسید. کاسیوس سپس بسوی جنوب کشتی رانده و شهرهای دئوسارا^{۴۵۰} و نیئسه فوروم^{۴۵۱} نزدیک رقه را تسخیر کرد پس از آن در نزدیکی شهر دورا اروپوس بین او و لشکریان پارتی

447— Sura

448— Ciercesium

449— Pontoon

450— Dausara

451— Nicephorium

جنگ سختی به وقوع پیوست. رومیان پیروز شدند و پارتیان شکست خورده تقاضای متارکه جنگ کردند (۱۶۳ میلادی) شهر دورا و اروپوس تا اوایل عهد ساسانی در دست روم بود رومیان آماده تسخیر اورها (ادسا) شدند، پادشاه آن شهر مانوی^{۴۵۲} نام داشت به طوری که دیونیزوس میگوید وی در سال ۱۶۴ میلادی به سرزمین رومیان رفت و در آنجا پس از تسلیم شهر خود بدست لشکر روم افتاد پس از وی شخصی بنام وائل بن صحر و جانشین او شد نصبین با سرسختی بسیار در برابر رومیان مقاومت کرد.

جنگ در بین النهرین :

متحدان و دست نشاندهگان ولخش چون پیشرفت سریع لشکر روم را مشاهده نمودند، وی را تنها گذاشته و رها کردند، از این رو بلاش (ولخش) دست از جنگ کشیده با سردارش خسرو ازدجله بگذشت. کاسیوس چون سایه به دنبال او آمد و به بابل تاخت و سپس روی به شهر زیبای سلوکیه آورد. این شهر هنوز عروس شهرهای مشرق بشمار میرفت و چهارصد هزار سکنه داشت. مردم رومیان را به خوشی و خوبرویی پذیرا شدند بسی بر نیامد که سردار رومی به بهانه آنکه بعضی از مواد قرارداد نقض شده باخشونت بسیار آن شهر را تصرف کرد لشکریان روم دست به قتل و غارت زده و سرانجام آن شهر بزرگ را آتش زدند. اما یولیوس کاپیتولینوس مورخ معروف آتش زدن آن شهر را بدست رومیان درست ندانسته است. از حفاری هایی که در ویرانه های شهر سلوکیه به عمل آمده و از روی بعضی از دلایل معلوم میشود که حمله ای به آن شهر

در ماه دسامبر ۱۶۵ میلادی واقع شده است. خرابیهای وارده هم آن قدرها که مورخان نوشته اند، مهم نبوده است بعضی از تاریخ نگاران گناه نقض پیمان را به کاسیوس نسبت میدهند. بسیاری دیگر که از جمله کوادراتوس^{۴۵۳} است می نویسند که مردم سلوکیه نخست برخلاف عهد رفتار کردند و پیمان را شکستند. ممکن است که در آن شهر طرفداران پارتیان بیش از هواخواهان رومیان بودند. سپس کاسیوس به شهر تیسفون تاخت و کاخ و لخش را در آن شهر از بین و بن بر کند بر اثر هجوم رومیان به بین النهرین به شهرهای یونانی و هلینسم صدمات سختی وارد شد. پس از آن کاسیوس به این کشور گشایی ها اکتفا نکرده بسوی کوههای زاگرس راند و قسمتی از ماد را تسخیر کرد بر اثر این فتوحات امپراتوران روم لقب ارمنیگوس،^{۴۵۴} پارتی کوس،^{۴۵۵} و مدیکوس^{۴۵۶} ملقب گشتند و قیصر روم لوسیوس وروس نیز سکه جدیدی با نقش وروس اوک آرم پارت مکس مدیک^{۴۵۷} ضرب کرد. کاسیوس سپس باغرو و افتخار در سال ۱۶۵ میلادی بسوریه برگشت و در یکی از این جنگها سردار لشکر پارت که ظاهرا همان خسرو همبرد باسوریانوس باشد گریخته و به بازوی شنا از دجله گذشته جان خود را بدر برد^{۴۵۸}.

453— Quadratus

454— Armenicus

455— Particus

456— Medicus

457— Verus Aug Arm Parth Mex Medic

۴۵۸- در رالتیجان ج ۳ ص ۹۱-۹۶، تاریخ سیاسی پارت

۲۱۹-۲۲۵، ایران باستان ج ۲ ص ۲۴۹۴-۲۵۰۰، گوتمید ۲۲۱-۲۲۵

بروز طاعون در بین النهرین :

گویا تقدیر بود که فتوحات رومیان تکمیل شود زیرا در زمانی که ایشان به اوج قدرت خود رسیده بودند ناگهان بیماری طاعون در بین النهرین بروز کرد این بیماری نخست از سلوکیه از قسمت تحتانی معبد کومن آپولون^{۴۵۹} که منسوب به پسر ژوپیترب النوع معروف بود بروز کرد. رومیان در آن معبد مشغول نهب و غارت بودند گویند که این مرض را کاهنان کلدانی در یکی از اطاقهای تحتانی معبد جای داده بودند و چون رومیان برای یافتن ذخایر معبد به اطاقهای مقدس و پنهان آن داخل میشوند بدانجا آمده در آن اطاق را گشودند و چیزی نیافتند ولی این بیماری از آنجا بیرون شده به جان ایشان افتاد. رومیان وحشت زده می‌گریختند و از آن مرض مانند برك درخت بر زمین می‌ریختند. بسیاری از سربازان رومی برای آنکه از آن بیماری جان به در برند بسوی سوریه گریختند اما طاعون آنان را رها نکرده در بین شهرها گرفتار آن مرض شدند و به هلاکت رسیدند.

بعضی از سربازان که خود را از آن مهلکه نجات داده بودند به روم رفتند و میکرب آن مرض را با خود به ایتالیا بردند و خلق کثیری را دچار آن بیماری نمودند. آمیانوس — مارسلینوس می‌نویسد، این بیماری در سراسر ایتالیا منتشر شد و تارودخانه رن و نزدیکی اقیانوس اطلس انتشار یافت و مردم بسیاری را به هلاکت رسانید. اوتروپیوس^{۴۶۰}

459— Comaen Apolon

460— Eutropius

در تاریخ مختصر روم می نویسد که نیمی از مردم روم و تقریباً اکثر لشکریان کاسیوس از این بیماری هلاک شدند پس از این واقعه لوسیوس وروس که شریک سلطنت مارکوس اورلیوس بود از سوریه به ایتالیا بازگشت .

وقایع ارمنستان :

در سال ۱۶۸ میلادی یا شاید چند سال بعد از آن هنگامیکه مارتیوس وروس^{۴۶۱} فرمانروای ایالت کاپادوکیه بود، یکی از سرداران خود موسوم به توسی دیدس^{۴۶۲} را مأمور کرد که به ارمنستان تاخته، سوهاموس پادشاه فراری آن کشور را دیگر باره بر تخت سلطنت بنشاند. اما ضرورت ایجاب نمود که وروس خود سرداری سپاه را بر عهده گرفته به ارمنستان روی آورد. در نتیجه پادگانی که پریسکوس در شهر کنوپولیس^{۴۶۳} گذارده بود سر به شورش برداشتند و فرمانروای پارت که تیردات نام داشت نیز قیام کرده، هنی اوشی^{۴۶۴} شاه آنجا را به قتل رسانید حتی هنگامیکه قیصر او را توبیخ و مورد مواخذه قرارداد، وی با گستاخی و دلیری بر روی وروس شمشیر کشید با وجود این قیصر وی را به قتل نرساند و تنها به این اکتفا کرد که او را به جزایر بریتانیا در اقیانوس اطلس تبعید نماید.

461— Martius Verus

462— Thucydides

463— Caenopolis

464— Heniushi

نتایج جنگ بین ایران و روم

در نتیجه این جنگها سرحدات ایران و روم تاحدی تغییر کرد پیش از این فرات مرز بین دو کشور بود، اما کاسیوس بین‌النهرین غربی را از فرات تا رود خابور از کشور پارت جدا کرد و به خاک روم پیوست، این وضع از سکه‌هایی که در حران و اورها بدست آمده معلوم میشود. براین سکه‌ها در یک طرف صورت امپراتور روم و طرف دیگر صورت پادشاه اسروئن مشاهده میشود که خود را محب روم خوانده است. قبل از این رومیها تا این قدر در ایران پیشرفت نکرده بودند و در این زمان علاوه بر تصرف ارمنستان آذربایجان، کردستان نیز به تصرف ایشان درآمد از این جهت است که می‌بینیم امپراتوران روم خود را به مدیکوس یعنی فرمانروای ماد ملقب ساختند، و نیز سکه‌ای از یکی از پادشاهان دست‌نشانده سابق پارت بنام مانو بدست آمده که خود را دوستدار روم خوانده است. دوشهر ادسا و کرها (حران) بدست رومیان افتاد. پیمان صلحی که به این جنگهای چهار ساله خاتمه داد در سال ۱۶۶ اجرا گردید بدون شك مهمترین ماده این قرارداد این بود که بین‌النهرین از دست خارجیان بیرون رفته و به تصرف رومیان درآید. لوسیوس وروس برای کشورهای دست‌نشانده‌ای که تخت و تاجشان بدون صاحب بود پادشاهانی برگزید و پس از تمشیت امور مشرق پیروزمندانه به روم بازگشت. این آخرین قدرت-نمائی پارتیان در برابر رومیان بود.^{۴۶۵}

۴۶۵- تاریخ سیاسی پارت ص ۲۵۵، گوتشمید ص ۲۲۵-۲۲۷
ایران باستان ج ۳ ص ۲۵۰۰-۲۵۰۳

اشك بیست و هفتم - بلاش چهارم (ولخش چهارم) (۱۹۱-۲۰۸)

بلاش چهارم پس از پدرش بلاش سوم بر تخت نشست، بعضی نوشته اند که او پسر سنتروک^{۴۶۶} نامی بوده است ولی این قول ضعیف است تاریخ سلطنت او را از ۱۹۱ تا ۲۰۸ م نوشته اند در زمان این پادشاه، پس سینوس نیگر^{۴۶۷} که سردار روم در سوریه بود، خود را امپراتور خوانده با سپ تیموس سوروس^{۴۶۸} که به امپراتوری شناخته شده بود به منازعه برخاست.

نیگر بمعنی «سیاه» است فرستادگانی نزد بلاش و پادشاهان ارمنستان والحضر که دست نشانده اشکانی بودند گسیل داشته و بر ضد حریف یاری خواست. ولی دولت اشکانی در میان آن دو حریف بی طرف ماند. در این موقع بعضی از مردم بین النهرین از جنگ خانگی بین رومیان استفاده کرده، در بعضی نقاط بر ضرر رومیان سر بشورش برداشتند.

امپراتوری سوروس

بسی برنیامد که سوروس بر حریف خود نیگر در نزدیکی نیفته غلبه یافت (۱۹۴ میلادی) و بسوی مشرق شتافت و نصیبین را از محاصره برهانید و مخالفان روم را قلع و قمع کرد. آنگاه بلاش سفیرانی چند به نزد او فرستاد

466— Sanatroces

467— Pescennius Niger

468— Septimus Severus

و به پاس خدمتی که در یکی از جنگها به وی کرده بود یعنی شهری را که طرفداران دشمن وی را پناه داده بودند محاصره نموده بود و درخواستهایی چند از قیصر نمود. سفیران ایران به قیصر جدید گفتند که حاضرند بقایای غنائمی را که از مال درنزد ایشان است به انضمام اسیران رومی بدولت روم بازگردانند، ولی حاضر نیستند که شهرهایی را که گرفته‌اند پس بدهند و درخواست کردند که قیصر دستور دهد سر بازان رومی آن نواحی را تخلیه کرده بدست ایرانیان بسپارد.

حمله سوروس به شهرهای آنسوی فرات

سپتیموس سوروس در تابستان سال ۱۹۵ میلادی از فرات گذشته به بین‌النهرین درآمد. آبگارس هشتم پادشاه اورها که لقب سپتیموس گرفت سراطاعت پیش آورد. پس از آن سپاه روم متوجه نصیبین شدند و آن شهر را امپراتور مرکز عملیات جنگی خود قرار داد به قول دیوکاسیوس (کتاب ۷۵ بند ۳) رومیان به این شهر مقام کلنی یا کوچ نشین مردم رومی را دادند. از سکه‌هایی که در این زمان در نصیبین زده‌اند این مطلب تأیید می‌گردد زیرا بر روی سکه‌ها کلمه کلنیا^{۴۶۹} یا متروپولیس^{۴۷۰}

خوانده می‌شود. ظاهراً در هنگام اقامت سوروس در نصیبین اعراب شهر الحضر (هاترا) که از بدرفتاری سابق خود با اتباع رومی پشیمان بودند سفیرانی چند با پیشنهادهایی شایسته به نزد قیصر فرستادند ولی درخواست‌های آنان

469— Colonia

470— Metropolis

به سبب آنکه خود امیران عرب به درگاه قیصر نیامده بودند، مورد قبول واقع نشد. اعراب مخالف بدست خود سوروس و شورشیان آدیابن توسط سردار او قلع و قمع شدند. سوروس خود در نصیبین موضع گرفت و سپاهش را به چند قسمت منقسم کرد و هر بخشی را به سرداری نامدار سپرد و ایشان را مأمور قتل و غارت سرزمینهای اطراف کرد.

سرداران او عبارت از: انولینوس، پروبوس، لاتوس بودند. پس از این فتوحات سپتیمیوس سوروس به لقبهای تازه که عبارت از پارتیکوس، ارابییکوس^{۴۷۱} و پارتیکوس آدیابنییکوس^{۴۷۲} یعنی فاتح عرب و پارت و آدیابن بودند مفتخر گشت.

نبرد قیصر با آلبینیوس :

در این هنگام رقیبی سرسخت بنام کلودیوس آلبی- نیوس^{۴۷۳} در ایالت گالیا (فرانسه امروز) سر به طغیان برداشته دعوی امپراتوری کرد. سپتیمیوس سوروس ناچار شد که شرق را به حال خود گذارده برای از میان برداشتن آن مدعی بزرگ روانه مغرب زمین گردد از این رو در آغاز سال ۱۹۶ میلادی به اروپا بازگشت به شتاب تمام به روم آمده و وی را شکست سختی داده در سال ۱۹۷ میلادی به قتل رسانید. همینکه خبر مراجعت امپراتور به روم انتشار یافت مردم ماد و پارس علیه رومیان سر به طغیان برداشتند، و لخش

471— Arabicus

472— Particus Adiabenicus

473— Claudius Albinus

موقع رامغتنم شمرده لشکری گران بیاراست و بسوی بین‌النهرین رهسپار شد و شهرهای آن ایالت یکی پس از دیگری تسلیم شدند تنها شهری که در برابر شاهنشاه ایران پایداری کرد شهر نصیبین بود.

پارتیان سردار رومی لائۀ توس^{۴۷۴} را در دژ مستحکم آن شهر محاصره کردند و او مردانه پایداری میکرد. اگر حادثه‌ای که ذکر آن در ذیل می‌آید اتفاق نمی‌افتاد ایرانیان به تسخیر نصیبین نیز موفق شده بودند: آن حادثه طغیان قبایلی در شرق برعلیه شاهنشاه اشکانی بود و لخش ناچار شد با لشکری به آهنگ سرکوبی شورشیان روی به مشرق آورد و در خراسان با آنان بجنگ و ستیز پردازد ولی هنگامیکه از رودخانه کوچکی میگذشت دشمنان بر او تاخته او را در میان گرفتند سپاهیان و لخش که غافلگیر شده بودند اسبان خود را رها کرده روی به گریز نهادند ولی دشمنان آنان را دنبال کرده در کوهستانهای آن حوالی بعضی رادستگیر کرده و گروهی از ایشان را بکشتند. سرانجام و لخش با سپاهیان وفادار خود که از این معرکه جان به در برده بودند بادلیری و مردانگی در برابر دشمن پای فشرده و آنان را گریزان ساختند و تا دریاکه شاید رود جیحون باشد ایشان را دنبال کرده برانند. پس از آن لشکریان و لخش با گروهی از شورشیان که از لشکرگاه خود دور مانده بودند رو برو گشتند و پس از دو روز نبرد آنان را در تاریکی پراکنده ساختند و لخش پس از پیروزی بر اقوام نیمه وحشی شرقی بسوی مغرب براه افتاد و خود را به ایالت آدیابنه رسانید، و چون

نرسس^{۴۷۵} پادشاه دست‌نشانده آن ناحیه نه تنها از یاری و مدد کاری به شاهنشاه در جنگ مشرق تهاون ورزیده بلکه بارومیان درنپان سازش کرده بود شاهنشاه برای تادیب وی به آدیابنه تاخت و شهرهای او را به نهب و غارت سپرد ترسی شکست یافته از پیش لشکر مظفر شاهنشاه بگریخت و سرانجام در رود زاب علیا غرق شد.^{۴۷۶}

حمله دیگر باره سوروس به ایران^{۴۷۷}

سوروس پس از شکست و قتل کلودوس آبی نیوس بار دیگر بالشکری گران به مشرق بازگشت و سه فوج رومی که بنام پارتيکايهني سپه مخصوص سرکوبی پارت خوانده میشدند تجمیذ کرد وی که سردارانی شایسته در زیر فرمان داشت در اواخر سال ۱۹۷ م از بندر براند یزیوم روم با کشتیهای فراوان بسوی سوریه به حرکت درآمد. در تابستان سال ۱۹۷ میلادی یعنی در همان هنگام رسیدن سوروس به سوریه سپاهی از جانب وی برای گشادن ارمنستان گسیل شد در آن زمان پادشاه آن ایالت نیز شاهزاده ای بنام ولخش پسر سنتروک بود او که صلاحیت و صولت سپاهیان رومی را مشاهده کرد بترسید و پیش از آنکه جنگی روی دهد پیشنهاد صلح کرد و متارکه جنگ اعلام شد ولخش فرصت یافته سفیرانی با هدایایی بدربار سوروس فرستاد و اظهار اطاعت و انقیاد نمود. سوروس درخواست او را پذیرفته با وی پیمان دوستی بست و حتی سرزمینهای را از آسیای صغیر به کشور اوضمیمه ساخت.

475— Narses

۴۷۶ و ۴۷۷ — در الیتجان ج ۳ ص ۱۰۲-۱۰۶، تاریخ سیاسی پارت ص ۲۲۷-۲۳۰، ایران باستان ج ۳ ص ۲۵۰۳-۲۵۰۸ گوتشمید
ص ۲۲۸-۲۲۹ Rawlinson, Parthia, P. 331—336

آبگارس پادشاه استروئن که پیش از شاه ارمنستان اظهار فرمانبرداری کرده بود خود بشخصه به لشکرگاه روم آمد و گروهی از تیراندازان لشکر خود را با خود آورد که در رکاب امپراطور روم به نبرد بپردازند، و نیز یکی از پسران خود را به عنوان گروگان به خدمت امپراتور فرستاد. سوروس از اظهار اطاعت آبگارس سخت خشنود شد و نواحی غربی بین النهرین تا محل اتصال رودخابور به شط فرات را به او واگذار کرد.

سپس سوروس خود را برای استخلاص نصیبین به آن شهر رسانید ولی پیش از آنکه سپاهیان رومی در حوالی نصیبین ظاهر شوند پارتیان بقصد سرکوبی شورشیان مشرق دست از محاصره آن شهر کشیده و رفته بودند سوروس توانست با فراغت بیشتر اسباب جنگی را که در پیش داشت تدارک کند وی برای آنکه دخالت خود را در ایران قانونی جلوه دهد، تیرداد برادر شاهنشاه را به طمع سلطنت فریفته و با خود همراه کرد و در این لشکرکشی آن شاهزاده در رکاب امپراتور روم بود. وی با دسته‌ای از ناوگان و یک لشکر زمینی در اواخر تابستان سال ۱۹۸م در طول رود فرات براه افتاد، چون به بابل رسید به اجرای طرحی پرداخت که ترایانوس خیال آنرا در سر خود می‌پروراند. او دستور داد که ترعه شهر ملک را لای‌روبی کرده از آن رهگذر ناوگان جنگی وی را به رود دجله برانند و در سال ۱۹۸ میلادی به ولایات ثروتمند پارت رسید و شهر سلوکیه و کوخا که هردو از طرف اهالی آن تخلیه شده بود بدست سپاهیان روم افتاد.

تسخیر تیسفون

تقریباً در مدت یکسال ایالت بین‌النهرین از وجود لشکریان پارتی پاک شد. و در سال ۱۹۹ میلادی سوروس به تیسفون حمله کرد و آن شهر تاریخی و بزرگ را در محاصره گرفت، پیش از محاصره ولخش شاهنشاه ایران از آن شهر بیرون رفته بود نخست با رومیان مصاف داد، ولی چون حریف را زورمندتر از خود یافت به دژ آن شهر پناه برد و در آنجا به دفاع پرداخت. سرانجام تیسفون پس از هشتاد و دو سال دیگر باره بدست رومیان افتاد رومیان در این شهر از خود بیرحمی و شقاوت زیادی نشان دادند. بیشتر مردان را از پیر و جوان به قتل رسانیده، زنان و کودکان را که شماره آنان بالغ بر صد هزارتن میشدند به اسیری بردند. امپراتور دست سربازان خود را در ونهب و غارت آن شهر باز گذاشت چنانکه همه ذخایر مالی و خزاین این شهر به غارت رفت و بعد از چندروز آن تیسفون آباد به شهری خراب و خالی از جمعیت تبدیل گردید. (دیوکاسیوس کتاب ۶۵ بند ۹ هرودیانوس کتاب ۳ بند ۳۰ اسپارتاتیانوس کتاب سوروس، بند ۱۶). پس از تسخیر تیسفون سوروس مانند امپراطور پیش از خود ترایانوس به افتخارات جدیدی نایل گشت و لقب پارتیکوس ماکسیموس^{۴۷۸} خوانده شد. سوروس گرچه آذوقه سپاه عظیم خود را پیش‌بینی کرده بود ولی بر اثر جنگ و قتل عامی که در تیسفون اتفاق افتاد خوار و بار

روی به نقصان گذاشت و قحطی روی داد، چنانکه سربازان بر اثر خوردن ریشه درختان مبتلا به اسهال خونی شدند سوروس آهنگ بازگشت کرد و چون در طریق فرات آذوقه کافی یافت نمیشد راه دجله را ترجیح داده و کشتیهای خود را در آن رود افکنده و سپاهیان او راه کناره را پیش گرفته از دور مواظب ناوگان رومی بودند تا به حوالی شهر الحضر رسیدند.

محاصره الحضر

سوروس میخواست مانند ترایانوس به تسخیر شهر هاترا^{۴۷۹} پردازد ولی چنانکه خواهیم دید او مانند سلف خود در این اقدام جنگی ناکام شد در اوایل سال ۲۰۰ میلادی رومیان به حوالی آن شهر هجوم آورده و آنرا محاصره کردند و منجنیقها و آلات قلعه‌گیری خود را بر آن راست نمودند. چون دیوارهای شهر بسیار استوار و مستحکم بود، رومیان کاری از پیش نبردند و مدافعان آلات و افزار قلعه‌گیری ایشان را سوزانیدند بر اثر این ناکامیابی اختلالی در در لشکر امپراتور روی داد و دو تن از سرداران او باوی به اعتراض برخاستند. سوروس ناچار شد هردو آنان را که یکی از ایشان لتوس^{۴۸۰} نام داشت و سابقا پارتیها را در تسخیر نصیبین مانع شده بود بکشت.

سپس به قصد گردآوری آذوقه و تدارك اسباب قلعه‌گیری به سوی نصیبین رفت و با ساز و برگ جدیدی برای محاصره و تسخیر الحضر بازگشت.

479— Hatra

480— Laetus

سوروس در سال ۲۰۱ میلادی برای بار دوم به محاصره آن شهر پرداخت و آذوقه فراوانی فراهم ساخت و آلات قلعه‌گیری جدیدی را که تدارک کرده بود بر دیوارهای آن راست کرد. قصد سوروس از تسخیر این شهر غارت معبد معروف آفتاب بود که گنجهای بزرگی در آن ذخیره گشته بود فلاخن‌داران و تیراندازان حضری محاصره‌کنندگان را با سنگها و نیزه‌های خود مستاصل ساختند و عده بسیاری از آنان را کشتند. پس از چندی رومیان موفق به ایجاد شکافی در دیوار قلعه شدند و میخواستند که از آنجا وارد شده دژ را تسخیر کنند، ولی سوروس به طمع آنکه مبادا اگر قلعه را سربازان بایورش بگیرند و ذخایر معبد آفتاب را نیز غارت نمایند، اقدام به این امر را مصلحت خود ندانست در مقابل انتظار داشت که مدافعان الحضر بر اثر پیدا شدن این رخنه رسولانی برای عقد صلح بفرستند. اما برخلاف تصور اونه تنها حضریان کسی را برای پیشنهاد صلح نفرستادند از فرصت استفاده کرده آن شکاف را نیز مرمت نمودند و به مدافعه خود ادامه دادند در این احوال سوروس چاره‌ای ندید جز اینکه فرمان یورش داده و غارت خزائن معبد آفتاب را نیز به سربازان واگذار کند.

سوروس که بیست و دو روز تمام دروازه شهر بود پس از دو بار حمله که در دو روز پشت سرهم انجام گرفت با شکست مواجه شد زیرا مدافعان نفت سوزان و سبدهای مملو از حشرات سمی بر سر مهاجمان پرتاب میکردند و تلفات سنگینی به رومیان وارد می‌ساختند سرانجام بقیه سپاه روم عقب نشسته از ادامه، امتناع کردند.

دیوکاسیوس می‌نویسد : یکی از افسران سوروس به او گفت : اگر من پانصد و پنجاه سرباز اروپایی را در اختیار داشتم الحضر را تسخیر میکردم امپراطور به او پاسخ داد: این عده را از کجا بیاورم ؟

از این سخن معلوم میشود که سوروس یقین نداشته که در میان لشکریان اروپایی او پانصد و پنجاه تن باشند که از او امر و اطاعت نمایند. بر اثر این شکست حیثیت و اعتبار رومیان در مشرق زمین بکلی متزلزل گردید . اما به آبروی حکومت پارتیان که در حال احتضار بود از این رهگذر چیزی افزوده نشد زیرا ولخش پس از فرار پیش رومیان در واقعه تیسفون بفرمانتقام گرفتن ایشان نیفتاد و از این فرصت خوبی که در محاصره الحضر برای او پیش آمده بود استفاده نکرد، و از پشت به رومیان صدمه‌ای نرسانید .

اهالی دلیر الحضر با دفاع مردانه خود در برابر سیل بنیان‌کن سپاه رومی اوضاع مناسبی را برای ولخش پدید آورده بودند و وی نمیتوانست در آن هنگامیکه حرارت آفتاب تابستانی پیکر سفید پوست آنان را رنجه میساخت و بر روی ایشان از بالای دیوارهای الحضر نفت سوزان و تیر و سنک فرو میریخت از عقب بدشمن حمله کرده مایه قوت قلب و استقامت بیشتر مدافعان شود، ولی او مرد غیرتمندی نبود و بخت آنرا نداشت که شکستهای سابق خود را جبران کرده از این راه افتخاری حاصل نماید.

نتایج جنگهای روم

اگرچه لشکر روم در برابر دفاع مردانه مردم الحضر

در آن ناحیه نتوانست کاری پیش ببرد، ولی درنواحی اشغالی دیگر نفوذ او بیش از پیش شد و دولت اشکانی که روز بروز در حال انحطاط بود قادر نشد سرزمینهای از دست رفته را از آن دولت بازگیرد رومیان نه تنها بر بین النهرین تسلط یافتند بلکه توانستند ازدجله گذشته تاکوهمهای زاگرس را تحت نفوذ و سلطه خود در آورند. آدیابنه یا سرزمینهای میان زاب علیا و سفلی بکلی از تحت تسلط ایران خارج شد، و اشکانیان تا انقراض خود دیگر نتوانستند به آن نواحی دست یابند و امیران آن ناحیه دست نشانده روم شدند.

رومیان بر اثر اشغال همه اراضی بین النهرین پرچمهای خود را در جاهایی برافراشته بودند که باشهر تیسفون پایتخت اشکانی چندان فاصله ای نداشت از این جهت دولت روم هر وقت که اراده میکرد میتواندست پایتخت آن دولت بزرگ را اشغال نماید^{۴۸۱}.

اشك بیست و هشتم (بلاش پنجم) واشك بیست و نهم

اردوان پنجم (۲۰۸ - ۲۲۴ م.)

پس از درگذشت بلاش چهارم، دو پسر او بلاش و اردوان مدعی سلطنت شدند. از مسکوکات اشکانی چنین برمیآید که مدت ۱۸ سال هر دو برادر سلطنت داشته اند، و ظاهراً اردوان در مغرب و بلاش پنجم در مشرق ایران پادشاهی میکرده است. رومیان از جنگ خانگی دربار پارت استفاده کردند و کاراکالا^{۴۸۲} امپراطور جدید روم پسر

۴۸۱- تاریخ سیاسی پارت ص ۲۳۰-۲۳۴

سوروس که میخواست مرزهای روم را از طرف مشرق توسعه دهد در ۲۱۲ م. آنگار پادشاه خسرون ادس را بدر بار روم احضار کرده او را با خانواده اش به زندان انداخت و اعلام کرده که آدسا از ایالات روم است. پادشاه ارمنستان چون شنید که کاراکالا پادشاه ادسا را بزدان انداخته سر بشورش برداشت رومیها سپاهی برای تنبیه ارمنستان فرستادند ولی آن سپاه شکست یافت. پس از آن کاراکالا بفکر حیلۀ ای افتاده سفیری با هدایا به نزد اردوان روان داشت و به بهانه اتحاد بین روم و پارت دخترش را خواستگاری کرد اردوان بر اثر اصرار امپراطور راضی شد که دخترش را باو بدهد بشرط آنکه امپراطور خودش بیاید و زنش را ببرد. کاراکالا با سپاهی گران به ایران رهسپار شد، و همه جا مورد استقبال اهالی واقع میشد تا به نزد اردوان رسید ولی وقتی که اردوان بی خیال با همراهانش به خرگاه امپراطور درآمد رومیها که در کمین بودند به اشاره کاراکالا به ایرانیان حمله کردند و تنها اردوان توانست جان بسلامت برد.

سپس کاراکالا فرمان داد که شهرها و دهات اطراف را سوزانیده خانه و کاشانه مردم را به آتش کشیدند. ارتبان از آن واقعه جان به در برد و به کوهها گریخت و در صدد تجهیز لشکری علیه این دشمن غدار برآمد. گوئشמיד در سبب ناجوانمردی کاراکالا می نویسد که: پدرش الکساندر سوروس در بستر مرگ به او وصیت کرده بود که تا میتواند سربازان خود را بنوازد و آنان را از خویش راضی سازد و در مقابل به دیگر مردم به دیده حقارت و استخفاف بنگرد، از این رو وی از این بهتر نمیتوانست به وصیت پدرش

عمل کنند و همواره سربازان را به غارت و بی رنج امیدوار و دلخوش سازد .

خط سیر لشکرکشی کاراکالا

از دور روایت قابل اعتنائی که درباره لشکرکشی سال ۲۱۶ میلادی کاراکالوس بدست مارسیده یکی خبر دیوکاسیوس است، که میگوید آنتونیوس (کاراکالوس) باقتل و غارت به ماد وارد شد و بسیاری از دژها و قلعه ها را ویران ساخت روایت دیگر از آن اسپاتیانوس است که میگوید او به سرزمینهای کادوسیای و بابلیان تاخت ظاهر آیین روایات باید مبالغه آمیز باشد و مراد آنان همان آنزوپاتنی ها (آذربایجان) و آشوریان است. از آن گذشته باید پذیریم که رومیان از همان راهی آمدند که روزگاری آنتونیوس از طرف شمال به ماد آمده بود. پس باید بگوییم که کاراکالا از طرف شمال به ایالت ماد و از جانب مشرق به اربل وارد شده بود اینکه هردویانوس میگوید قیصر از رود دجله و فرات عبور کرد مطلبی نیست که بتواند نظریه گفته شده درباره را رد کند. اما به دلایل ذیل میتوان قول هردویانوس را رد کرد:

اولا برای آنکه کاراکالا توانسته باشد از این راه بیاید بایستی ارمنستان در اختیار او باشد و حال آنکه چنین نبوده است. دوم اینکه لشکرکشی از گنزاکا (شیز) به اربلا از طرف معابر زاگروس چنان کار مهم نظامی محسوب میشد که حتی اگر به وضوح نیز از آن ذکری به میان رفته بود خرد درست نمیتواند آنرا بپذیرد. بنابراین جز قبول این مطلب چاره ای نیست که در زمان دیوکاسیوس،

ماد به طرف مغرب توسعه داشته و سرزمینهای اراپاخی تیس^{۴۸۳} و کالاکنه را شامل میشده و همانهایی هستند که در زمان حمله ترایانوس بنام مارکومدی^{۴۸۴} نامیده میشدند .

نامهای مذکور از طرف اسپارتیانوس بطرزی نادرست خوانده شد و کاراکالا بایستی از کردونه و کالاکنه بسوی آربل تاخته باشد .

ویران شدن گورستان اشکانی در اردبیل :

دیوکاسیوس و دیگر مورخان قدیم عمل وحشیانه دیگری را به کاراکالا نسبت میدهند و آن چنان بود که وی هنگام گذشتن از آدیابنه گذارش بشهر آربل افتاد . از کینه‌ای که از پارتیمهای اشکانی در دل داشت برآن شد که مقابر مردگان ایشان را در آن شهر ویران سازد و به اموات آنان بی احترامی روا دارد . بنا به روایات مورخان قدیم این شهر که زمانی محل اعدام مجرمان بود ، در زمان اشکانیان جای به خاک سپردن مردگان ایشان گردید . کاراکالا دستور داد قبرها را شکافته و مردگان پارتی و استخوانهای پوسیده ایشان را بر باد دهند . گوتشمید می نویسد که این قبور از پادشاهان آدیابنه بود معلوم نیست که چرا بایدیک امپراطور به استخوانهای مردگانی که دستشان از دار دنیا کوتاه است اسائه ادب کند . این کار ناشایست کاراکالوس ، گیبون^{۴۸۵} را که از مورخان

483— Arrapachitis

484— Marcomedi

485— Gibbion

بزرگ است به خشم آورده و وی را دشمن بشریت شمرده است .

مرگ کاراکالا

کاراکالا پس از این فتوحات ننگین گزارش پیروزی‌های خود را به مجلس سنای روم نگاشته و سکه‌های جدیدی که عبارت : (ویکتوری پارتیکا)^{۴۸۶} یعنی به یاد فتح پارت، امر به ضرب فرمود در بهار سال ۲۱۷ میلادی اردوان سپاهی فراهم آورده و به سرزمین‌هایی که در تصرف روم بود بتاخت و بین‌النهرین را گرفته و به آتش کشید اما کاراکالا پس از ویران ساختن قبور پادشاهان اشکانی زمستان را در شهر ادس (اورها) به شکار و سواری و لهو و لعب گذرانید سپس در هشتم آوریل سال ۲۱۷ میلادی که میخواست برای تماشا به معبد رب‌النوع ماه به حران برود ناگهان در راه بدست جولئوس مارتیالیس^{۴۸۷} که از نگهبانان او بود کشته شد .

مذاکرات صلح ایران و روم

اردوان در این هنگام مشغول قتل و غارت و کشیدن انتقام در نواحی بین‌النهرین بود . جانشین کاراکالا ماکرینوس^{۴۸۸} نام داشت نخستین کاری که در پیش داشت آن بود که حملات اردوان را دفع کند، چون تصمیم او را در کشیدن انتقام از رومیان قاطع دید، ناچار پیشنهاد صلح

486— Victory Parthica

487— Julius Martialis

488— Macrinus

کرد و گفت حاضر است که همه اسیران جنگی را مسترد دارد اردوان این پیشنهاد را پذیرفت و گفت در صورتی حاضر به قبول صلح است که ماکرینوس فرمان دهد که جمیع بلادی را که سلف او کاراکالا ویران ساخته از نو آبادان سازند، به علاوه سرزمین جزیره و بین النهرین را به ایران واگذارند و غرامتی از جهت خراب کردن گورستان اشکانی در اربیل پردازند.

پذیرفتن این شرایط سنگین برای ماکرینوس که تازه به امپراطوری روم رسیده بود امکان نداشت و ناگزیر آماده جنگ گردید.

جنگ نصیبین

این جنگ در نصیبین روی داد. ابتداء طرفین قصد حمله به یکدیگر را نداشتند، حتی اردوان و ماکرینوس هم برای مذاکرات صلح باهم ملاقات کردند ولی اتفاق کوچکی باعث فروزان شدن آتش جنگ بین دولتشکر گردید. به قول دیوکاسیوس در ابتدا زدو خورد مختصری بر سر مجرای آب آشامیدنی در گرفت و سرانجام این زدو خورد به جنگی بزرگ منتهی شد.

بقول هرودیانوس: لشکر روم مشتمل بر افواجی بود که گروهی از سپاهیان با اسلحه سبک آنرا یاری میکردند و یک دسته سواره نظام مورتیایی که از موری تانیا^{۴۸۹} یا مراکش امروز داخل سپاه بودند از آن پشتیبانی مینمودند. سه روز این جنگ بطول انجامید و بگفته هرودیانوس تا آن زمان اشکانیان و رومیان چنان

جنگی جدی باهم نکرده بودند. لشکریان ایران بسیار خوب و منظم به نظر میرسیدند بنابر معمول تیراندازان پارتی جنگ را آغاز کرده علاوه بر سواره نظام دلاوران ورزیده و کاردیده که بانیزه‌های بلند مسلح بودند و بر شتران تندرو نشسته بودند بردشمن حمله میبردند. رومیان که از طعن تیرهای سواره نظام و نیزه‌های شتر سواران سخت به‌جان آمده بودند روی بگریز نهادند. و برای آنکه پارتیان از تعاقب آنان دست بردارند در اثنای گریز گلوله‌هایی خاردار در راه می‌ریخته تا سواره و پیاده را از حرکت بازدارند این گلوله‌ها به‌پای شتران فرو میرفت و حرکت آنها را بطئی و کند میکرد. ناچار ایرانیان از تعقیب رومیان باز ایستاده به لشکرگاه خود رفتند، و در نتیجه به درستی معلوم نشد که غالب و مغلوب در این جنگ کیست. روز دیگر جنگ از نو آغاز شد و از بام تاشام بطول انجامید. ولی باز تکلیف فتح یکی بر دیگری معلوم نشد. روز سوم دولشکر بیکدیگر درآویختند بقول هرودیانوس چون شمار سربازان پارتی در این روز بیش از رومیان بود سرداران رومی چاره را در این دیدند که خط جنگ را بکشانند تا پارتیان نتوانند از جناحین گذشته پشت رومیان را بگیرند. بر اثر این کار صفهای رومی ضعیف شد و پارتیان از موقع استفاده کرده با حملات سخت دشمن را درهم شکستند. در اینجا بین دو مورخ قدیم هرودیانوس و دیوکاسیوس اختلاف است هرودیانوس می‌نویسد: که جنگ در روز سوم مانند اول خاتمه یافت ولی دیوکاسیوس صریحاً نوشته که در روز سوم رومیان شکست یافته و جنگ به فیروزی ایرانیان

پایان یافت .

ماکرینوس امپراطور روم بانخستین دسته‌ای که راه گریز پیش گرفتند همراه شد و خود را از معرکه بیرون برد. رومیان چون امپراطور خود را گریزان یافتند به وی تأسی کرده تا امید راه فرار پیش گرفتند پس از آن رومیان به لشکرگاه خود بازگشتند با وجود آنکه تلفات بسیار بود ولی رومیان خیلی بیشتر از ایرانیان کشته داده بودند .

هردویانوس می‌نویسد: پشته‌هایی که از کشتکان ساخته شده بود چنان ارتفاع داشت که طرفین یکدیگر را نمی‌دیدند و حرکت سواران دشوار می‌گشت ماکرینوس چون وضع را چنین دید بناچار از در صلح درآمد و این بار صلح را به بهای گرانتی از ارتبان خرید. در مذاکرات صلح او قبول کرد که اسیران پارتی را پس دهد و غنایمی راکه کارکالوس (کاراکالا) از ایران برده بود رد کند و پنجاه میلیون دینار رومی که معادل یک میلیون ونیم لیبره انگلیسی بود بپردازد و بین‌النهرین را به ایران واگذارد. این صلح در زمستان سال ۲۱۸-۲۱۷ میلادی روی داد ماکرینوس از مستقر خود در سوریه بازگشت.

نیلسون دو بواز^{۴۹۰} در تاریخ سیاسی پارت می‌نویسد که «ماکرینوس پس از شکست توانست که صلح را با پرداخت مبلغ گزافی خریداری نماید یعنی مبلغی در حدود دویست میلیون درهم سسترس^{۴۹۱} مسکوک نقره به اردوان و رجال و سرداران پارت به عنوان هدیه تقدیم

490— Debevoise

491— Sesterces

کرد اما این شکست را از نظر مجلس سنای روم فتح و پیروزی جلوه دادند و سنا که میخواست که ماکرینوس را به لقب فاتح پارت «پارتیکوس» بخواند و گرچه وی را حیا مانع آمد و از قبول آن لقب خودداری کرد ولی در سال ۲۱۸ میلادی سکه‌های جدیدی ضرب کرده و بر روی آن همان نقش ویکتور پارتیکا^{۴۹۲} را ضرب کرد. گوئشמיד می‌نویسد: درازای پنجاه میلیون دینار (بالغ بر چهل میلیون مارك آلمان) خسارت که ماکرینوس پرداخت صلح برقرار شد. اما این صلح مورد علاقه اردوان نیز بود، زیرا لشکر پارتی به لشکر کشی‌های دور و دراز عادت نداشت و از آن گذشته برای چنین عملیاتی نیز به اندازه کافی آذوقه در اختیار نبود از نظر اوضاع داخلی نیز يك بار دیگر بخت به اردوان روی آورد و وی توانست در سال ۲۲۲ میلادی برادرش و لخش را براند.

انقراض دولت اشکانی

بر اثر انحطاط و ضعفی که در دولت اشکانی پیدا شده بود اردشیر پسر بابك بین سالهای ۲۲۰ و ۲۲۶ م. بر اردوان خروج کرده اردشیر در این هنگام پادشاه دست‌نشانده پارس بود.

پس از تسخیر کرمان و اصفهان جنگی بین او و اردوان در دشت هرمزد (هرمزگان) میان بهبهان و شوشتر در کنار رود جراحی روی داد و اردوان در این جنگ کشته شد. این شکست، با وجود آنکه قطعی بود باز یکی از پسران اردوان بنام آرتاواسدس (آرتاباذ)

خود را شاه پارت خوانده و سکه زد که تاریخ بعضی از آنها از ۲۲۷ م. است. در این هنگام خسرو پادشاه ارمنستان که با آرتاباذ خویشی داشت بیاری او آمد و حتی اردشیر را شکست داد ولی اردشیر به حيله بر او غالب شد پس از چند سال اردشیر بر همه کشور ایران دست یافت و همه شاهزادگان و بازماندگان خاندان پارتی را بکشت و دولت اشکانی پس از ۴۷۰ سال برافتاد ما جنگهای اردشیر بابکان و اردوان پنجم را در تاریخ جنگهای ساسانیان به تفصیل بیان خواهیم کرد.

سپاه دوره پارتی :

جامعه ایرانی در زمان پارتیان سنتهای باستانی خود را نگاهداشت. مرد نجیب و آزاده و جنگجو سواری بود که وقت خود را در جنگ یا شکار میگذرانید. اشکانیان دارای ارتش منظم نبودند هر فئودال بزرگ دارای سپاه خاص خود بود و در هنگام جنگ با اتباع و مردان آزاد و بزرگان خود شرکت میکرد. چنانکه وضع سورنا در جنگ حران در مقابل کراسوس چنین بود. سواره نظام اشکانی مجهز به سلاح آهنین و زرهی که بزانو میرسید بود این زره را از پوست شتر ساخته و بآن قطعاتی از آهن میدوختند و تیردار مجهز به نیزه و شمشیر بود، لشکر پارتی غیر از اسب از شتر نیز استفاده میکرد ولی ظاهراً پارتیان در تشکیلات خود فیل بکار نمی بردند. نجبای درجه دوم تشکیل سواره نظام سبك اسلحه میدادند و این سپاه که مسلح به کمان بود و در نزد جنگ و گریز ماهر بود و دشمن را با ابری از تیرها می پوشانید.

پیاده نظام کمتر از سواره نظام نقش فرعی داشت و افراد آن از کوهستانیان یا بردگان بودند. قشون پارتی بطور کلی تدافعی بود و برای جنگ تهاجمی تربیت نشده بود. اطلاع آنان از آلات محاصره مقدماتی بود و در زیر دیوار قلاع دشمنان عجز خود را نشان میدادند. سواره نظام پارتی کلاه خودی از آهن یا پولاد بسر میگذاشت و یک شلوار چرمی که تا گوزک پا میرسید می پوشید. اسلحه تعرضی سپاه سنگین اسلحه پارتی نیزه ای کلفت و محکم و بلند و تیر و کمان و شمشیر دو دمه شبیه به قمه بود. اسبهای خود را با زره یا برگستوانی از چرم مسلح میساختند و قطعاتی از آهن یا پولاد بر آن نصب میکردند. پارتی ها از جنگهای کوهستانی احتراز داشتند زیرا سواره نظام آنان نمیتوانست چنانکه باید هنرنمایی نماید. پارتی ها جنگ را با فریادها و حمله شروع میکردند و صدای طبل و دهل و مانند غرش رعد بهمه جا می پیچید. یکی از شاهکارهای پارتی ها در جنگ این بود که سپاه بیگانه را بداخل کشور کشانیده همواره عقب می نشستند و آذوقه را معدوم و چاه های آب را پرازخاک میکردند. از این جهت دشمن مستاصل میگشت آنگاه مردم محل را بردشمن می شورانیدند تا او را شکست میدادند. پارتیها عادت داشتند در موقع جنگ اسبی را نیز به یدک کشند تا اگر اسب اول درماند، اسب یدک را سوار شوند. پارتی ها زنان و همخوابگانی را باخود به جنگ میبردند و زنان عقدی خود را در خانه میگذاشتند. مؤلفان قدیم نوشته اند که اکثریت لشکریان پارت را بردگان تشکیل

میداده‌اند، با احتمال قوی منظور نویسندگان یونانی و رومی کلمه، «ایرانی آزاد» و «ایرانی غیرآزاد» بود، که «ایرانی غیرآزاد» را به برده ترجمه کرده‌اند همان رعایا و روستائیان بوده‌اند.

لباس پارتیها چنانکه از نوشته‌های مورخان یونانی برمیآید عبارت بود از ردای بلندی که تا گوزک پا میرسید و زیر آن چیزی مانند ارخالق و شلوار می پوشیدند. این لباس از رنگهای مختلف بود، گاهی آنان لباس زربفت یا سیم دوز می پوشیدند و خنجر یا قمه‌ای برکمر داشتند و آنرا به سان اسلحه یا ابزار جنگ بکار میبردند. مهرداد دوم شاید نخستین کسی بود که سپاه پارتی را آراست، و سوارنظام آنرا نیرومندتر از سوارنظام سلوکیان کرد.

سوارنظام پارتی بردوگونه بوده است یکی سبك اسلحه که بیشتر کماندارانی بودند که هراس بر دل می افکندند و دیگری سنگین اسلحه^{۴۹۳} که نیزه‌های سنگین داشتند و کمانگر^{۴۹۴} و تیرانداز بودند.

شیوه پیکار ایشان این بود که بردشمن میتاختند و آنگاه میگریختند تا او را بدنبال خویش بکشند، درحالیکه سپاه سنگین اسلحه را بیشتر همچون يك وسیله ضربه روانی بکار میبردند تا نیروی جنگی رومیان را دراولین مرحله بهراس افکنند. بعدها شاید در زمان اردوان سوم براهمیت جانداران شاهی و مزدوران افزوده شد.

در قرن اول ق.م. اسلحه پارتی سلاح متحدالشکل

493— Calibanarii

494— Cataphrattii

مردم آسیا بود، اما همه جا زرهی که تمام بدن مرد و اسب را بپوشاند و نیزه بزرگ بکار نمیرفت بلکه سواران غالباً سبک اسلحه بودند و اسبان برگستوان سنگین نداشتند و کمان را برای سهولت استعمال بر قربوس زین می-آویختند.

پارتیها در ارتش خود کمتر سربازان مزدور و پیاده نظام استخدام میکردند و حتی سپاه جاویدان نیز نداشتند. سواران تیرانداز ایشان مانند سواران هخامنشی از نوکران و یسپوهران و صاحبان املاک و نجبا تشکیل میشد که همراه آقایان و خداوندان خود به میدان جنگ میآمدند.

تغییری را که پارتیها در اسلحه هخامنشی دادند تبدیل زوبینهای کوتاه به نیزههای بلند بود پارتیان و نوکران ایشان همگی اسبی داشته و مسلح به کمانی بودند. ایشان از کودکی مشق تیراندازی و سواری میکردند و فرزندان خود را عادت میدادند که در حال دویدن اسب بر کفل آن بنشینند. پارتیها از تیراندازان ماهر زمان خود بشمار میرفتند.

یونانیان نوکران سواران پارتی را که در جنگها همراه ایشان بودند غلامان آنان خوانده اند در حقیقت ایشان سربازان و جان نثاران سواران پارتی بودند. یونانیان اشراف و آریستوکراتهای پارتی را به زبان خود «کاتاس تراتیا»^{۴۹۵} میخواندند که بمعنی آزاد مردان میباشند. از زمان کراسوس اسلحه آسیا تکمیل شد و قشون

پارتی چنانکه گفتیم مشتمل بر دو صنف بود یکی پهلوانان مسلح و دیگر نوکران سوار تیرانداز ایشان، بنا به سنت‌های نظامی مجموعه سواران تیرانداز پارتی به چهل هزار تن میرسید. برخلاف پارتیها یونانیان و رومیان اعتماد زیادی به سواران تیرانداز نداشتند، و پیادگان تیرانداز و رزم‌آزمای را بر آنان ترجیح میدادند. اسکندر مقدونی و لوکولوس^{۴۹۶} به پیاده نظام خود بیش از سواره نظام اعتماد داشتند و معتقد بودند در حال سواری مدت درازی نمیتوان جنگ کرد، و بطور کلی سواره نظام از ضربت تیرهای دشمن آسیب‌پذیر است و نشانه خوبی برای دشمن بشمار میرود.^{۴۹۷}

496— Lucullus

۴۹۷— گیرشمن : ایران از آغاز تا اسلام ص ۲۶۵ ، فرای :

میراث ایران ص ۳۱۶ .

Rawlinson, G. Parthia, P. 396—404; Tarn, W. W. The Cambridge Ancient History, Volume IX, 1951 (Parthia, P. 588—602) .

فهرست اعلام

ت

- آدریاتیک ۳۸-۱۲۸
آدسا ۱۸۶
آدستیریه ۱۵۱
آدیابنه ۱۶-۳۰-۳۱-۱۷۸-۱۷۹
۱۸۵-۱۸۸
آدیابن ۳۰-۳۱-۳۶-۱۱۳-۱۱۵
۱۱۶-۱۲۰-۱۲۵-۱۲۸
۱۴۶-۱۴۹-۱۶۳-۱۷۷
آذربایجان ۳۱-۶۷-۷۰-۷۱-۱۰۴
۱۶۲-۱۸۷
آراکسس ۱۳۷
آراکس ۹۰
آران ۱۴۲-۱۴۵
آرباسس ۱۵۶
آرباندس ۱۴۷
آربل ۳۰-۱۵۰-۱۸۸
آرتاباذ ۱۹۳-۱۹۴
آرتابازس ۴۰
آرتاسیس ۲۵
آرتاکس ۹۹
آرتاکساتا ۳۴-۱۱۹-۱۶۸
آرتاکستا ۱۲۰
آرتاکسیاس ۱۱-۲۵-۱۰۳
آرتاگراتا ۱۰۴
آرتانس ۳۱
- آئینوگونی ۵۹
آباس کانیوس ۱۳۶
آبداکس ۱۰۵
آبگار ۱۸۶
آبگاروس ۴۱-۴۴-۱۴۰-۱۴۱-۱۸۰
آبگاروس هفتم ۱۴۷-۱۶۴
آبگاروس هشتم ۱۷۶
آپامیا ۶۱
آپامه ۴۱-۱۱۴
آپامه آ ۱۰
آپ بیان ۴۱
آتروپاتن ۳۱-۹۵-۹۶
آتامبلوس ۱۵۴
آتن ۹۰-۹۱
آتنی ۸۲
آتاوازد ۸۹
آته ناوس ۱۵-۱۷
آتی دیوس کورنیلیانوس ۱۶۷
آجی چای ۹۷
آخثوس ۶-۷
آدانای ۵۸

- آرتاوازدس ۶۷-۹۳-۹۴
 آرتاواسدس ۲۶-۴۲-۵۶-۹۹
 ۱۹۳
 آرتاواذا ۴۰-۴۲
 آرتاوازد ۶۹-۷۲
 آرثیوسا ۶۹
 آرخوزنیا ۱۳
 آرخلائوس ۱۱۹
 آرداشمس ۲۶
 آرساماس ۱۲۴
 آرساموستا ۷
 آرساموساتا ۱۲۲-۱۴۲
 آرسس ۱۵۶
 آرشاک ۱۶۳
 آرهتوز ۶۶
 آریا ۱۳
 آریارامنه مدعور ۳۶
 آریامنس ۴۱-۴۲-۴۳
 آریانوس ۱۴۴
 آریاننا ۱۰
 آریایی ۹
 آریستوبولوس ۱۱۹
 آریستوکراسمی ۲۵
 آریل ۱۶
 آریوبرزن ۵۸
 آرییلا ۳۵
 آزوف ۳۵-۱۳۲
 آس ۱۳۴-۱۳۵
 آسائی اوای ۱۳۳
 آسیاسیاک ۴
 آسیاسیاکا ۵
 آسمپونس ۱۰
 آسور ۵۱
 آسوریان ۱۱۴
 آسوی ۱۳۴
 آسها ۱۳۳
 آسی ۱۳۳
 آسیا ۱۱-۳۳-۶۲
 آسی اوئی ۱۳۳
 آسیای صغیر ۷
 آسینائی ۱۰۸-۱۰۹
 آشو ۱۵۰
 آشور ۱۶۲
 آشوریان ۱۸۷
 آفرین ۶۴
 آارشاپات ۱۶۸
 آلان ۱۳۵
 آلانها ۱۰۴-۱۳۴-۱۶۲
 آلانی سیوه آسی ۱۳۳
 آلانیه ۱۳۲-۱۳۳
 آلبانی ۲۵-۶۷-۱۴۵-۱۶۳
 آلبانیا ۱۶۲
 آلخاندونیوس ۴۴
 آلمان ۱۱۸
 آمارد ۹
 آماردها ۹
 آماردی ۷۶-۷۷-۸۴-۸۵-۸۶
 آمازاس بوس ۱۴۳
 آمیانوس مارسلینوس ۱۷۲
 آناتولی ۱۴۳
 آنتوان ۹۸
 آنتوخیا ۶۱
 آنتیوخیا ۵۶
 آنته ۱۴۸
 آنتیکون ۶۳
 آنتیوخوس ۵-۷-۸-۱۵-۱۶
 ۱۷-۱۸-۱۹-۲۰-۲۷
 ۲۸-۶۳-۶۵-۱۱۹
 آنتیوخوس پنجم ۱۱
 آنتیوخوس چهارم ۱۱
 آنتیوخوس سوم ۶-۱۰-۲۵
 آنتیوخوس هفتم ۱۴

- ۵۶-۵۵-۵۴-۴۴-۴۲
 ۶۶-۶۵-۶۱-۶۰-۵۷
 ۱۰۴-۶۸
 اردبیل ۱۸۸
 ارد دوم ۱۰۲-۱۰۱
 اردشیر ۱۹۳
 اردشیر بابکان ۱۹۴
 اردوان ۱۰۲-۲۴-۲۳-۹-۸-۷
 ۱۰۹-۱۰۵-۱۰۴-۱۰۳
 ۱۹۰-۱۸۹-۱۸۶-۱۱۱
 ۱۹۳-۱۹۲
 اردوان پنجم ۱۹۴-۱۸۵
 اردوان چهارم ۱۳۹
 اردوان دوم ۲۲-۲۱
 اردوان سوم ۱۱۲-۱۰۶-۱۰۲
 ۱۹۶-۱۱۷
 اردوان نخستین ۶
 ارس ۱۳۷-۹۷-۹۶-۸۷
 ارساسیس ۳۰
 ارشاک ۲۶
 ارشک ۱۰۳-۳۰-۴-۳-۲
 ارگل ۵۹
 ارمنستان ۲۶-۲۵-۲۲-۱۱-۷
 ۳۵-۳۴-۳۳-۳۱-۲۷
 ۴۴-۴۲-۴۰-۳۷-۳۶
 ۶۹-۶۷-۵۷-۵۶-۵۵
 ۹۵-۹۳-۸۷-۷۲-۷۰
 ۱۰۵-۱۰۴-۱۰۲-۹۹
 ۱۴۸-۱۱۵-۱۱۴-۱۰۸
 ۱۸۰-۱۷۹-۱۷۳-۱۶۲
 ۱۹۴
 ارمنیگوس ۱۷۱
 ارف تس ۵۹
 ارنوبادس ۱۰۵
 اروپازوس ۲۹
- آنتیوخوس سیدتس ۱۴
 آنتیونیوس ۶۷-۶۶-۶۲-۶۱
 ۷۳-۷۲-۷۰-۶۹-۶۸
 ۷۸-۷۷-۷۶-۷۵-۷۴
 ۸۴-۸۳-۸۲-۸۰-۷۹
 ۸۹-۸۸-۸۷-۸۶-۸۵
 ۹۵-۹۴-۹۲-۹۱-۹۰
 ۱۸۷-۹۷-۹۶
 آنتونیوس بیوس ۱۶۵-۱۶۴
 آنته میسیا ۱۴۸
 آنچیا لوس ۱۴۲
 آندراگوراس ۳۰
 آنزوپاتنی ها ۱۸۷
 آنی لائی ۱۱۰-۱۰۹-۱۰۸
- ۱
- ابکاروس هفتم ۱۵۶
 ابگر ۳۶
 ابهر ۹۷
 ادزایانا ۳۰
 ادس ۱۸۹-۱۳۶
 ادسا ۱۷۴-۱۷۰-۱۵۶
 ادیابن ۱۱۷
 ازمیس فیلاپاتور ۲۷
 ارابیکوس ۱۷۷
 اران ۲۵
 اراکس ۸۷
 اراپاخی تیس ۱۸۸
 اربل ۱۸۷-۳۵
 اربیل ۱۹۰
 ارتاوازد ۸۸
 ارتاواسدس ۵۵-۴۴
 ارتبان ۱۸۶
 ارد ۴۰-۳۹-۳۸-۳۷-۳۶

- اروپوس ۱۶۹
 اروسئوس ۱۵
 اساسس ۱۲۵
 اسماکس ۵۹
 اسپانیانوس ۱۸۷
 اسپارتاتیانوس ۱۸۱
 اسپارتیانوس ۱۸۸
 اسپانیا ۵۹
 اسپانیایی ۹۳
 استاتیانوس ۷۱-۹۵-۹۶
 استاتیوس پریسکوس ۱۶۷-۱۶۸
 استخر ۱۱
 استروئن ۱۸۰
 اسروئن ۱۳۶-۱۴۰-۱۴۷-۱۶۴
 ۱۷۴
 استرابن ۹۵-۹۷-۱۳۳
 استرابن ورا ۹۶
 استراتو ۲۷
 اسروهین ۴۱-۴۴
 اسکندر ۱۶-۲۵
 اسکندر مقدونی ۱۹۸
 اسکندریه ۹۹
 اسکیتها ۱۳۲
 اسمیت ۴۵
 اشکانی ۱-۹-۱۲-۱۳-۱۸-۲۲
 ۲۴-۲۸-۲۹-۳۵-۳۶
 ۳۷-۳۹-۵۱-۵۷
 اشکانیان ۲-۱۲-۱۶-۲۳-۲۶-۲۸
 ۲۹-۳۳-۳۷-۴۲-۶۰-۷۰
 ۸۱-۹۸-۱۰۸-۱۱۴-۱۹۰
 اشك بیستم ۱۱۶
 اشك پانزدهم ۱۰۱
 اشك بیست و پنجم ۱۶۲
 اشك بیست و چهارم ۱۳۸
 اشك پنجم ۹
 اشك بیست و دوم ۱۱۷
 اشك بیست و سوم ۱۳۶
 اشك بیست و ششم ۱۶۴
 اشك بیست و نهم ۱۸۵
 اشك بیست و هشتم ۱۸۵
 اشك بیست و هفتم ۱۷۵
 اشك بیست و یکم ۱۱۶
 اشك چهاردهم ۶۶
 اشك چهارم ۹
 اشك دوازدهم ۳۶
 اشك دوم ۴
 اشك دهم ۳۰
 اشك سوم ۶
 اشك سیزدهم ۳۷
 اشك شانزدهم ۱۰۱
 اشك ششم ۱۰
 اشك نوزدهم ۱۱۲
 اشك نهم ۲۴
 اشك هشتم ۲۱
 اشك هفتم ۱۴
 اشك هفدهم ۱۰۲
 اشك هیجدهم ۱۰۲
 اشك یازدهم ۳۳
 اصفهان ۱۱-۱۹۳
 اعتماد السلطنه ۹۷
 افرانیوس ۳۴-۳۵
 افسوس ۱۴۰
 اکتاویوس ۴۳-۵۱-۵۲-۵۴
 اکرا ۱۵۳
 اکزدارس ۱۳۸-۱۴۰
 اکسدارس ۱۴۳-۱۴۴
 اکتاتیوس ۵۰
 اگوست ۱۰۱
 التیجان ۱۸-۶۰-۹۷-۱۰۸
 ۱۱۸-۱۲۷-۱۵۵-۱۶۴
 ۱۷۱-۱۷۹
 الجیا ۱۴۲-۱۴۳

- الحضر ۱۵۱-۱۵۸-۱۵۹-۱۶۱
 ۱۷۵-۱۷۶-۱۸۲-۱۸۴
 الخودونیوس ۳۶
 الکساندر ۸۵-۱۶۶
 الکساندر انتیوخی ۸۳
 الکساندریا ۸۹-۹۲
 الگیا ۱۶۶
 الیا ۱۴۹
 الیستر ۱۳۴
 امهسا ۵۹
 امیانوس مارسلینوس ۱۵۱
 اوپیوس استاتیانوس ۹۵
 اوپتیموس ۱۴۵
 اوتروپیوس ۱۷۲
 اوراتا ۱۵۴
 اوراتراجان ۱۳۹
 اورشلیم ۱۴-۱۰۸
 اورک ۱۲
 اورلیوس پاکوروس ۱۶۸
 اورها ۱۳۶-۱۴۶-۱۴۷-۱۵۶
 ۱۵۷-۱۶۶-۱۷۰-۱۷۴
 ۱۷۶-۱۸۹
 اورهونه ۴۱
 اوزبیوس ۳
 اورفا ۱۴۶
 اوزوگاردانا ۱۵۰-۱۵۱
 اوسهتین ۱۳۳
 اوساکس ۵۸
 اوستا ۱۳۴
 اوسرثن ۳۶
 اوکتاویا ۹۰-۹۱-۹۲
 اوکتاویوس ۳۹-۴۹-۵۳-۶۰
 ۶۸-۹۸-۹۹-۱۰۱
 اکتاویوس آرتاکسیاس ۱۰۰
 اکتاویوس اوگوست ۱۰۰
 اوکراتیدس ۱۰-۱۲-۱۳
 اوکراین ۱۳۴
 اوگایر ۴۱
 اوهمروس ۱۹-۲۳
 اویدیوس کاسیوس ۱۶۷-۱۶۸
 انطاکی ۸۳
 انطاکیه ۴-۵۶-۱۰۷-۱۱۳
 ۱۴۰-۱۴۱-۱۴۸-۱۴۹
 ۱۶۸
 انولینوس ۱۷۷
 انیوس ۱۶
 اهر ۹۷
 ایبری ۲۵-۹۳-۱۰۴-۱۱۵-۱۱۹
 ۱۳۵-۱۴۲-۱۶۲
 ایبریا ۵۹
 ایبریها ۱۰۳
 ایتالیا ۳۸-۱۷۲-۱۷۳
 ایتالیکا ۱۳۲
 ای توره آ ۶۳
 ایخنه ۳۸-۴۶
 ایران ۱-۱۳-۱۴-۱۵-۱۶-۱۸
 ۱۹-۲۰-۲۱-۲۳-۲۴
 ۲۸-۳۰-۳۲-۳۴-۳۵-۳۷
 ۳۹-۴۰-۴۲-۴۳-۵۱-۵۲
 ۵۷-۶۰-۶۸-۹۸-۱۰۰
 ۱۰۸-۱۶۲-۱۶۴-۱۷۹
 ۱۹۰-۱۹۲
 ایرانیان ۵-۳۲-۴۳-۵۲
 ایرانی ۲
 ایروایروان ۱۳۴
 ایریستون ۱۳۴
 ایزت ۱۱۵-۱۱۶-۱۱۷
 ایزیدور خاراکسی ۲۵
 ایلام ۱۵۴
 ایلیری ۱۲۸
 ایلیریا ۱۲۶
 اینداتس ۱۵

ایوان کی ۱۰-۹
ایونی ۶۲

ب

باب الابواب ۱۳۳
بابك ۱۹۳
بابل ۱۱-۱۲-۱۶-۱۹-۲۰-۲۳
۳۰-۳۲-۳۷-۱۰۷-۱۰۸
۱۵۴-۱۵۴
بابلیان ۱۸۷
باتنه ۱۴۸
باختر ۵
بازیلیوس بازیلیون ۳۲
باکتریا ۱۳-۵
بالسیا ۱۵۶
بالیسوس ۴۵
بامبوکه ۶۹
بخت النصر ۱۰۸
بحرین ۱۵۴
براندیزیوم ۱۷۹
بردان ۱۱۲-۱۱۳-۱۱۴
۱۱۵-۱۱۶-۱۱۸
بلاش ۱۱۴-۱۱۸-۱۲۲-۱۳۶
۱۶۲-۱۷۰
بروا ۲۷-۲۸
بروتوس ۶۱
بروندوزیوم ۳۸
بطلمیوس ۲۱-۲۷-۱۳۳
بعلیك ۱۴۱
بلاش اول ۱۱۷
بلاش پنجم ۱۸۵
بلاش چهارم ۱۷۵-۱۸۵
بلاش دوم ۱۶۴
بلاش سوم ۱۶۴-۱۷۵

بلغ ۱۶۵
بلیخ ۳۸-۴۶
بلیوس ۴۶
بلیك ۴۵
بلیوکوس ۵۹
بورسیا ۱۵۴
بمبیهان ۱۹۳
بیرس ۱۵۴
بیروتوس ۸۹
بین النهرین ۶-۱۲-۲۰-۲۸-۳۶
۳۸-۴۱-۴۲-۵۴-۵۷
۱۴۸-۱۵۵-۱۶۲-۱۷۸
۱۸۱-۱۸۵-۱۸۹-۱۹۰
۱۹۲

پ

پارت ۱-۳-۴-۵-۶-۷-۹-۱۰
۱۳-۱۵-۱۶-۱۹-۲۰-۲۲
۲۴-۲۶-۲۸-۳۱-۳۲-۳۴
۳۶-۴۴-۶۴-۶۷-۶۸-۹۵
۹۶-۹۹-۱۰۱-۱۰۷-۱۰۸
۱۱۲-۱۱۳-۱۱۴-۱۱۶
۱۱۷-۱۱۸-۱۲۰-۱۲۱
۱۲۵-۱۲۷-۱۳۵-۱۵۵
۱۶۲-۱۶۳-۱۶۴-۱۶۹
۱۷۱-۱۷۴-۱۷۷-۱۷۹
۱۸۰-۱۸۵-۱۸۶
۱۸۹-۱۹۲-۱۹۵
پارتامازیریس ۱۴۰-۱۴۱-۱۴۲
۱۴۳-۱۴۴
پارتاماس پاتس ۱۵۶-۱۵۷-۱۵۸
۱۶۰
پارتی ۱-۲-۳-۱۳-۱۶-۱۹-۲۰
۲۴-۳۲-۳۷-۴۴-۴۶-۴۷

پسیدونیوس ۱۸	۹۳-۶۵-۶۲-۴۹-۴۸
پلوتارخ ۵۵	۱۰۵-۱۰۹-۱۰۷-۱۶۵-
پلوتارک ۲۹-۴۱-۴۲-۴۶-۵۵	۱۶۶
۶۸-۹۲-۹۵-۹۶-۹۷-۹۸	پارتیان ۹-۱۱-۲۷-۳۵-۴۰-۴۲
پلینی ۱۳۳	۴۴-۴۶-۴۷-۴۸-۴۹-۵۱
پمپیوس ۳۶-۳۷-۶۰-۶۷	۵۴-۵۵-۵۸-۵۹-۶۳-۶۵
پنت ۲۵-۲۸-۳۲	۹۵-۱۰۶-۱۰۸-۱۲۲-
پنجاب هند ۱۰	۱۲۴-۱۵۶-۱۵۷-۱۶۳
پنتوس ۳۲	۱۶۶-۱۷۱-۱۷۸-۱۸۰
پنتی ۳۲	۱۸۴-۱۹۱-۱۹۴
پوبلیوس ۳۹-۴۳-۴۵-۴۷-۴۸	پارتیکا ۱۷۹-۱۹۳
پوبلیوس کراسوس ۶۷	پارتیکوس ۱۴۸-۱۵۳-۱۷۷-۱۹۳
پوسیدونیوس ۵	پارتیکوس آدیابنیکوس ۱۷۷
پولی بیوس ۶-۷-۸	پارتیکوس ماکسیموس ۱۸۱
پولیمون ۷۲	پارتیپا ۶-۷-۸-۹-۱۳-۱۶-۱۷
پولینیوس ۱۱۴	۱۹-۲۵-۲۷-۲۹-۳۰-۳۱
پوماکسارت ۵۵	۳۳-۳۴-۳۸-۵۷
پومپیوس ۳۳-۳۴-۳۵-۴۲-۵۸	۵۹-۶۳-۶۷-۶۸-۹۵
۵۹	۱۰۰-۱۱۱-۱۱۳-۱۳۲
پونت ۱۱۹	۱۸۲-۱۹۵-۱۹۷
پونتوئون ۱۶۹	پارس ۱۱-۱۷۷
پونتوس ۱۲۱-۱۲۲-۱۲۶	پارفینا ۳
پونونیا ۱۴۱	پاکور ۵۸-۶۰-۶۱-۶۲-۶۳-۶۴
پهلوی ۲	۶۵-۱۳۰-۱۳۵-۱۳۷
پیزه نوم ۱۲۹	۱۳۸-۱۴۷-۱۵۲
	پاکوردوم ۱۳۶-۱۳۹
	پاکوروس ۵۹-۶۷-۱۶۶
	پالوس مه اوتید ۱۳۳
	پتوس ۱۲۲-۱۲۳-۱۲۴-۱۲۵
	۱۲۶-۱۲۷
	پترونیوس ۵۲-۵۳-۵۴
	پروپوس ۱۷۷
	پروکوراتی ۱۴۵
	پره توریان ۱۳۰
	پریسکوس ۱۶۸
تثافیلادلفوس ۲۷	
تائوریپا ۱۳۳	
تاگه ۸	
تالومنوس سیلاسس ۳۸	
تامبراکس ۸	

ت

- ۱۳۱-۱۳۰-۱۲۹-۱۲۸
 ۱۴۳-۱۳۸-۱۳۵-۱۳۲
 ۱۷۳
 تیرداد ۱۰۵-۱۰۰-۹۹-۶-۵-۲
 ۱۲۷-۱۱۹-۱۱۸-۱۰۶
 ۱۸۰-۱۳۸
 تیریداتس ۴
 تیسفون ۱۱۱-۱۰۶-۳۲-۱۶
 ۱۵۷-۱۵۲-۱۴۸-۱۱۴
 ۱۶۳-۱۶۱-۱۶۰-۱۵۸
 ۱۸۵-۱۸۱
 تیکور ۱۳۴
 تیگران ۳۳-۳۲-۳۱-۳۰-۲۷-۲۶
 ۱۰۰-۶۷-۴۴-۳۶-۳۵
 ۱۲۱-۱۲۰-۱۱۹-۱۰۱
 ۱۶۶
 تیگران دوم ۲۶
 تیگرانکرد ۳۱
 تیگرانو ۱۱۹
 تیگرانوسرتا ۱۲۲-۱۲۱-۱۲۰
 ج
 جاشویان ۱۵۰
 جرج راولینسون ۹۷-۱۰
 جراحی ۱۹۳
 جولوس مارتیالیس ۱۸۹
 جی ۱۱
 جیحون ۱۷۸-۲۵-۲۱-۵
 جیلیم ۱۳
 تانائیس ۱۳۳
 تبثا ۱۴۶
 تبریز ۹۶
 تپورستان ۲۲
 تپوریان ۹
 تخت سلیمان ۹۷-۹۶
 تراجان ۱۴۴
 تراژان ۱۳۷-۱۳۲
 تراکیه ۱۲۸-۶۰
 ترایان ۱۳۷-۱۳۲
 ترایانوس ۱۴۳-۱۴۲-۱۴۱-۱۴۰
 ۱۴۷-۱۴۶-۱۴۵-۱۴۴
 ۱۵۱-۱۵۰-۱۴۹-۱۴۸
 ۱۵۷-۱۵۴-۱۵۳-۱۵۲
 ۱۶۱-۱۶۰-۱۵۹-۱۵۸
 ۱۸۱-۱۸۰-۱۶۵-۱۶۲
 ۱۸۸-۱۸۲
 تروگ پومپه ۲۳
 تریفون ۱۴-۱۱
 تسالی ۶۰
 تکاب ۹۷-۹۶
 تلخندریس ۶۴
 تلخه رود ۹۷
 تنکابن ۹
 توروس ۱۲۲-۶۳-۶۲-۵۹
 ۱۵۶-۱۲۳
 توریو آ ۱۰
 توسی دیدس ۱۷۳
 توگارا ۲۱
 تنهاگوروی ۲۱
 تیانا ۱۱۳
 تیبریوس ۱۰۷-۱۰۶-۱۰۵-۱۰۳
 تیبریوس الکساندر ۱۲۷
 تیتوس ۱۳۵-۷۹
 تیردات ۱۲۷-۱۲۶-۱۲۵-۱۰۵

چ

چین ۳۷-۱۶۵

چینی اوکبه ۲۴

ح

حران ۴۶-۵۰-۵۶-۱۷۴-۱۸۹

۱۹۴

حسن پیرنیا ۶

حلب ۲۷-۲۸

حمص ۵۹

خ

خابور ۱۷۴-۱۸۰

خارکس ۹

خاراکس ۱۵۴

خارسن ۱۵۴

خاوه نااوس ۶۳

خراسان ۱-۵-۱۷۸

خسرو ۱۳۸-۱۴۰-۱۶۱-۱۶۲

۱۶۶-۱۹۴

خسروئن ۱۳۶

خسرون ادس ۱۸۶

خشایارشاه (کرکس) ۷

خوارنه ۶

خورشیدوش ۱۴

خوزستان ۱۱-۳۴-۱۵۳

د

دائوسارا ۱۶۹

داردانل ۱۲۸

داریال ۱۰۴-۱۳۵

داریوش ۶۷

داسی ها ۱۳۳-۱۳۹-۱۴۱-۱۴۶

داغستان ۶۷

دامغان ۸

دانوب ۱۳۴-۱۶۷

داهی ۲۱-۱۱۲

دجله ۱۸۰-۱۸۵-۱۸۷

درییک ۲۱

دریای آرال ۱

دریای آزوف ۱۳۳

دریای خزر ۱-۹

دسیدیوس ساکسا ۶۱

دکاسیوس ۱۸۴

دماوند ۸

دمتریوس ۱۱-۱۲-۱۳-۱۴-۲۷

۲۸

دمتریوس سوتراول ۱۱

دمشق ۲۷

دموناکس ۱۱۵

دن کنونی ۱۳۳

دورا اروپوس ۵۰-۱۶۰-۱۶۹

۱۷۰-۱۳۵-۱۳۶-۱۳۷

دومیتوس آینوباربوس ۷۶

دوناسیر ۱۴۶

دیگور ۱۳۴

دیاکونوف ۲۰

دیمتریوس ۱۳-۱۶-۱۷

دین اشکه ۲۲

دینکرد ۱۳۱-۱۳۶

دیودوتوس ۲-۳-۴-۵

دیودورس ۱۰

دیودروس ۱۳

دیوکاسیوس ۵۸-۹۵-۱۴۴-۱۷۶

رومیها ۲۹
رهامنوس ۸۶
ریچارد فرای ۱

ز

زئوگما ۱۲۳-۵۰
زاب علیا ۱۶-۳۶-۱۷۹-۱۸۵
زاریا درس ۲۵
زاگرس ۶-۱۵۱-۱۷۱-۱۸۵-۱۸۷
زرنک ۱۳-۲۰-۲۲
زنجان ۹۷
زوگما ۴۱-۶۴-۱۱۳-۱۳۷

ژ

ژانیوس ۱۴۲
ژرمانیا ۱۱۸
ژرمانیکوس ۱۰۳
ژوپیتر ۱۷۲
ژوپیتر کاسیوس ۱۴۱

سی

سابینوس ۱۲۲
ساتالا ۱۴۲
سارد ۷
سارماتی ۱۴۲
ساری ۸
سناری استند ۳۵
ساناتروک ۱۵۵-۱۵۶-۱۵۷
سانتاروک ۱۵۶-۱۵۸
سبلان ۹۷

۱۸۱-۱۸۷-۱۸۸-۱۹۰

۱۹۱

دیون کاسیوس ۳۳-۱۵۹
دیونیزوس ۱۷۰
دیونسیوس ۱۳۳
دیه سفید ۸۹

و

راخ بخت ۱۶۳
رادمیستوس ۱۱۸
راند بلاد ایبری ۶۷
راندیا ۱۲۲-۱۲۳-۱۲۷
راولینسون ۲۶-۱۳۳
راین ۱۶۷
ردوگون ۱۴
رقه ۱۶۹
رکس ارمن دات ۱۶۸
رکس پارتیس داتس ۱۵۷
رگنا آدسیگناتا ۱۴۲
رن ۱۷۲
رود آمل ۹
رود جیحون ۱
رود لوكوس ۱۶
رود گونك ۱۴
روزگونه ۱۴
روسترا ۱۳۰
روسکیوس ۵۳
روسیه ۹۴
رولانوس ۱۲۰
روم ۱۱-۲۸-۳۲-۳۳-۳۴-۳۵
۳۶-۳۷-۳۹-۴۰-۴۸-۵۱
۵۲-۵۷-۶۰-۶۸-۹۸
۱۱۴-۱۳۱-۱۶۴
رومیان ۲۸-۳۲-۳۳-۴۹-۵۲-۵۷

- سپاسیانوس ۱۳۹-۱۳۵
سپ تیموس سوروس ۱۷۶-۱۷۵
۱۷۷
سجستان ۲۰
سدانیوس سوریانوس ۱۶۶
سراب ۹۷
سرپرستی سنا یکس ۶
سر سیوم ۱۶۹
سرمت ۱۳۳
سرمت ها ۱۰۴
سرنکیا ۱۳
سریانیا ۱۱۱
سسترس ۱۲۸
سستیوس گالوس ۱۲۶
سفلی ۱۸۵
سکاها ۲۳-۲۲-۲۱-۲۰-۱۹-۵
۱۳۲-۱۰۴-۱۰۳-۴۶-۲۴
سکایی ۱۹-۱۶-۱۲-۴-۲
۲۴-۲۳-۲۲-۲۰
سکایی داهه ۱
سکستان ۲۳-۲۰
سکس تیلس ۵۸
سگینیا ۱۴۵
سلوکوس ۱۸-۱۷-۶-۵-۴-۳
سلوکوس دوم ۴
سلوکی ۱۶-۱۳-۱۱-۱۰-۸-۷-۴
۴۳-۲۵-۱۷
سلوکیا ۱۵۷-۱۱۲-۴۳-۴۰
سلوکیان ۲۷-۲۶-۲۵-۱۹-۲
سلوکیه ۳۲-۲۸-۲۷-۱۶-۱۲
۱۱۱-۱۰۲-۴۰-۳۸-۳۷
۱۵۲-۱۵۱-۱۱۳-۱۱۲
۱۷۲-۱۷۱-۱۷۰-۱۵۶
۱۸۰
سلوکیها ۱۰-۷-۵-۳
سمیرامیس ۱۵۰
سنتاثری کس ۱۵۵
سنتاری کس ۱۵۸
سنت جرم ۱۵۵
سنتروک ۱۷۵-۳۳-۳۲-۳۱-۳۰
۱۷۹
سنتیوس ۱۴۶
سمنجار ۱۵۸-۱۴۶
سن زوریوس ۴۷
سنگار ۱۵۸
سنه کا ۱۳۴
سوئه تن ۱۲۸
سورا ۱۶۹
سورن ۱۰۶-۶۶
سورنا ۴۵-۴۳-۴۲-۳۹-۳۷
۵۴-۵۳-۵۲-۵۱-۴۸-۴۶
۱۹۴-۵۷-۵۶-۵۵
سوروس ۱۸۱-۱۸۰-۱۷۹-۱۷۷
۱۸۶-۱۸۴-۱۸۳-۱۸۲
سوریانوس ۱۷۱-۱۶۶
سوریه ۲۷-۱۹-۱۸-۱۷-۱۳-۴
-۳۹-۳۸-۳۷-۳۵-۳۰
۶۱-۶۰-۵۹-۵۸-۵۷-۵۶
۱۰۴-۱۰۳-۶۵-۶۳-۶۲
۱۲۰-۱۱۶-۱۱۳-۱۰۶
۱۴۱-۱۲۶-۱۲۵-۱۲۲
۱۶۶-۱۶۴-۱۶۱-۱۶۰-۱۵۸
-۱۷۳-۱۷۲-۱۶۹-۱۶۷
۱۹۲-۱۷۹-۱۷۵
سوفن ۳۱-۷
سوفنه ۱۲۶
سولا ۲۹
سوهاوس ۱۷۳-۱۶۸-۱۶۵
سیبیترا ۵۹

ط

طبرستان ۸-۲۲
طخارها ۲۱-۲۳-۲۴

ع

عربستان ۶۹
عزت ۱۱۷
عزیز ۲۷
عشیره داهه ۱۱۷
عیلام ۳۴

غ

غنی زرننگ ۲۰

ف

فاراسمن ۱۶۲
فارسال ۶۰
فارئوس ۶۴
فالیگا ۱۵۰
فرآتا ۹۷
فراآتاودیون کاسیوس ۹۶
فراآسیا ۹۴-۹۵
فرات ۱۱-۱۲-۲۸-۲۹-۳۴-۳۶
۴۲-۴۳-۵۶-۵۷-۶۴-۱۸۷
فراآساس ۱۰۰
فرااسمن ۱۰۴-۱۱۵-۱۱۹
فراناک ۳۵
فرانسوی ۹۳
فرانسه ۵۹-۱۶۶-۱۷۷

سیتوس ۱۲۶

سیحون ۵-۲۱

سیدون ۸۹

سیر دریا ۲۱

سیرونکا ۸

سیرهستیکا ۶۴

سیزی سنوس ۲۸

سیزی بنوس بتوس ۱۲۱-۱۲۲

سیستان ۲۰-۲۳

سیسرو ۵۹

سی سی بیس ۳۰

سیسیل ۳۸

سیلاس ۵۶

سیلانوس ۱۰۳

سیمون ۱۵

سیناس ۱۰۵

سینگارا ۱۴۶

سین ناکا ۵۱

سینوس نیگر ۱۷۵

ش

شام ۳۰

شان ۲۴

شروانات ۱۶۲

شمشاط ۱۲۲

شمعون ۱۵

شیب تپه ۶۵

شینز ۱۸۷

ص

صد دروازه ۲۰-۲۲

صور ۶۲

قندهار ۲۵-۲۴
قوس ۲۲-۳

ک

کابل ۲۴
کاتاس تراتیا ۱۹۸
کاپادوکیه ۱۹۹-۵۸-۳۱-۲۹
۱۴۲-۱۲۵-۱۲۴-۱۲۱
۱۶۶-۱۶۴-۱۶۳-۱۶۲
۱۷۳
کاپودوکیه ۶۳
کاپادوکیه پنتی ۲۸
کاتیلیوس سوروس ۱۵۸
کادوسیان ۱۸۷-۹
کاراکالا ۱۸۸-۱۸۷-۱۸۶-۱۸۵
۱۹۲-۱۹۰-۱۸۹
کاراکالوس ۱۸۸-۱۸۷
کارتاژ ۲۸
کارکالوس ۱۹۲
کازا ۹۷
کاسیوس ۱۴۹-۶۱-۵۹-۵۷-۵۰
۱۷۳-۱۷۱-۱۷۰-۱۶۹
۱۷۴
کالاخنه ۱۸۸
کالیگولا ۱۱۵-۱۰۸-۱۰۷
کالینکوس ۵
کالی نیکوس ۴-۳
کاندیوس ۷۹
کانی دیوس ۶۷
کانیه پولیس ۱۶۸
کایوآ ۱۶۷
کایوس ۱۰۱
کراسوس ۴۱-۴۰-۳۹-۳۸-۳۷

گراها ۸۸
گراهات ۹۰-۷۶-۷۵-۷۴-۷۱
گراهاتا ۹۶-۷۳-۷۱
فرای ۲۴
فرغانه ۲۱
فروننو ۱۴۴
فرهاد ۱۹-۱۸-۱۷-۱۶-۱۵-۹
۶۸-۶۷-۳۶-۳۴-۲۱-۲۰
۹۹-۹۴-۹۳-۷۵-۷۴-۷۱
۱۰۱-۱۰۰
فرهاد پنجم ۱۰۱
فرهاد چهارم ۱۱۶-۱۰۲-۶۶
فرهاد دوم ۳۳-۲۶-۲۳-۱۶-۱۴
فرهاد سوم ۳۵-۳۳
فرهادک ۱۰۲-۱۰۱-۱۰۰
فرهاد نخستین ۹
فری یایت ۲۱
فری یاپاتی ۹
فلویوس ۱۰۸-۱۰۷-۱۰۴
فلویوس آریانوس ۱۶۳
فلویوس گالوس ۷۸
فلسطین ۵۷
فلوریس ۴۱
فورخالاخ ۱۶۸
فوروم ۱۳۰-۱۲۹
فیثاغورثیان ۱۱۲
فیلارخ ۱۴۷
فیلوستراتوس ۱۱۳
فیلیپ ۶۰
فیلیبوس ۲۷
فینیقیه ۶۲-۳۰

ق

قرجه داغ ۹۷
قشلاق ۳۹

- ۴۷-۴۵-۴۴-۴۳-۴۲
 ۵۳-۵۲-۵۱-۵۰-۴۹-۴۸
 ۶۸-۶۴-۶۰-۵۶-۵۵-۵۴
 ۹۸-۹۶-۹۵-۸۴-۶۹
 ۱۹۷-۱۹۴-۱۳۶-۱۰۰
 کوربولو ۱۲۳-۱۲۲-۱۲۰-۱۱۸
 ۱۲۷-۱۲۶-۱۲۵-۱۲۴
 ۱۲۸
 کرجستان ۶۷
 کرخا ۵۶
 کردستان ۱۶۳-۱۴۶-۳۶-۳۵
 ۱۷۴
 کردوئن ۱۶۳
 کردون ۳۶-۳۵-۳۱-۳۰
 کردونه ۱۸۸
 کرمان ۱۹۳
 کرها ۱۷۴
 کرهه ۴۶
 کریمه ۱۳۳-۳۵
 کلاروس ۱۵۶
 کلئوپاترا ۹۱-۹۰-۸۹-۷۰-۶۹
 ۹۴-۹۲
 کلتی ۹۳
 کلخید ۱۴۵-۲۵
 کلده ۶
 کلوچی ۱۴۲
 کلودیوس ۱۱۵
 کلودوس آبی نیوس ۱۷۹
 کلودیوس آلبی نیوس ۱۷۷
 کلیکیه ۱۴۰-۱۲۱
 کلینا ۱۷۶
 کندآنی لائی ۱۰۹
 کنویولیس ۱۷۳
 کواتر ۸۲
 کوادراتوس ۱۷۱
 کوپونیوس ۵۰
 کوپهن ۲۴
 کوتوال قلعه ۵۰
 کوخا ۱۸۰
 کورادارس ۱۴۵
 کماگنه ۱۵۵-۱۲۴-۶۵-۶۳-۲۷
 کومن آپولون ۱۷۲
 کومی سنا ۳
 کمیسنه ۲۲
 کوتیس ۱۱۵
 کورول ۱۳۰
 کونیتوس لابینوس ۶۱
 کووی تئوس ۱۵۶
 کوویتوس ۱۵۶
 کوههای توروس ۱۰
 کوههای هندوکش ۱۰
 کیزو ۱۶۳
 کیسرا ۱۲۱
 کیلیکیه ۶۲-۶۱-۵۸-۳۱-۲۹
 ۱۰۲-۶۳
 کیمه ۱۴۹
 گایانا ۱۱
 گابی نیوس ۳۹-۳۷
 گالایتا ۳۸
 گالوس ۷۹
 گالیا ۱۷۷-۱۶۶-۵۹-۳۹
 گالیایی ۹۳-۷۸-۴۸-۴۵-۳۹
 گرجستان ۱۶۲-۱۰۴-۲۵
 گرجی ها ۱۰۳
 گردیان ۱۴۹
 گردیانه ۳۱

گی

[illegible]

- مارکوس اولیوس ترایانوس ۱۳۹
 مارکوس تولیوس سپیروس ۵۸
 مارکوس ژانیوس ۱۴۲
 مارکومدی ۱۸۸
 ماکرینوس ۱۸۹-۱۹۰-۱۹۲-۱۹۳
 ماکسموس ۱۵۶-۱۶۱
 ماکنسیا ۱۰
 مالخوس ۶۲-۶۳
 مانو ۱۷۴
 مانوس ۱۴۶
 مانوی ۱۷۰
 مانیساروس ۱۴۷-۱۴۸
 ماوراءالنهر ۲۲
 مباراسیس ۱۴۶
 مترادات ۸۴
 متروپولیس ۱۷۶
 مدیک ۱۷۱
 مدیکوس ۱۷۱-۱۷۴
 مراکش ۱۹۰
 مرگیان ۵۶
 مرو ۲۵-۵۶
 مرو رود ۲۰
 مسنه ۱۵۳-۱۵۴
 مسه نیس ۲۳
 مسیحازاخا ۱۶۲
 مغان ۳۴
 مقدونیان ۲۵
 مقدونیه ۲۸-۶۰-۱۲۶
 مکابی ۱۵
 مگاباتس ۱۱۳
 مگاباخوس ۴۷
 ملاطیه ۱۲۲-۱۲۶-۱۴۱
 ملیتنه ۱۴۱
 منجیق ۷۱
 منجیق ها ۷۶
 موری تانیا ۱۹۰
 موسکها ۱۱۹
 موسی خورنی ۳-۱۳۴
 موناسیس ۸۳
 مونه زس ۶۶-۶۷-۶۸-۶۹-۱۲۰
 ۱۲۵
 مونوبازوس ۱۱۷-۱۲۰-۱۲۵
 ۱۲۷-۱۲۸
 موی زا ۱۰۰
 مهرباد ۱۰-۱۱-۱۳-۱۴-۲۴
 ۲۶-۲۷-۳۰-۳۷-۶۷
 ۱۰۴-۱۱۶
 مهرباد پونتی ۳۳
 مهربادات ۱۱۰-۱۳۵
 مهرباد دوم ۲۶-۲۹-۳۰-۳۸
 ۱۹۶
 مهرباد سوم ۳۶
 مهرباد سیناس ۲۸
 مهرباد ششم ۲۸-۳۲-۲۴
 مهرباد ششم پونتی ۳۵
 مهرباد نخستین ۱۰
 مهربستان ۳۷-۶۵-۱۰۲-۱۱۶
 ۱۳۷
 میتراادات ۱۰-۶۷-۱۱۵
 ۱۵۵
 میتراادات ششم ۱۳۸
 میرنیا ۱۴۹
 میسیا اسپوراسس ۱۴۸
 میله تن ۲۹
 میلیتن ۱۲۶
 میلیتنه ۱۲۲

ن

- وَاغَارِشَاك ۲۶
 والريوس لوليانوس ۱۴۱
 وان ۱۴۵
 ورا ۹۷
 وروس ۱۷۳-۱۶۸
 ورکان ۱۳۲
 ولاشکر ۱۱۴
 ولخش ۱۱۴-۱۱۸-۱۲۰-۱۲۱ -
 ۱۲۲-۱۲۳-۱۲۴-۱۲۵
 ۱۲۶-۱۲۷-۱۲۸-۱۳۰
 ۱۳۱-۱۳۵-۱۶۳-۱۶۴
 ۱۶۵-۱۶۶-۱۶۸-۱۶۹
 ۱۷۰-۱۷۱-۱۷۷-۱۷۸
 ۱۷۹-۱۸۱-۱۸۴-۱۹۳
 ولخش چهارم ۱۷۵
 ولخش دوم ۱۳۸-۱۵۸-۱۶۲
 ولخش سوم ۱۶۷
 ولخش نخستین ۱۱۷
 ون تیدیوس ۶۲-۶۳-۶۴
 ونن ۱۰۲-۱۰۳-۱۱۷
 ونن دوم ۱۱۶
 ویبوس مارسوس ۱۱۶
 ویتلیوس ۱۰۴-۱۰۵-۱۰۶-۱۰۷
 ویکتوری بارتیکا ۱۸۹
 وینی سیانوس ۱۲۷
 وهرکان ۱۳۲

ه

- هاترا ۱۵۱-۱۵۹-۱۷۶
 هادریان ۱۴۱
 هادریانوس ۱۶۱-۱۶۲
 هامون ۲۲
 هانری زاولینسون ۹۷

و

- وائل بن صحرو ۱۶۶-۱۷۰
 وارتان ۱۱۸
 واردان ۱۱۲-۱۱۶-۱۱۸
 وارگونیتوس ۳۹-۴۳
 واگیس ۴۰

هیرکانیا ۳-۱۲-۲۲-۱۰۵

هیرکانیان ۱۶۵

هیرمند ۲۳

هیمروس ۱۹

هینوچی ۱۴۲-۱۴۵

هی پرا پولیس ۶۶-۶۹

ی

یا کورس ۵۵

یاماس دائی ۱۳۵

یساوان ۴۳

یوئه چی ها ۲۰-۲۱-۲۲-۲۳

یو حنا هیرکانوس ۱۵-۱۶

یوستی نوس ۲-۳-۷-۱۰-۱۳-

۱۴-۱۵-۱۹-۲۱-۲۳-

۲۴

یوسیفسوس ۱۰۴

یوسیفسوس فلاویوس ۱۰۶-۱۳۴-

۱۳۵

یولیوس آلکساندر ۱۵۶

یولیوس کاپتیولینوس ۱۷۰

یونانی ۱۳

یونانیان ۱۱۴

هرات ۱۰-۲۰-۲۲

هردویانوس ۱۸۷-۱۹۲

هرمزد ۱۹۳

هرمزدگان ۱۹۳

هرودآنتی پاس ۱۰۷

هرودیانوس ۱۸۱-۱۹۰-۱۹۱

هریرود ۱۰

هستیکار ۵۹

هلس پونت ۱۲۸

هلینسم ۱۷۱

هلیوپولیس ۱۴۱

هلیوکلس ۱۲-۱۳

همدان ۶-۷-۱۱-۱۶-۱۸-۲۰-۳۰

هند ۹-۱۳-۲۳-۳۷

هندوستان ۱۲-۲۴-۵۶-۱۱۳

هنی اوشی ۱۷۳

هوراوده ۱۰۴

هومرته ۱۹

هونوا ۲۱

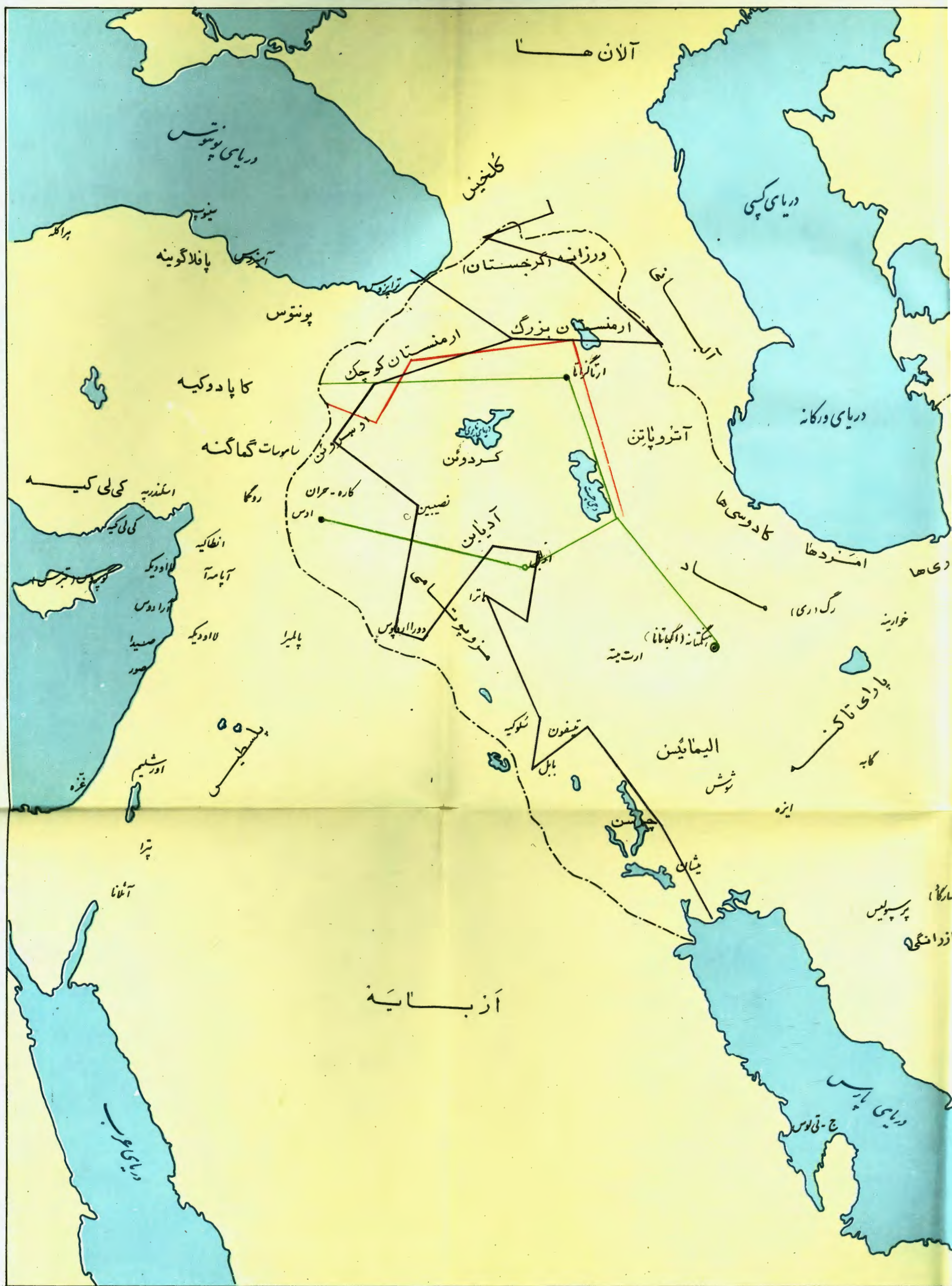
هونها ۲۰-۲۱

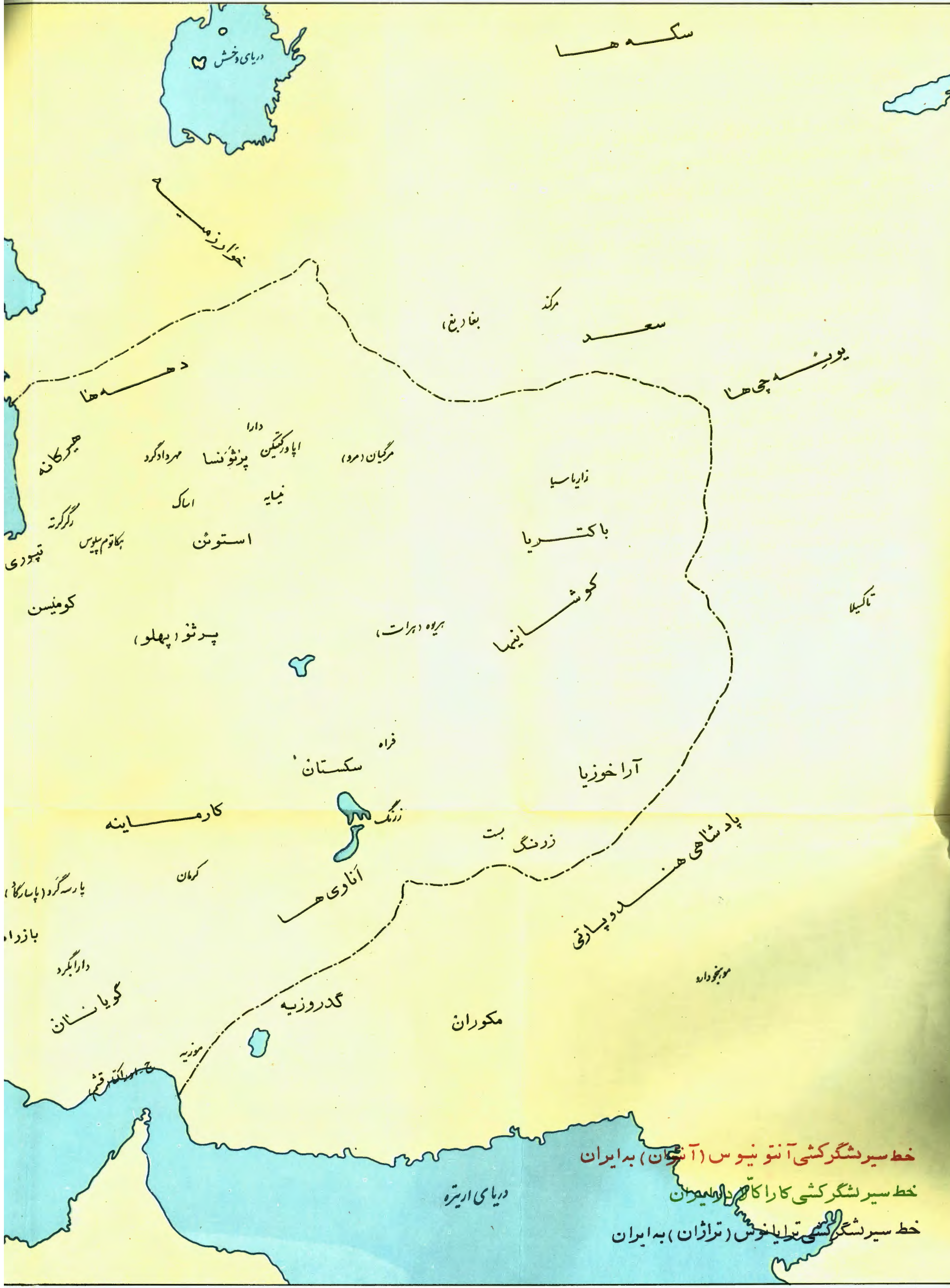
هیت ۱۵۰-۱۵۱

هیداسپ ۱۳

هیراکس ۵

هیرکانی ۴-۸





سکدها

دریای وخش

خوارزم

بغابخ

مرکز

سعد

یورپه چیه

دجله

همرکانه

پارثونسا

مرگیان (مرو)

ذاریاسیا

بکتیریا

اساک

نیایه

استون

رگرگرت

پکاتوم پیوس

تپوری

کومینسن

پارثو (پهلوی)

بروه (هرات)

کوشاینها

تاکیدا



فراه

سگستان

آراخوزیا

کارماینه

کرمان

زدنگ بست

انادری

پارسه گرد (پارساگان)

بازدا

دارا بگرد

گویانسان

موبخوداد

گدروزیه

مکوران

موزیه

خوارزم

خط سیرشگرکشی آنتونیوس (آنشیران) به ایران

خط سیرشگرکشی کاراکالپا (الیمیران)

خط سیرشگرکشی تریانوس (تراژان) به ایران

دریای اریتره